

این سوره که به مناسبت شرح سرگذشت قوم "سبا" به نام "سبا" نامیده شده از سوره های "مکی" است، و می دانیم محتوای سوره های مکی معمولاً بیان معارف اسلامی و ریشه های اعتقادی مخصوصاً "مبدء" و "معاد" و "نبوت" است.

و بیشترین بحث این سوره نیز روی همین امور دور می زند، چرا که مسلمانان در دوران مکه می بایست از نظر عقائد ساخته می شدند، و برای پرداختن به فروع و تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن تمام برنامه های اسلامی، آماده می گردیدند.

به طور کلی باید گفت محتوای این سوره ناظر به پنج مطلب است:

۱- "مساله توحید" و قسمتی از نشانه های خداوند در عالم هستی، و صفات پاک او از جمله "توحید" "ربوبیت" و "الوهیت".

۲- "مساله معاد" که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده، از طرق مختلف در باره آن بحثهای گوناگونی عنوان گردیده.

۳- "مساله نبوت انبیای پیشین و مخصوصاً پیامبر اسلام" و پاسخ به بهانه- جوییهای دشمنان در باره او، و بیان پاره ای از معجزات انبیاء سلف.

۴- بیان بخشی از نعمتهای بزرگ خدا و سرنوشت شکر گزاران و کفران کنندگان، ضمن بیان گوشه ای از زندگی سلیمان و قوم سبا.

۵- دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح و تاثیر این عوامل در سعادت

و نیکبختی بشر، و مجموعاً برنامه جامعی را برای تربیت جستجوگران حق تشکیل می دهد.

\*\*\*

#### فضیلت این سوره

در روایات اسلامی در باره اهمیت این سوره و تلاوت آن تعییرات جالبی دیده می شود: از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام ص چنین می خوانیم: "من قرا سوره سبا لم یبق نبی و لا رسول الا کان له یوم القیامه رفیقاً و مصافحاً: "کسی که سوره سبا را بخواند در قیامت تمام انبیاء و رسولان رفیق و همنشین او خواهند بود، و همگی با او مصافحه می کنند" (۱). در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین نقل شده است: من قرء الحمدین جمیعاً، سبأ و فاطر، فی لیله لم یزل لیلته فی حفظ الله تعالی و کلائه، فان قرأهما فی نهاره لم یصبه فی نهاره مکروه، و اعطی من خیر الدنیا و خیر الآخره ما لم یخطر علی قلبه و لم یبلغ مناه: "کسی که دو سوره ای را که با حمد آغاز می شود (سوره سبا و فاطر) در یک شب بخواند، تمام آن شب را در حفظ و حراست الهی خواهد بود، و اگر آن دو را در روز بخواند هیچ مکروهی به او نمی رسد، و آن قدر از خیر دنیا و آخرت به او داده می شود که هرگز به قلبش خطور نکرده، و فکر و آرزویش به آن نرسیده است" (۲). همانگونه که در آغاز هر سوره ای یادآور شده ایم، مسلماً این پادشاهای عظیم نصیب کسانی نمی شود که تنها به خواندن و لقلقه زبان قناعت کنند، بلکه خواندن باید مقدمه ای باشد برای اندیشیدن که آن نیز انگیزه عمل است. مثلاً کسی که این سوره را می خواند از این نکته با خبر می شود که "قوم سبا" بر اثر کفران نعمتهای بی حساب الهی چنان زندگانیشان در هم کوبیده شد که عبرت همگان گشتند و سرنوشت آنها ضرب المثلی برای جهانیان شد، چنین انسانی به شکر نعمت، شکری آمیخته با جنبه های عملی می پردازد، و شاکران نعمت خداوند در حفظ و امان او خواهند بود. در این زمینه شرح بیشتری در آغاز سوره نور داده ایم. \*\*\*

این سوره که به مناسبت شرح سرگذشت قوم "سبا" به نام "سبا" نامیده شده از سوره های "مکی" است، و می دانیم محتوای سوره های مکی معمولاً بیان معارف اسلامی و ریشه های اعتقادی مخصوصاً "مبدء" و "معاد" و "نبوت" است.

و بیشترین بحث این سوره نیز روی همین امور دور می زند، چرا که مسلمانان در دوران مکه می بایست از نظر عقائد ساخته می شدند، و برای پرداختن به فروع و تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن تمام برنامه های اسلامی، آماده می گردیدند.

به طور کلی باید گفت محتوای این سوره ناظر به پنج مطلب است:

۱- "مساله توحید" و قسمتی از نشانه های خداوند در عالم هستی، و صفات پاک او از جمله "توحید" "ربوبیت" و "الوهیت".

۲- "مساله معاد" که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده، از طرق مختلف در باره آن بحثهای گوناگونی عنوان گردیده.

۳- "مساله نبوت انبیای پیشین و مخصوصاً پیامبر اسلام" و پاسخ به بهانه- جوییهای دشمنان در باره او، و بیان پاره ای از معجزات انبیاء سلف.

۴- بیان بخشی از نعمتهای بزرگ خدا و سرنوشت شکر گزاران و کفران کنندگان، ضمن بیان گوشه ای از زندگی سلیمان و قوم سبا.

۵- دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح و تاثیر این عوامل در سعادت

ص: ۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ; الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ  
الْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است، و حمد (و سپاس) برای او است در سرای آخرت و او دانا و آگاه است.

۲- آنچه را در زمین فرو می رود، و آنچه از آن بر می آید، می داند و (همچنین) آنچه از آسمان نازل می شود و آنچه بر آن بالا می رود، و او مهربان و آمرزنده است.

تفسیر:

او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است

پنج سوره از سوره های قرآن مجید با حمد پروردگار شروع می شود که در سه سوره آن حمد و ستایش خداوند بخاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است (سوره سبأ، سوره فاطر، و سوره انعام).

و در یک سوره (سوره کهف) این حمد و ستایش بخاطر نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر ص می باشد.

در حالی که در سوره حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را در بر می گیرد " الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ".

به هر حال سخن در آغاز سوره "سبا" از حمد و سپاس خدا است بخاطر مالکیت و حاکمیت او در دنیا و آخرت، می فرماید:

" حمد مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است " (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

" و نیز حمد و سپاس برای او در سرای آخرت است " (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ).

به این ترتیب حاکمیت و مالکیت هر دو جهان از آن او است، هر نعمتی، هر موهبتی، هر فایده و برکتی، و هر خلقت موزون و شگرف و عجیبی، همه تعلق به ذات پاک او دارد، و به همین دلیل "حمد" که حقیقتش ستایش بخاطر "کارهای نیک اختیاری" است همه به او باز می گردد، و اگر مخلوقاتی نیز شایسته حمد و ستایشند آنها نیز پرتوی از وجود او و شعاعی از افعال و صفات او هستند.

بنا بر این هر کس در این عالم مدح و ستایشی از چیزی کند این حمد و ستایش سرانجام به ذات پاک او بر می گردد، و به گفته شاعر: به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از او است و در پایان آیه می افزاید: "او حکیم و خبیر است" ( وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ).

بر اساس حکمت بالغه اوست که این نظام عجیب بر جهان حکومت می کند، و بر اساس علم و آگاهی اوست که هر چیز به جای خود قرار گرفته، و هر موجودی

آنچه را که نیاز دارد در اختیار دارد.

در اینکه منظور از حمد و ستایش خداوند در آخرت چیست؟ مفسران گفتگو بسیار کرده اند.

بعضی گفته اند گرچه سرای آخرت دار تکلیف نیست، اما بندگان خدا عاشقانه در آنجا او را می ستایند و حمد می کنند، و از حمد و ستایش او لذت می برند! بعضی دیگر گفته اند: بهشتیان او را به خاطر فضلش حمد می کنند و دوزخیان بخاطر عدلش! گاه گفته می شود: انسانهایی که در این دنیا هستند به خاطر وجود حجابهای مختلف بر قلب و فکرشان غالباً حمد خالص ندارند، اما در قیامت که همه حجابها بر چیده می شود و به مصداق **الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ** مالکیت خداوند بر پهنه هستی بر همگان آشکار می شود، همگی با خلوص نیت کامل زبان به حمد و ستایش او می گشایند.

و نیز در این جهان ممکن است انسانها غافل شوند، و موجوداتی را مستقل از ذات خداوند پندارند و آنها را ستایش کنند، اما در آنجا که ارتباط همگی به ذات پاک او همچون شعاع آفتاب به قرص خورشید آشکار می گردد کسی جز او را ستایش نخواهد کرد.

از همه اینها که بگذریم در قرآن مجید نیز کرارا آمده است که بهشتیان در آنجا خدا را حمد می گویند: **وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ :**

"آخرین سخن بهشتیان این است که می گویند حمد برای خدایی است که پروردگار جهانیان است" (یونس آیه ۱۰).

در جای دیگر می خوانیم: هنگامی که مؤمنان وارد باغهای بهشت جاویدان می شوند می گویند: شکر برای خداوندی است که اندوه را از ما بر طرف ساخت

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ " (فاطر-۳۴).

این حمد نه تنها از زبان انسانها و فرشتگان است که از تمام ذرات جهان هستی نیز زمزمه حمد و تسبیح او به گوش هوش می رسد، هیچ موجودی نیست جز اینکه حمد و تسبیح او می گوید. \*\*\*آیه بعد به شرح گوشه ای از علم بی پایان پروردگار به تناسب توصیف خداوند به "حکیم" و "خبیر" در آیه گذشته پرداخته، چنین می گوید: آنچه را در زمین فرو می رود و آنچه را از آن خارج می شود می داند " (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا).

آری او از تمام قطرات باران و امواج سیلاب که در اعماق زمین فرو می روند و به طبقه نفوذ ناپذیر می رسند و در آنجا متمرکز و برای انسانها ذخیره می شوند آگاه است.

او از دانه های گیاهان که با کمک باد یا حشرات در پهنه زمین پراکنده می شوند و در زمین فرو می روند و روزی به درخت سر سبز یا گناه پر طراوتی تبدیل می گردند با خبر است.

از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیشروی می کنند.

از امواج الکتریسته، از گازهای مختلف و ذرات هوا که به داخل زمین نفوذ می کنند، از جاندارانی که در زمین فرو می روند و به آن حیات می بخشند، و نیز از گنجها و دفینه ها و اجساد مردگان اعم از انسانها و غیر انسانها که در این زمین گسترده دفن می شوند، آری از همه اینها با خبر است.

همچنین از گیاهانی که از زمین خارج می شوند، از انسانها که از آن برخاسته اند، از چشمه هایی که از آن می جوشد، از گازهایی که از آن برمی خیزد،

از آتشفشانهایی که از آن زبانه می کشد، و از حشراتی که در درون زمین لانه دارند و از آن سر بر می دارند، و خلاصه از تمام موجوداتی که از اعماق زمین بیرون می ریزند، اعم از آنچه ما می دانیم و نمی دانیم، او از همه آنها مطلع و آگاه است.

سپس می افزاید: "او از آنچه از آسمان نازل می شود و یا به آسمان بالا می رود با خبر است" (وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَرْجُ فِيهَا).

از دانه های باران، از اشعه حیاتبخش خورشید، از امواج نیرومند وحی و شرایع آسمانی، از فرشتگانی که برای ابلاغ رسالت یا انجام ماموریت های دیگر به زمین نزول می کنند، از اشعه کیهانی که از ما وراء جو به زمین نازل می شود، از شهابها و سنگریزه های سرگردان فضا که به سوی زمین جذب می شوند، او از همه اینها مطلع است.

و نیز از اعمال عباد که به آسمان عروج می کند، از فرشتگانی که پس از ادای رسالت خود به آسمان باز می گردند، از شیاطینی که برای استراق سمع به آسمانها می روند، از شاخه های درختان برومندی که سر به آسمان بر می کشد از بخارهایی که از دریا برمی خیزد و بر فراز آسمان ابرها را تشکیل می دهد، از آهی که از دل مظلومی برمی خیزد و به آسمان صعود می کند، آری از همه اینها آگاه است.

آیا هیچکس جز او از این امور آگاهی دارد؟ آیا علم همه دانشمندان بشر به گوشه ای از این معلومات احاطه پیدا می کند؟! و در پایان می افزاید: "اوست رحیم و غفور، مهربان و آمرزنده" (وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ).

توصیف خداوند بر این دو وصف در اینجا یا بخاطر آنست که در میان اموری که به آسمان عروج می کند اعمال بندگان و ارواح آنهاست، اوست که آنها را



زیر پوشش رحمت و مغفرتش قرار می دهد.

یا بخاطر اینکه نزول برکات و مواهب آسمانی مولود رحمت اوست، و اعمال صالحی که از بندگان به مقتضای " وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ " بالا می رود مشمول غفران او می باشد.

یا اینکه آنها که شکر این نعمتها را بجا می آورند مشمول رحمتند و آنها که مقصرند اگر از حد نگذرانند مشمول مغفرت.

خلاصه اینکه آیه فوق در تمام ابعادش معنی وسیع و گسترده ای دارد، و نباید آن را در یک جهت محدود کرد.

\*\*\*

ص: ۱۱

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصِغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۵)

ترجمه:

۳- کافران گفتند: قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد، بگو آری به پروردگارم سوگند که به سراغ همه شما خواهد آمد، خداوندی که از غیب آگاه است، و به اندازه سنگینی ذره ای در آسمانها و زمین از علم او دور نخواهد ماند، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه در کتاب مبین ثبت است.

۴- هدف این است آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداش دهد، و برای آنها آمرزش و رزق پر ارزشی است.

۵- کسانی که سعی در (تکذیب) آیات ما داشتند و گمان کردند می توانند از حوزه قدرت ما بگریزند عذابی بد و دردناک خواهند داشت.

### تفسیر:

به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد!

آیات گذشته در عین اینکه از توحید و صفات خدا سخن می گفت زمینه ساز مساله معاد بود، زیرا چنان که خواهیم دید مشکلات بحث معاد جز از طریق علم بی پایان حق حل نمی شود.

لذا در آیات مورد بحث نخست می گوید: "کافران گفتند این دروغ است که قیامت در پیش داریم هرگز قیامت به سراغ ما نمی آید" (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ).

نه تنها ما، برای هیچیک از انسانها قیامت در کار نیست! آنها می خواستند از این طریق آزادی عمل پیدا کنند و هر کاری از دستشان ساخته است، به این امید که حساب و کتاب و عدل و دادی در کار نیست انجام دهند.

اما از آنجا که دلایل قیامت روشن است قرآن با یک جمله قاطع و به صورت بیان نتیجه به پیامبر ص می گوید: آری، به پروردگارم سوگند که قیامت به سراغ همه شما خواهد آمد" (قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَأَتِيَنَّكُمْ).

تکیه روی کلمه "رب" بخاطر این است که قیامت از شئون ربوبیت است، چگونه ممکن است خداوند مالک و مربی انسانها باشد و آنها را در مسیر تکامل پیش ببرد اما نیمه کاره رها کند و با مرگ همه چیز پایان گیرد، و زندگی او بی هدف و آفرینش وی هیچ و پوچ شود؟! در سوره "تغابن" آیه ۷ نیز روی همین وصف تکیه کرده، می فرماید: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَأُبْعَثَنَّ ثُمَّ لَتَنْبُنَّ بَمَا عَمَلْتُمْ:

ص: ۱۳

"کافران چنین پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی شوند، بگو: آری به پروردگرم سوگند همگی در قیامت مبعوث می شوید، سپس همه شما از اعمالتان و نتایج آن آگاه خواهید شد!" و از آنجا که یکی از اشکالات مخالفان معاد این بوده که به هنگام خاک شدن بدن انسان، و پراکنده شدن اجزای آن در اطراف زمین، چه کسی می تواند آنها را بشناسد و جمع کند و به زندگی نوین بازگرداند؟ از سوی دیگر چه کسی می تواند حساب این همه اعمال بندگان را در نهان و آشکار و درون و برون نگاه دارد و به موقع به این حسابها برسد؟ لذا در دنباله آیه اضافه می کند او از تمام امور پنهانی با خبر است و به اندازه سنگینی ذره ای در تمام آسمانها و نه در زمین از حوزه علم بی پایان او بیرون نخواهد بود" (عَالَمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ (۱)).

"و نه کوچکتر از ذره، و نه بزرگتر از آن، مگر اینکه همه اینها در کتاب مبین ثبت و ضبط است" (وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ).

به این ترتیب نه پراکنده گی ذرات بدن انسانها در زمین، و نه آمیختن آن با موجودات دیگر، و نه حتی ورود این اجزاء در بدن سایر انسانها از طریق مواد غذایی هیچیک مشکلی برای اعاده آنها ایجاد نمی کند.

اعمال آنها نیز در این جهان باقی می ماند، هر چند تغییر شکل می دهد، و او از تمام آنها به خوبی آگاه است.

نظیر این تعبیر در "سوره ق آیات ۳ و ۴" نیز آمده است آنجا که می گوید إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا

ص: ۱۴

۱-۱) "يعزب" از ماده "عزوب" در اصل به معنی دور شدن از خانواده برای به دست آوردن مرتع است، سپس به هر نوع پنهان شدن و غائب گشتن اطلاق شده است و به همین مناسبت به مردان یا زنانی که از همسر خود دور مانده اند "عزب" یا "عزبه" گفته می شود.

کتاب حفیظ: "آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم باز می گردیم؟ این بسیار بعید است، ولی آنها باید بدانند که ما می دانیم زمین چگونه اجزاء آنها را کم می کند، و در خود فرو می برد و در نزد ما کتابی است که همه این امور در آن محفوظ است".

در اینکه منظور از "کتاب مبین" چیست؟ بسیاری از مفسران گفته اند:

همان "لوح محفوظ" است، ولی این سؤال مطرح می شود که "لوح محفوظ" چیست؟ همانگونه که قبلاً هم گفته ایم نزدیکترین تفسیری که برای "لوح محفوظ" می توان بیان کرد، همان لوح "علم بی پایان پروردگار" است، آری در این لوح همه چیز ثبت و ضبط است، و هیچگونه تغییر و دگرگونی در آن راه ندارد.

جهان پهناور هستی نیز انعکاس از این لوح محفوظ است، چرا که همه ذرات وجود ما و همه گفته ها و اعمال ما در آن محفوظ می ماند، هر چند ظاهراً چهره عوض می کند، اما هرگز از میان نمی رود. \*\*\*سیس ضمن دو آیه هدف قیام قیامت را بیان می کند، و یا به تعبیر دیگر دلیل بر لزوم چنین عالمی را بعد از جهان کنونی در برابر منکران شرح می دهد، می فرماید: "هدف این است آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداش دهد" (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

آری "برای آنها مغفرت و روزی پر ارزشی است" (أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

آیا اگر مؤمنان صالح العمل به پاداش خود نرسند اصل عدالت که از اساسی ترین اصول خلقت است تعطیل نمی گردد؟ آیا عدالت پروردگار بدون آن

مفهومی می تواند داشته باشد؟ در حالی که در این جهان بسیاری از اینگونه افراد را می بینیم که هرگز به جزای اعمال نیک خود نمی رسند، بنا بر این باید جهان دیگری باشد تا این اصل در آنجا محقق شود.

مقدم داشتن "مغفرت" بر "رزق کریم" ممکن است به خاطر این باشد که بیشترین نگرانی مؤمنان از لغزشهایی است که احتمالاً داشته اند، لذا قبل از هر چیز از طریق بیان آرمزش به آنها آرامش خاطر می بخشد، بعلاوه تا با آب مغفرت الهی شستشو نشوند شایسته "رزق کریم" و مقام کریم نخواهند بود.

"رزق کریم" به معنی هر روزی ارزشمندی است، و گسترده گی مفهوم آن به حدی است که همه مواهب الهی را شامل می شود، حتی "نعمتهایی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و از فکر کسی نگذشته است".

و به تعبیر دیگر بهشت با تمام نعمتهای معنوی و مادیش در این کلمه جمع است.

گر چه بعضی از مفسران "کریم" را به عنوان دو چیز خوب و بی دردسر تفسیر کرده اند (۱) ولی به نظر می رسد که مفهوم آن از این هم گسترده تر باشد \*\*\* و از آنجا که بخش دیگر عدالت در مورد مجازات گنهکاران و مجرمان است در آیه بعد می افزاید: "و کسانی که سعی در تکذیب آیات ما و ابطال و انکار آن داشتند، و تصور می کردند از حوزه قدرت ما می توانند بگریزند، برای آنها عذابی از بدترین و دردناکترین عذابها خواهد بود" (وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ).

در آنجا سخن از "رزق کریم" بود و در اینجا از "رجز الیم" است.

"رجز" (بر وزن کذب) در اصل به "معنی" اضطراب و عدم قدرت بر

ص: ۱۶

حفظ تعادل است، لذا هنگامی که شتر بیمار و ناتوان می شود و مجبور است به هنگام حرکت گامهای خود را کوتاه بر دارد تا بتواند تعادل خود را کمی حفظ کند عرب به این حالت "رجز" می گوید، سپس به هر گونه گناه و پلیدی اطلاق شده است.

اطلاق کلمه "رجز" (بر وزن مرض) به اشعار مخصوص جنگی نیز بخاطر آن است که مقطعهای کوتاه و نزدیک به هم دارد.

به هر حال منظور از "رجز" در اینجا بدترین انواع عذاب است که با ذکر کلمه "الیم" نیز تاکید شده است، و انواع مجازاتهای دردناک جسمانی و روحانی را شامل می شود.

بعضی به این نکته توجه کرده اند که در اینجا قرآن به هنگام بیان نعمتهای بهشتیان کلمه "من" را بیان نکرده، تا دلیل بر وسعت آن باشد، ولی این کلمه در مورد عذاب آمده تا نشانه محدودیت نسبی و بیان رحمت او باشد. "سَعَوْا" از ماده "سعی" به معنی هر گونه تلاش و کوشش است، و در اینجا منظور کوشش برای تکذیب و انکار آیات حق و باز داشتن مردم از گرایش به آئین پروردگار است. "مُعَاجِزِينَ" از ماده "معاجزه" به معنی عاجز کردن است و در اینگونه موارد به کسانی اطلاق می شود که از دست کسی بگریزند به طوری که او نتواند بر آنها سلطه یابد، بدیهی است این توصیف برای مجرمان بخاطر پنداری است که آنها عملاً نشان می دادند، کار آنها به کسانی شباهت داشت که تصور می کردند می توانند هر جنایتی می خواهند بکنند و سپس از حوزه قدرت خداوند فرار نمایند.

\*\*\*

اشاره

وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَزَقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيَّنَّ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلَقَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نَحْسَتِمْ بِهِمُ الْأَرْضِ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹)

ترجمه:

۶- آنها که دارای علمند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند، و هدایت کننده به راه خداوند عزیز و حمید.

۷- کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که (مردید و خاک شدید و) سخت از هم متلاشی شدید (بار دیگر) آفرینش تازه ای خواهید یافت!



۸- آیا او بر خدا دروغ بسته؟ یا به نوعی جنون گرفتار است؟! (چنین نیست) بلکه آنها که به آخرت ایمان نمی آورند در عذاب و گمراهی دوری هستند (و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید آنها است).

۹- آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نکردند (تا به قدرت خدا بر همه چیز واقف شوند) اگر ما بخواهیم آنها را (با یک زمین لرزه) در زمین فرو می بریم، یا قطعات سنگهایی از آسمان را بر آنها فرو می ریزیم، در این نشانه روشنی (بر قدرت خدا است) برای هر بنده توبه کار.

**تفسیر:**

**اشاره**

**عالمان دعوت تو را حق می دانند**

در آیات گذشته سخن از بی خبران کوردلی بود که قاطعانه معاد را با آن همه دلایل، انکار می کردند، و سعی در تکذیب آیات الهی و گمراه ساختن دگران داشتند.

به همین مناسبت در آیات مورد بحث سخن از عالمان و اندیشمندانی می گوید که به تصدیق آیات الهی و تشویق دیگران به پذیرش آن می پردازند، می فرماید:

"کسانی که دارای علمند آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است حق می بینند، و هدایت کننده به راه پروردگار عزیز و حمید می دانند" ( وَ يَزِي الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ).

بعضی از مفسران "الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ" را در این آیه به آن دسته از علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند که با مشاهده آثار حقانیت قرآن مجید در پیشگاه آن خاضع می شوند و اعتراف به حق بودن آن می کنند.

مانعی ندارد که علمای اهل کتاب یکی از مصادیق آیه فوق باشند، ولی محدود کردن در آنها هیچگونه دلیلی ندارد، بلکه با توجه به جمله "يَزِي" "

(می بیند) که فعل مضارع است، و با توجه به گسترش مفهوم "الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ" همه دانشمندان و اندیشمندان را در هر عصر و هر زمان و مکان در بر می گیرد.

و اگر می بینیم در تفسیر علی بن ابراهیم این تعبیر به امیر مؤمنان علی ع تفسیر شده در واقع بیان مصداق اتم و اکمل آن است. آری هر عالم بی تعصبی در محتوای این کتاب آسمانی بیندیشد از معارف پر مغز و احکام متین و اندرزهای حکیمانه و مواعظ تکان دهنده آن گرفته، تا تاریخهای عبرت انگیز و بحثهای علمی اعجاز آمیزش می داند همگی گواه بر حقانیت این آیات است.

امروز کتابهای مختلفی از سوی دانشمندان غربی و شرقی در باره اسلام و قرآن تالیف یافته که در آنها اعترافات بسیار گویا و روشنی بر عظمت اسلام و صدق آیه فوق دیده می شود.

تعبیر به "هُوَ الْحَقُّ" تعبیر جامعی است که بر تمام محتوای قرآن تطبیق می کند، چرا که "حق" همان واقعیت عینی و وجود خارجی است، یعنی محتوای قرآن هماهنگ با قوانین آفرینش و واقعیتهای عالم هستی و جهان انسانیت است.

و چون چنین است هدایتگر به سوی راه خداست، خداوندی که هم "عزیز" است و هم "حمید" یعنی در عین توانایی و شکست ناپذیر بودن شایسته هر گونه ستایش است، نه همچون قدرتمندان بشر که چون بر تخت قدرت نشینند راه زورگویی و تجاوز و ستمگری و انحصارطلبی را پیش می گیرند.

نظیر این تعبیر در آیه ۱ سوره ابراهیم نیز آمده است آنجا که می گوید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ: "این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکیها به سوی روشنایی (علم و ایمان) به فرمان پروردگارشان در آوری به سوی راه خداوند عزیز و حمید.

پیدا است کسی که هم قدرتمند است و هم شایسته حمد و ستایش هم عالم و آگاه است و هم رحیم و مهربان، راه او مطمئن ترین راهها و مستقیم ترین طریقه‌هاست، و آنها که از راه او می روند خود را به سرچشمه قدرت و هر گونه اوصاف حمیده نزدیک می کنند.

\*\*\* در آیه بعد بار دیگر به مساله قیامت و رستاخیز باز می گردد و بحثهای گذشته را به صورت دیگری تکمیل می کند، می فرماید: "کافران گفتند:

آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که همگی خاک شدید و ذرات بدن شما از یکدیگر جدا شد و هر یک در گوشه ای قرار گرفت (و یا شاید جزء بدن حیوان یا انسان دیگری شد) بار دیگر به آفرینش تازه ای باز می گردید؟! ( وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ <sup>۱</sup> إِذَا مَزَّيْتُمْ كُلَّ مُمَزِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ).

به نظر می رسد اصرار آنها بر مساله انکار معاد از دو امر سرچشمه گرفته:

نخست اینکه چنین می پنداشتند معادی که پیامبر ص اسلام مطرح می کرد (معاد جسمانی) مطلبی است آسیب پذیر که می توانستند توده مردم را نسبت به آن بد بین کنند و آن را به آسانی نفی نمایند.

دیگر اینکه اعتقاد به معاد و یا حتی قبول احتمالی آن به هر حال در انسان ایجاد مسئولیت و تعهد می کند، و او را به اندیشه و جستجوگری حق وادار می سازد، و این مطلبی بود که برای سردمداران کفر سخت خطرناک محسوب می شد، لذا اصرار داشتند به هر طریقی شده فکر معاد و پاداش کیفر اعمال را از مغز مردم بیرون کنند.

می گفتند: مگر امکان دارد این استخوانهای پوسیده، این خاکهای پراکنده، که تندباد ذرات آن را به هر سو می برد، روزی جمع شود و لباس

حیات بر آن بپوشانند؟.

و یا اینکه آنها از پیامبر ص تعبیر به "رجل" آنها به صورت نکره می کردند به منظور تحقیر بود.

ولی آنها فراموش کرده بودند که مادر آغاز نیز اجزاء پراکنده ای بودیم هر قطره ای از آبهای موجود در بدن ما در گوشه اقیانوس یا چشمه ای بود، و هر ذره ای از ماده آلی و معدنی جسم ما در گوشه ای از زمین افتاده بود همانگونه که در آغاز خداوند اینها را جمع کرد در پایان نیز قدرت بر این امر دارد. \*\*\*و عجب اینکه آنها این سخن را دلیل بر دروغگویی و یا جنون گوینده اش می گرفتند، و می گفتند: "آیا او بر خدا دروغ بسته؟ یا نوعی جنون دارد؟" ( أَفْتُرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ ).

و گرنه آدم راستگو و عاقل چگونه ممکن است لب به چنین سخنی بگشاید؟! ولی قرآن به طرز قاطعی به آنها چنین پاسخ می گوید: "چنین نیست نه او دیوانه است و نه دروغگو، بلکه آنها که ایمان به آخرت ندارند در عذاب و گمراهی دوری هستند" ( بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ).

چه گمراهی از این آشکارتر که انسان منکر معاد شود معادی که همه سال در برابر چشمان خود نمونه آن را در عالم طبیعت و زنده شدن زمینهای مرده می بیند.

معادی که اگر نباشد زندگی این جهان نامفهوم و بی محتوا است.

و بالآخره معادی که انکار آن مساوی است با انکار قدرت و عدل و حکمت پروردگار.

اما چرا می گوید آنها اکنون در عذاب و ضلالتند؟

ص: ۲۲

این بخاطر آنست که در زندگی مشکلات و حوادثی وجود دارد که بدون ایمان به آخرت انسان نمی تواند آنها را تحمل کند.

به راستی اگر زندگی محدود به همین چند روز عمر دنیا بود تصور مرگ برای هر انسانی کابوس وحشتناکی می باشد، به همین دلیل منکران معاد همیشه در یک نوع نگرانی جانکاه و عذاب الیم به سر می برند، در حالی که مؤمنان به معاد مرگ را دریچه ای به سوی جهان بقاء و وسیله ای برای شکسته شدن قفس و آزادی از این زندان می شمردند.

آری ایمان به معاد به انسان آرامش می بخشد، مشکلات را قابل تحمل می کند، و ایثار و فداکاری و جانبازی را برای بشر آسان می سازد.

اصولا- آنها که معاد را دلیل بر دروغگویی یا جنون می شمردند بر اثر کفر و جهلشان گرفتار عذاب تاریک بینی و گمراهی دور و درازی بودند.

گرچه بعضی از مفسران این عذاب را اشاره به عذاب آخرت دانسته اند ولی ظاهر آیه نشان می دهد که آنها هم اکنون در این جهان در عذاب و ضلال گرفتارند.

\*\*\* سپس به دلیل دیگری پیرامون معاد، دلیلی توأم با تهدید غافلان لجوج، پرداخته چنین می گوید: "آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار گرفته نگاه نکردند؟" (أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

این آسمان با عظمت با اینهمه عجائب، با این همه اختران ثابت و سیار و نظاماتی که حاکم بر آن است، و همچنین این زمین با تمام شگفتیها و انواع موجودات زنده و برکات و مواهبش، گویاترین دلیل بر قدرت آفریدگار است.

آیا کسی که قدرت بر این همه امور دارد از باز گرداندن انسان بعد از

مرگ به عالم حیات و زندگی عاجز است؟! این همان "برهان قدرت" است که در آیات دیگر قرآن در برابر منکران معاد به آن استدلال شده از جمله در آخر سوره یس (آیه ۸۲) و آیه ۹۹ سوره اسراء و آیات ۶ و ۷ سوره ق.

در ضمن، این جمله مقدمه ای است برای تهدید این گروه متعصب تیره دل که اصرار دارند چشم به روی همه حقایق ببندند، لذا به دنبال آن می فرماید:

"اگر ما بخواهیم به زمین دستور می دهیم پیکر آنها را در خود فرو برد" زلزله ای ایجاد شود، زمین شکاف بردارد و در میان آن دفن گردند! (إِنْ نَشَأْ نُخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ).

"و یا اگر بخواهیم فرمان می دهیم قطعات سنگهای آسمانی بر آنها فرو بارد" و خودشان و خانه و زندگیشان را در هم بکوبد) أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ).

آری" در این موضوع، نشانه روشنی است بر قدرت خداوند و توانایی او بر همه چیز، اما برای هر بنده ای که به سوی خدا باز گردد و فکر و اندیشه خود را به کار گیرد" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ).

هر کسی در زندگانی خود نمونه هایی از زلزله ها و خسف و فرو رفتن در زمین را دیده یا شنیده است، و نیز سقوط سنگهای آسمانی را از بالای جو، یا بر اثر ریزش کوه ها بر اثر صاعقه ها یا آتش فشانها و مانند آن دیده یا شنیده است، هر انسان عاقلی می داند که وقوع این امور در هر لحظه و هر مکان امکان پذیر است، اگر زمین آرامشی دارد و آسمان برای ما امن و امان است، به قدرت و فرمان دیگری است ما که از هر سو در قبضه قدرت او قرار داریم چگونه می توانیم توانایش را بر معاد انکار کنیم! و یا چگونه می توانیم از حوزه حکومت او فرار نمائیم.

\*\*\*

۱- با اینکه آسمان بالای سر و زمین زیر پاست در آیه فوق تعبیر به **مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** (پیش روی آنها) و **مَا خَلْفَهُمْ** (پشت سر آنها) شده است، و تنها موردی در قرآن است که این تعبیر در آن دیده می شود، این تعبیر ممکن است اشاره به این معنی باشد که منظره آسمان به هنگام طلوع و غروب خورشید و ماه و ستارگان اهمیت بیشتری دارد و قدرت و عظمت حق در آن لحظه آشکارتر است، و می دانیم هنگامی که انسان رو به افق می ایستد این منظره پیش روی اوست، و زمین که در درجه بعد از اهمیت قرار دارد به عنوان پشت سر او معرفی شده است.

بعلاوه اگر این مغروران غافل حتی اینقدر به خود اجازه نمی دهند که بالای سر خود را بنگرند چرا لا اقل آنچه را پیش روی آنها قرار دارد و در کنار افق دیده می شود، نمی نگرند؟! ۲- می دانیم درون کره زمین مذاب و سوزان و در حال فوران است، و در حقیقت زندگی همه انسانها بر روی مجموعه ای از آتشفشانهای بالقوه قرار دارد، یک فرمان کوچک الهی کافی است که یکی از این آتشفشانها سر بر آورد و منطقه عظیمی را بلرزاند و سنگ و مواد مذاب و سوزان را بر آنجا فرو ریزد.

و نیز می دانیم هر شبانه روز صدها هزار سنگهای سرگردان کوچک و بزرگ در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب می شوند، اگر برخورد آنها با قشر هوای محیط زمین که سبب داغ شدن و سوختن آنها می شود نبود، ساکنان زمین به طور مرتب از ناحیه آسمان سنگ باران می شدند، هم اکنون نیز قدرت و شدت آنها به قدری است که گاهی این مانع را پشت سر گذارده و بر زمین فرو می ریزند و این یک اخطار الهی است.

بنا بر این اگر ما انسانها در میان این دو منبع خطر به فرمان خدا در نهایت آرامش زندگی می کنیم همین کافی نیست که به قدرت عظیم او پی ببریم و سر

بر آستانش بگذاریم؟! \*\*\*۳- قابل توجه اینکه در پایان آخرین آیه فوق آمده است که در اینها آیه و نشانه روشنی از عظمت و قدرت خدا است، اما برای هر "بنده انابه کننده".

اشاره به اینکه گردنکشان یاغی که طوق عبودیت خدا را از گردن بر داشته اند و همچنین بندگان غافلی که به مسیر نادرست و گناه آلودشان ادامه می دهند، و انابه و بازگشتی در کارشان نیست، آنها نیز از این آیات روشن بهره نمی گیرند، چرا که وجود خورشید به تنهایی کافی نیست چشم بینا و رفع حجاب نیز لازم است.

\*\*\*

ص: ۲۶



اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَاللَّنَّا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) أَنْ إِعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱)

ترجمه:

۱۰- ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم، (ما به کوه ها و پرندگان) گفتیم ای کوه ها! و ای پرندگان! با او هم آواز شوید (و همراه او تسبیح خدا گوئید) و آهن را برای او نرم کردیم.

۱۱- (و دستور دادیم) زرههای کامل و فراخ بساز، و حلقه ها را به اندازه و متناسب کن، و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه انجام می دهید بینا هستم.

تفسیر:

مواهب بزرگ خدا بر داود

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته سخن از "عبد منیب" و بنده توبه کار بود و می دانیم این توصیف در بعضی از آیات قرآن (سوره ص) برای داود پیامبر به شرحی که به خواست خدا خواهد آمد ذکر شده است بنا بر این چه بهتر که گوشه ای از حال این پیامبر بزرگ و فرزندش سلیمان به عنوان یک الگو بازگو شود و بحث گذشته تکمیل گردد.

ضمن هشدار باشد برای همه کسانی که نعمتهای خدا را به دست فراموشی

می سپرند و به هنگامی که بر عریکه قدرت می نشینند خدا را بنده نیستند.

در نخستین آیه می گوید: "ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم" (وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا).

واژه "فضل" مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهبی را که خدا به داود ارزانی داشته بود شامل می شود، و ذکر آن به صورت "نکره" دلیل بر عظمت آن است.

حضرت داود مشمول مواهب بسیاری چه در جنبه معنوی و چه در جنبه مادی از سوی پروردگار شده بود که آیات قرآن گویای آن است.

در یک جا می گوید: "ما به او و فرزندش علم وافر دادیم، و آنها گفتند خدا را سپاس که ما را بر بسیاری از بندگانش فضل و برتری بخشیده است" "وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ" (نمل-۱۵).

در جایی دیگر مخصوصاً روی آگاهی از سخن گفتن حیوانات تکیه شده و به عنوان یک فضیلت بزرگ مطرح گردیده است: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ".

"ای مردم سخن گفتن پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از همه چیز به ما بهره داده، این فضیلت آشکاری است" (از سوی پروردگار) (نمل-۱۶) معجزات مختلفی که در ذیل آیه مورد بحث از آن سخن به میان خواهد آمد بخشی از آن فضائل است، و نیز صوت و آهنگ بسیار زیبا، و قدرت بر قضاوت عادلانه که در سوره "ص" به آن اشاره شده بخشی دیگر از این فضل الهی محسوب می شود و از همه مهمتر فضیلت نبوت و رسالت بود که خدا در اختیار داود گذاشت به هر حال بعد از این اشاره سر بسته به شرح آن می پردازد و قسمتی از فضائل معنوی و بخشی از فضیلت‌های مادی داود را بدینگونه شرح می دهد: "ما

ص: ۲۸

به کوه ها گفتیم با داود همصدا شوید و همچنین شما ای پرندگان با او هم آواز گردید" و هر گاه او ذکر و تسبیح خدا می گوید زمزمه را سر دهید (يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ).

کلمه اوبی در اصل از "تاویب" به معنی ترجیع و گرداندن صدا در گلو است، این ماده گاهی به معنی توبه نیز استعمال می شود بخاطر اینکه حقیقت آن بازگشت به سوی خداست.

گرچه همه ذرات جهان ذکر و تسبیح و حمد خدا می گویند، خواه داودی با آنها همصدا بشود یا نشود، ولی امتیاز داود این بود که به هنگام بلند کردن صدا و سردادن نغمه تسبیح، آنچه در کمون و درون این موجودات بود آشکار می گشت و زمزمه درونی به نغمه برونی تبدیل می شد همانگونه که در مورد تسبیح "سنگریزه" در دست پیامبر اسلام ص نیز در روایات آمده است.

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:

انه خرج یقرأ الزبور و كان اذا قرأ الزبور لا يبقى جبل ولا حجر ولا طائر الا اجابه! "داود به سوی دشت و بیابان خارج شد، و هنگامی که زبور را تلاوت می کرد هیچ کوه و سنگ و پرندۀ ای نبود مگر اینکه با او همصدا می شد" (۱).

بعد از ذکر این فضیلت معنوی به ذکر یک فضیلت مادی پرداخته می گوید:

"و ما آهن را برای او نرم کردیم" (وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ).

ممکن است گفته شود خداوند به صورت اعجازمانندی روش نرم کردن آهن را به داود تعلیم داد، آن چنان که بتواند از آن مفتولهای نازک و محکمی برای بافتن زره بسازد، و یا گفته شود که قبل از داود برای دفاع در جنگها از صفحات آهن استفاده می شد که هم سنگین بود و هم اگر آن را به خود می بستند چنان خشک و انعطاف ناپذیر بود که جنگجویان را سخت ناراحت می کرد،

ص: ۲۹

---

۱-۱) "کمال الدین صدوق" (طبق نقل المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۹۰).

هیچکس تا آن روز نتوانسته بود از مفتولهای باریک و محکم آهن چیزی همچون زره بیافد که همچون لباس به راحتی در تن برود و با حرکات بدن نرم و روان باشد.

ولی ظاهر آیه این است که، نرم شدن آهن در دست داود به فرمان الهی و به صورت اعجاز انجام می گرفت، چه مانعی دارد همان کسی که به کوره داغ خاصیت نرم کردن آهن را داده، همین خاصیت را به شکل دیگر در پنجه های داود قرار دهد؟ در بعضی از روایات اسلامی نیز به همین معنی اشاره شده است (۱).

در حدیثی آمده است که خداوند به داود وحی فرستاد

□  
نعم العبد انت الا انک تاکل من بیت المال فبکی داود اربعین صباحا فالان الله له الحديد و کان یعمل کل یوم درعا... فاستغنی عن بیت المال: "تو بنده خوبی هستی جز اینکه از بیت المال ارتزاق می کنی، داود ۴۰ روز گریه کرد (و از خدا راه حلی خواست) خداوند آهن را برای او نرم کرد، زرهی می ساخت... و به این وسیله از بیت المال بی نیاز شد" (۲).

درست است که بیت المال مصرف کسانی است که خدمت بدون عوض به جامعه می کنند، و بارهای زمین مانده مهم را بر می دارند، ولی چه بهتر که انسان بتواند هم این خدمت را بکند و هم از کد یمین - در صورت توانایی - امرار معاش نماید، و داود می خواست چنین بنده ممتازی باشد.

به هر حال داود از این توانایی که خدا به او داده بود در بهترین طریق یعنی ساختن وسیله جهاد، آن هم وسیله حفاظت در برابر دشمن، استفاده می کرد، و هرگز از آن در وسائل عادی زندگی بهره گیری ننمود، و تازه از در آمد آن - طبق بعضی از روایات - علاوه بر اینکه زندگی ساده خود را اداره می کرد چیزی

ص: ۳۰

---

۱-۱) "تفسیر برهان" جلد ۳ صفحه ۳۴۳ و تفسیر "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۳۱۵.

۲-۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

هم به نیازمندان انفاق می نمود (۱) علاوه بر همه اینها فایده دیگر این کار آن بود که معجزه ای گویا برای او محسوب می شد.

بعضی از مفسران چنین نقل کرده اند که "لقمان" به حضور "داود" آمد به هنگامی که نخستین زره را می بافت، آهن را به صورت مفتول ها و حلقه های متعددی در می آورد، و در هم فرو می کرد این منظره سخت نظر لقمان را به خود جلب کرد، و در فکر فرو رفت، ولی هم چنان نگاه می کرد، و هیچ سؤال ننمود، تا اینکه داود بافتن زره را به پایان رسانید، برخاست و بر تن کرد و گفت چه وسیله دفاعی خوبی برای جنگ است؟! لقمان که هدف نهایی را دریافته بود، چنین گفت الصمت حکمه و قلیل فاعله! "خاموشی حکمت است اما کمتر کسی آن را انجام می دهد!" (۲). \*\*\*آیه بعد شرحی برای زره ساختن داود و فرمان بسیار پر معنی پروردگار در این زمینه است، می گوید: "ما به او گفتیم زره های کامل بساز، و حلقه های آنها را به اندازه و متناسب کن" (أَنْ اَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ).

سابغات جمع "سابغ" به معنی زره کامل و فراخ است، و "اسباغ نعمت" نیز به معنی فراخی نعمت است.

"سرد" در اصل به معنی بافتن اشیاء خشن همانند زره است، جمله "وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ" مفهومش همان رعایت کردن اندازه های متناسب در حلقه های زره و طرز بافتن آن است.

در واقع خداوند به داود دستوری می دهد که باید سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان جهان باشد، دستور محکم کاری و رعایت دقت در

ص: ۳۱

---

۱-۱) تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۹ صفحه ۱۹۲.

۲-۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

کیفیت و کمیت در مصنوعات، آن چنان که مصرف کنندگان به خوبی و راحتی بتوانند از آن استفاده کنند، و از استحکام کامل برخوردار باشد.

به داود می گوید: زره را گشاد و راحت درست کن، تا جنگجو به هنگام پوشیدن در زندان گرفتار نشود، نه حلقه ها را بیش از اندازه کوچک و باریک کن که حالت انعطاف خود را از دست بدهد، و نه زیاد درشت و بی قواره که گاه نوک شمشیر و خنجر و نیزه و تیر از آن بگذرد، همه چیزش باندازه و متناسب باشد.

خلاصه اینکه: خداوند هم "ماده" اصلی را به مقتضای "أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ" در اختیار داود گذاشت، و هم طرز صورت بخشیدن و ساختن زره را به او آموزش داد، تا محصولی کامل از این "ماده" و "صورت" فراهم گردد.

و در پایان آیه داود و خاندانش را مخاطب ساخته می گوید: "عمل صالح بجا آورید که من نسبت به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا هستم" (وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

مخاطب در آغاز آیه تنها داود است، و در پایان او و خاندانش یا او و قومش می باشد، چرا که همه این مسائل مقدمه برای عمل صالح است، هدف ساختن زره و کسب در آمد نیست، هدف عمل صالح است، و اینها وسیله ای است در آن مسیر که هم داود از آن بهره می گرفت و هم خاندانش.

و یکی از شئون عمل صالح آن است که در صنایع دقت کافی را از هر جهت رعایت کنند و محصول کامل و مفیدی ارائه دهند و از هر گونه بدکاری و کم کاری بپرهیزند.

این احتمال نیز وجود دارد که مخاطب به این خطاب داود و تمام کسانی که از دسترنج و دستباف او استفاده می کردند بوده باشد، اشاره به اینکه این وسیله دفاعی را در راه عمل صالح به کار گیرند، نه در طریق ظلم و جور و گناه.

\*\*\*

اشاره

وَلِسْلِيمَانَ الرَّيْحُ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوْحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴)

ترجمه:

۱۲- و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود، و عصر گاهان مسیر یک ماه را، و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم، و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار کار می کردند، و هر کدام از آنها از فرمان ما سرپیچی می کرد او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم! ۱۳- آنها هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، معبدها، تمثالها، ظروف

بزرگ غذا همانند حوضها! و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود، و به آنها گفتیم: ای آل داود شکر! اینهمه نعمت را) بجا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکر گزارند! ۱۴- (با اینهمه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت، مگر جنبنده زمین (موریانه) که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند.

#### تفسیر:

#### حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز او

به دنبال بحث از مواهبی که خدا به داود داده بود سخن را به فرزندش سلیمان می کشاند، و در حالی که در مورد داود از دو موهبت، سخن به میان آمد، در مورد فرزندش سلیمان از سه موهبت بزرگ بحث می کند، می فرماید: "ما باد را مسخر سلیمان قرار دادیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه!" (و لِسَلِيمَانَ الرِّيحُ عُدُوها شَهْرٌ وَ رَوَّاحُها شَهْرٌ) (۱).

جالب اینکه برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی یعنی آهن را مسخر می کند و برای فرزند موجود بسیار لطیف، ولی هر دو کار سازنده و اعجاز آمیزند و مفید، جسم سخت را برای داود نرم می کند، و امواج لطیف باد را برای سلیمان فعال و محکم! لطافت باد هرگز مانع از آن نیست که اعمال مهمی را انجام دهد، بادها

ص: ۳۴

---

۱- ۱) "لسلیمان" جار و مجرور متعلق به فعل مقدری است، یعنی "سخرنا" که به قرینه آیات قبل مفهوم می شود، و در آیه ۳۶ سوره ص به آن تصریح شده است، آنجا که می گوید فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ - بعضی از مفسران معتقدند "لام" در "لسلیمان" برای اختصاص است، اشاره به اینکه این معجزه مخصوص این پیامبر بود و هیچ پیامبر دیگری با او در این امر شرکت نداشت.



هستند که کشتیها عظیم را بر سطح اقیانوسها به حرکت در می آورند، سنگهای سنگین آسیا را می چرخانند، و بالن ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت در می آورند.

آری خداوند این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار سلیمان قرار داد.

در اینکه باد چگونه دستگاه سلیمان (کرسی یا فرش او را) به حرکت در می آورد، بر ما روشن نیست، همین قدر می دانیم هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمی باشد، جایی که انسان بتواند با قدرت ناچیزش بالن ها (محفظه هایی که گازهای سبک در آن می کردند و به آسمان پرواز می کرد و گاه انسانهایی را نیز با خود می برد) و امروز هواپیماهای عظیم غول پیکر را با صدها مسافر و وسائل زیاد در اوج آسمانها به حرکت در می آورد، چگونه حرکت دادن بساط سلیمان به وسیله باد برای خداوند مشکل است؟ چه عاملی سلیمان و دستگاه او را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر ناشی از حرکت آسمانی حفظ می کرد؟! این نیز از مسائلی است که جزئیاتش برای ما روشن نیست، ولی می دانیم اینگونه خارق عادتها در تاریخ انبیاء فراوان بوده است، هر چند متأسفانه افراد نادان یا دشمنان دانا آنها را آمیخته با خرافاتی کرده اند که چهره اصلی این مسائل را دگرگون و بدنما ساخته، و ما در این زمینه به همان مقدار که قرآن اشاره کرده قناعت می کنیم (۱).

"غدو" (بر وزن علو) به معنی طرف صبح است، در مقابل "رواح" که طرف غروب را می گویند، که حیوانات برای استراحت به جایگاه خود باز می گردند، ولی از قرائن بر می آید که در آیه مورد بحث "غدو" بمعنی

ص: ۳۵

---

۱-۱) در این باره در جلد ۱۳ صفحه ۴۷۲ به بعد (ذیل آیه ۸۱ سوره انبیاء) نیز بحث کرده ایم.

نیم اول روز است، و "روح" نیم دوم، و مفهوم آیه این است که سلیمان از صبح تا به ظهر با این مرکب را هوار به اندازه یک ماه مسافران آن زمان راه می رفت و نیم دوم روز نیز به همین مقدار راه می پیمود.

سپس به دومین موهبت الهی نسبت به سلیمان اشاره کرده می گوید: "و برای او چشمه مس (مذاب) را روان ساختیم!" (وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَظْرِ).

"اسلنا" از ماده "سیلان" به معنی جاری ساختن است، و "قظر" به معنی مس می باشد و منظور این است که ما این فلز را برای او ذوب کردیم و همچون چشمه آب روان گردید! بعضی "قظر" را به معنی انواع مختلف فلزات یا به معنی "روی" دانسته اند و به این ترتیب برای پدر آهن نرم شد و برای پسر فلزات ذوب گردید (ولی معروف همان معنی اول است).

چگونه چشمه ای از مس مذاب یا فلزات دیگر در اختیار سلیمان قرار گرفت؟ آیا خداوند طریقه ذوب کردن این فلزات را در مقیاس بسیار وسیع و گسترده از طریق اعجاز و الهام به این پیامبر آموخت؟ و یا چشمه ای از این فلز مایع شبیه همان چشمه هایی که به هنگام فعالیت کوه های آتشفشانی از دامنه آنها سرازیر می شود به صورت اعجاز آمیز در اختیار او قرار گرفت؟ و یا به نحوی دیگر؟ دقیقاً بر ما روشن نیست، همین اندازه می دانیم این نیز از الطاف الهی در باره این پیامبر بزرگ بود.

و بالاخره به بیان سومین موهبت پروردگار نسبت به سلیمان یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته چنین می گوید: "و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار برایش کار می کردند." (وَمِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ).

"و هر گاه کسی از آنها از فرمان ما سرپیچی می کرد او را با آتش سوزان

مجازات می کردیم" (وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ).

"جن" چنان که از نامش نیز پیداست موجودی است مستور از حس، دارای عقل و قدرت و چنان که از آیات قرآن استفاده می شود مکلف به تکالیف الهی است.

در باره "جن" افسانه ها و داستانهای خرافی بسیار ساخته اند، ولی اگر این خرافات را حذف کنیم اصل وجود آن و صفات ویژه ای که در قرآن برای جن آمده است مطلبی است که هرگز با علم و عقل مخالف نیست، و ما شرح بیشتر این موضوع را در تفسیر "سوره جن" به خواست خدا خواهیم داد.

به هر حال از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که تسخیر این نیروی عظیم نیز به فرمان پروردگار بوده، و هر گاه از انجام وظائفشان سر باز می زدند مجازات می شدند.

جمعی از مفسران گفته اند منظور از عَذَابِ السَّعِيرِ در اینجا مجازات روز قیامت است، در حالی که ظاهر آیه نظر به مجازات متخلفین در دنیا داشته، از آیات "سوره ص" نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام می دادند، و هر گاه تخلف می کردند آنها را به زنجیر می افکند "وَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَ عَوَاصٍ وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ" (ص آیات ۳۷ و ۳۸) قابل توجه اینکه برای اداره یک حکومت وسیع و کشور پهناوری همچون کشور سلیمان عوامل زیادی لازم است، ولی از همه مهمتر سه عامل است که در آیه فوق اشاره به آنها شده:

نخست یک وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیر است که رئیس حکومت بتواند با آن از تمام جوانب کشورش آگاه گردد.

دوم مواد اولیه ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع

مختلف، مورد استفاده قرار گیرد.

و سرانجام نیروی فعال کار که بتواند از آن مواد بهره گیری کافی کند، و کیفیت لازم را به آنها بدهد، و نیازهای مختلف کشور را از این نظر بر طرف سازد.

و می بینیم خداوند این هر سه موضوع را در اختیار سلیمان قرار داده بود، و او نیز به نحو احسن برای رفاه مردم و عمران و آبادانی و امنیت از آنها بهره می گرفت.

این موضوع اختصاص به عصر سلیمان و حکومت او ندارد و توجه به آن امروز و فردا و اینجا و همه جا برای اداره صحیح کشورها ضرورت دارد. \*\*\*در آیه بعد به بخشی از کارهای مهم تولیدی گروه جن که به فرمان سلیمان انجام می دادند اشاره کرده، چنین می گوید:

"سلیمان هر چه می خواست از معبدها، و تمثالها، و ظرفهای بزرگ غذا که همچون حوض های بزرگ بود، و دیگهای عظیم ثابت برای او تهیه می کردند" (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ).

که بخشی از آنها مربوط به مسائل معنوی و عبادی بود، و بخشی با نیازهای جسمانی انسانها، و جمعیت عظیم لشکریان و کارگزارانش تناسب داشت.

"محارِب جمع "محراب" در لغت به معنی "عبادتگاه" یا "قصرها و ساختمانهای بزرگی" است که به منظور معبد ساخته می شود.

گاهی نیز به قسمت صدر مجلس، یا صدر مسجد و معبد، نیز اطلاق می شود آنچه امروز به آن محراب می گویند که همان محل امام جماعت است در حقیقت تعبیر و معنی تازه ای است که از ریشه اصلی گرفته شده است.

به هر حال از آنجا که این واژه از ماده "حرب" به معنی جنگ است علت

نامگذاری معابد را به "محراب" این دانسته اند که محل محاربه و جنگ با شیطان و هوای نفس است (۱).

و یا از "حرب" به معنی لباس است که در میدان جنگ از تن دشمن گرفته می شود، چرا که انسان در معبد باید پوشش افکار دنیوی و پراکندگی خاطر را از خود بر گیرد (۲).

به هر حال این کارکنان فعال و چابک سلیمان معابد بزرگ و باشکوهی که درخور حکومت الهی و مذهبی او بود برای او ترتیب می دادند، تا مردم بتوانند به راحتی به وظائف عبادی خود قیام کنند.

"تمثیل" جمع "تمثال" هم به معنی نقش و عکس آمده، و هم مجسمه، در اینکه این مجسمه ها یا نقش ها صورتهای چه موجوداتی بودند، و به چه منظور سلیمان دستور تهیه آنها را می داد تفسیرهای مختلفی شده است:

ممکن است اینها جنبه تزئینی داشته، همانگونه که در بناهای مهم قدیم بلکه جدید ما نیز دیده می شود.

و یا برای افزودن ابهت به تشکیلات او بوده است، چرا که نقش پاره ای از حیوانات چون شیر در افکار بسیاری از مردم ابهت آفرین است.

آیا مجسمه سازی موجودات ذی روح در شریعت سلیمان ع مجاز بوده، هر چند در اسلام ممنوع است؟ یا اینکه مجسمه هایی که برای سلیمان می ساختند از جنس غیر ذی روح بوده مانند تمثالهای درختان و کوه ها و خورشید و ماه و ستارگان؟ و یا فقط برای او نقش و نگار بر دیوارها می زدند که در ظریف کاریهای آثار باستانی بسیار دیده می شود و می دانیم نقش و نگار هر چه باشد، بر خلاف مجسمه حرام نیست.

ص: ۳۹

---

۱- ۱ و ۲) مفردات "راغب" ماده "حرب".

همه اینها محتمل است چرا که ممکن است تحریم مجسمه سازی در اسلام به منظور مبارزه شدید با مساله بت پرستی و ریشه کن کردن آن بوده و این ضرورت در زمان سلیمان تا این اندازه وجود نداشته و این حکم در شریعت او نبوده است.

ولی در روایتی که از امام صادق ع در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم:

□  
و الله ما هی تماثل الرجال و النساء و لکنها الشجر و شبهه: بخدا سوگند تمثالهای مورد در خواست سلیمان مجسمه مردان و زنان نبوده بلکه تمثال درخت و مانند آن بوده است" (۱).

مطابق این روایت مجسمه سازی ذیروح در شریعت وی نیز حرام بوده.

"جفان" جمع "جفنه" (بر وزن وزنه) به معنی ظرفهای غذاخوری است.

و "جواب" جمع "جایبه" به معنی حوض آب است، و از این تعبیر استفاده می شود که ظرفهای بسیار عظیم غذاخوری که هر کدام همچون حوضی بود برای سلیمان تهیه می دیدند تا گروه کثیری بتوانند اطراف آن بنشینند و از آن غذا بخورند، و اگر فراموش نکرده باشیم در زمانهای کمی قدیم نیز بر سر سفره ها از مجموعه های بزرگ برای خوردن غذا به صورت دستجمعی استفاده می شد، و در حقیقت سفره آنها همان ظرف بزرگ بود، و مثل امروز ظرفهای مستقل و جدای از یکدیگر معمول نبود.

"قدور" جمع "قدر" (بر وزن قشر) به معنی ظرفی است که غذا در آن طبخ می شود و "راسیات" جمع "راسیه" به معنی پا بر جا و ثابت است و در اینجا منظور دیگهایی است که از عظمت آن را از جا تکان نمی دادند.

در پایان آیه، بعد از ذکر این مواهب خداوند خطاب به دودمان حضرت داود کرده می فرماید: "ای آل داود شکرگزاری کنید" (اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا).

ص: ۴۰

اما عده کمی از بندگان من شکر گزارند!" (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ) بدیهی است اگر منظور از شکرگزاری تنها شکر با زبان باشد مساله مشکلی نیست تا عاملان به آن قلیل بوده باشند، بلکه منظور "شکر در عمل" است، یعنی استفاده از مواهب در مسیر همان اهدافی که بخاطر آن آفریده و اعطا شده اند، و مسلم است کسانی که مواهب الهی را عموماً در جای خود به کار گیرند اندکی بیش نیستند.

بعضی از بزرگان برای شکر سه مرحله قائل شده اند: شکر با قلب که همان تصور نعمت و رضایت و خشنودی نسبت به آن است.

و شکر با زبان که ثنا گفتن نعمت دهنده است.

و شکر سایر اعضاء و جوارح و آن هماهنگ ساختن اعمال با آن نعمت است.

"شکور" صیغه مبالغه است و فزونی شکرگزاری را می رساند که همان تکرار شکر و تداوم آن با قلب و لسان و اعضاء است.

البته گاهی این صفت برای خداوند نیز آورده شده است مانند آنچه در آیه ۱۷ سوره تغابن آمده و اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ و منظور از شکرگزاری خداوند آنست که به مقداری که بندگان در مسیر طاعت او گام برمی دارند آنها را مشمول مواهب و الطاف خویش می سازد، و از آنها تشکر و سپاسگزاری می کند، و از فضل خود بیش از آنچه استحقاق دارند بر آنها می افزاید.

به هر حال این تعبیر که افراد کمی از بندگان من شکر گزارند ممکن است برای بیان عظمت مقام این گروه باشد که افراد نمونه ای هستند، و یا به این منظور که شما کوشش کنید و در زمره آنان در آئید تا بر جمع شاکران افزوده شود. \*\*\* آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین سخن پیرامون "سلیمان"

است، از مرگ عجیب و عبرت انگیز این پیامبر بزرگ خدا سخن می گوید، و این واقعیت را روشن می سازد که پیامبر با آن عظمت، و حکمرانی با آن قدرت و ابهت، چگونه به آسانی جان به جان آفرین سپرد، و حتی پیش از آنکه تن او در بستر آرام گیرد چنگال اجل گریانش را گرفت! می فرماید: "هنگامی که مرگ را برای سلیمان مقرر کردیم کسی مردم را از مرگ او آگاه نساخت، مگر جنبنده ای از زمین که عصای او را می خورد" "تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد" (فَلَمَّا قَضَٰنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ) (۱).

از تعبیر آیه فوق و همچنین روایات متعدد استفاده می شود به هنگامی که مرگ سلیمان فرا رسید ایستاده بود و بر عصای خود تکیه کرده بود، ناگهان مرگ گریانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد، او در همان حال مدتی سر پا ماند تا اینکه موریانه که قرآن از آن به دَابَّةُ الْأَرْضِ (جنبنده زمین) تعبیر کرده عصای او را خورد و تعادل خود را از دست داد و روی زمین افتاد و مردم از مرگ او آگاه شدند! لذا بعد از آن می افزاید: "هنگامی که سلیمان فرو افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند" (فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ).

جمله "تبینت" از ماده "تبین" معمولا به معنی آشکار شدن است (فعل)

ص: ۴۲

---

۱- ۱) منساته از ماده نسا (بر وزن نسخ) و نسیء (بر وزن نصیب) به معنی تاخیر است و از آنجا که به وسیله عصا اشیایی را به عقب می رانند و دور می کنند کلمه "منساته" به آن اطلاق شده است (یعنی وسیله عقب رانی) بعضی از مفسران گفته اند این واژه از واژه های اهل یمن بوده و از آنجا که سلیمان بر این منطقه حکومت داشت قرآن در مورد او به کار برده است (به مفردات راغب و تفسیر قرطبی و روح البیان مراجعه شود).



لازم) و گاهی نیز به معنی دانستن و آگاه شدن از چیزی آمده است (فعل متعدی) و اینجا متناسب با معنی دوم است، یعنی تا آن زمان گروه جن از مرگ سلیمان آگاه نبودند و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین باقی نمی ماندند.

جمعی از مفسران جمله را به معنی اول گرفته اند و گفته اند مفهوم آیه چنین است که بعد از افتادن سلیمان وضع جنیان برای انسانها آشکار شد که آنها از اسرار غیب آگاه نیستند، و بی جهت عده ای چنین عقیده ای را در باره آنها داشتند (۱) تعبیر به "عذاب مهین" ممکن است اشاره به کارهای سنگین و سختی بوده باشد که سلیمان گاهی به عنوان جریمه و مجازات بر عهده گروهی از جن می گذارد، و گر نه پیامبر خدا هرگز کسی را بی جهت در فشار و عذاب، آنها "عذاب خوار کننده" قرار نمی دهد.

\*\*\*

## نکته ها

## اشاره

### ۱- دور نمایی از زندگانی عبرت انگیز سلیمان (ع).

قرآن مجید- بر خلاف تورات کنونی که سلیمان ع را یک پادشاه جبار و بتخانه ساز و تسلیم هوسهای زنان معرفی کرده (۲) سلیمان ع را یک پیغمبر بزرگ خدا می شمرد، و او را به عنوان سمبل قدرت و حکومت بی نظیر مطرح کرده، و در لابلای بحثهای مربوط به سلیمان درسهای بزرگی به انسانها داده که هدف

ص: ۴۳

---

۱- ۱) در صورت اول ترکیب آیه چنین می شود. تبیین فعل جن فاعل (در اینجا معنی جمعی دارد) و ان لو کانوا... به جای مفعول آن است و در صورت دوم تبیین فعل و امر الجن فاعل سپس مضاف حذف شده و مضاف الیه جانشین آن گردیده و ان لو کانوا... بیان و توضیح آن است.

۲- ۲) تورات کتاب اول ملوک و پادشاهان.

اصلی از ذکر این داستانها همانها بوده است.

در آیات فوق خواندیم خداوند مواهب عظیمی به این پیامبر بزرگ داد، مرکبی بسیار سریع و تندرو که با آن می توانست در مدتی کوتاه سراسر کشور پهناورش را سیر کند.

مواد معدنی فراوان برای انواع صنایع.

نیروی فعال کافی برای شکل دادن به این مواد معدنی.

او با بهره گیری از این وسائل معابد بزرگی ساخت، و مردم را به عبادت ترغیب نمود، و نیز برای پذیرایی از لشکریان و کارمندان حکومت و توده های مستضعف مردم برنامه وسیع و گسترده ای تنظیم کرد که از نمونه ظروفش که در آیات بالا آمده است می توان بقیه را حدس زد.

در برابر همه این مواهب به او دستور شکرگزاری داد، با تاکید بر این مطلب که حق شکر نعمتهای خدا را کمتر کسی می تواند بجا آورد! سپس روشن ساخت که مردی، با این قدرت و عظمت چقدر در برابر مرگ آسیب پذیر و ناتوان بود، که در یک لحظه به مرگ ناگهانی از دنیا رفت، آن چنان که اجل حتی مجال نشستن و یا خوابیدن در بستر را به او نداد تا مغروران سرکش گمان نکنند اگر به جایی رسیدند و قدرتی کسب کردند در واقع توانا شده اند که جن و انس، شیطان و پری خدمتکار او بودند و زمین و آسمان جولانگاه او بود، و در حشمت او هر کس که شک نماید "بر عقل و فکرت او خندند مرغ و ماهی" در یک لحظه کوتاه همچون حبایی بر امواج دریا محو و نابود شد! و نیز روشن سازد چگونه یک عصای ناچیز او را مدتی سر پا داشت و با ملاحظه قامت نشسته یا ایستاده او جنیان گرما گرم مشغول کار بودند؟ و نیز چگونه موریانه ای او را بر زمین افکند، و تمام رشته های کشور او را به هم ریخت، آری یک عصا نیروی فعال کشوری پهناور را به حرکت در آورده

بود، و یک موریانه آن را از حرکت باز داشت!

جالب اینکه در بعضی از روایات آمده است که در آن روز سلیمان دید جوانی خوشرو و خوش لباس از یکی از زوایای قصر بیرون آمد و به سوی او حرکت نمود، سلیمان تعجب کرد، گفت: تو کیستی؟ و به اذن چه کسی اینجا آمدی؟! من گفته بودم هیچکس امروز اینجا نیاید! در پاسخ گفت: من کسی هستم که نه از شاهان می ترسم! نه رشوه می گیرم! - سلیمان بیشتر تعجب کرد- اما او مجالی نداد و افزود: من فرشته مرگم، آمده ام تا قبض روح تو کنم! این را گفت و فوراً قبض روح او کرد! (۱).

این را نیز باید یادآوری کنیم که داستان سلیمان مانند بسیاری از داستانهای انبیاء با روایات مجعولی متأسفانه آمیخته شده، و خرافاتی به آن بسته اند که چهره این پیامبر بزرگ را دگرگون ساخته، و بسیاری از این خرافات از تورات کنونی گرفته شده است و اگر ما به آنچه قرآن گفته قناعت کنیم هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.

\*\*\*

## ۲- چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟

در اینکه چه مدت مرگ حضرت سلیمان بر کارکنان حکومتش مخفی ماند؟ دقیقاً روشن نیست یک سال؟ یک ماه؟ یا چند روز؟ مفسران در این باره نظر واحدی ندارند.

آیا این کتمان از ناحیه اطرافیان او صورت گرفت که آگاهانه برای اینکه رشته امور کشور موقتاً از هم متلاشی نشود مرگ او را مکتوم داشتند؟ و یا اینکه اطرافیان نیز از این امر آگاهی نداشتند؟!

ص: ۴۵

---

(۱- ۱) "تفسیر برهان" جلد ۳ صفحه ۳۴۵ "علل الشرائع" طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۹۱.

بسیار بعید به نظر می رسد که برای یک مدت طولانی حتی بیش از یک روز اطرافیان او آگاه نشوند، چرا که مسلماً افرادی مامور بودند که برای او غذا و سایر احتیاجات ببرند، آنها از این ماجرا آگاه می شدند، بنا بر این بعید نیست-همانگونه که بعضی از مفسران گفته اند- آنها از این امر آگاهی یافتند، ولی آن را به خاطر مصالحی مخفی کردند، لذا در بعضی از روایات آمده است که در این مدت "آصف بن برخیا" وزیر مخصوص او امور کشور را تدبیر می کرد.

آیا سلیمان در حال ایستاده تکیه بر عصا کرده بود یا نشسته دستها را بر عصا نهاده، و سر را به روی دست تکیه داده بود و به همین حال قبض روح شد و مدتی باقی ماند؟ احتمالات مختلفی وجود دارد، هر چند احتمال اخیر نزدیک تر به نظر می رسد.

آیا اگر این مدت طولانی بوده، نخوردن غذا و نوشیدن آب مساله ای برای بینندگان مطرح نمی کرده؟ از آنجا که همه کار سلیمان عجیب بوده شاید این مساله را نیز از عجائب او می شمردند، حتی در روایتی می خوانیم کم کم این زمزمه در میان گروهی پیدا شد که باید سلیمان را پرستش کرد مگر نه این است که او مدتی بر جای خود ثابت مانده، نه می خوابد و نه غذا می خورد و نه آب می نوشد (۱).

اما به هنگامی که عصا در هم شکست و فرو افتاد، همه این رشته ها از هم گسست، و خیالات آنها نقش بر آب شد.

ولی به هر حال هر چه بود این تاخیر در اعلام مرگ سلیمان بسیار چیزها را فاش ساخت.

۱- بر همگان روشن شد که انسان اگر هم به اوج قدرت برسد باز موجودی

ص: ۴۶

است ضعیف در برابر حوادث، و همچون پر کاهی است در مسیر طوفان به هر سو پرتاب می شود.

امیر مؤمنان علی ع در یکی از خطب نهج البلاغه می فرماید:

فلو ان احدا یجد الی البقاء سلما او لدفع الموت سیلا لکان ذلک سلیمان ابن داود(ع) الذی سخر له ملک الجن و الانس مع النبوه و عظیم الزلفه: "اگر کسی در این جهان نردبانی به عالم بقا می یافت و یا می توانست مرگ را از خود دور کند سلیمان بود که حکومت بر جن و انس توأم با نبوت و مقام والا برای او فراهم شده بود" (۱).

۲- بر همه روشن شد که گروه جن از غیب آگاه نیستند، و انسانهای نادان و بیخبری که آنها را پرستش می کردند سخت در اشتباه و خطا بودند.

۳- برای همه مردم این حقیقت فاش گشت که چگونه ممکن است نظام و شیرازه کشوری بستگی به موضوع کوچکی پیدا کند با وجود آن بر پا باشد، و با فرو ریختنش فرو ریزد، و در ما و رای این امور قدرت بی انتهای پروردگار تجلی نماید.

\*\*\*

### ۳- چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی؟

در حالی که قرآن سلیمان را پیامبری بزرگ می خواند با علم سرشار و تقوای بسیار پیامبری که با داشتن حکومت عظیم هرگز اسیر مقام و مال نشد، و به آنها که از سوی ملکه سبا برای فریفتنش هدایای بسیار گرانبهایی آورده بودند گفت: **أَتُمَدُّونَ بِمَالِ فُلَا أَتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ**: "آیا مرا به وسیله مال می خواهید کمک کنید؟ در حالی که آنچه خدا به من داده است از آنچه به شما داده برتر است" (نمل-۳۶).

پیامبری که تمام آرزویش این بود بتواند شکر نعمتهای پروردگار را

ص: ۴۷

بجا آورد وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ :

"گفت پروردگارا! مرا یاری و الهام کن تا بتوانم شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای بجای آورم" (نمل-۱۹).

رهبری که حتی اجازه نمی داد کسی آگاهانه به مورچه ای ستم کند، لذا در وادی نمل، مورچه ای صدا زد يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ : "ای مورچگان به لانه ها بروید مبادا سلیمان و لشکریانش ناآگاهانه شما را پایمال کنند!" (نمل-۱۸).

عبادتکاری بود که هر گاه لحظه ای به دنیا مشغول و از ذکر خدا غافل می شد در مقام جبران بر می آمد و می گفت: اِنِّیْ اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي :

"افسوس که علاقه به نیکیها مرا لحظه ای از یاد خدایم به خود مشغول داشت" (ص-۳۲).

حکیمی بود که در عین قدرت جز با منطق سخن نمی گفت، و حتی در گفتگو با پرنده ای همچون هدهد، حق و عدالت را از دست نمی داد.

حاکمی بود که معاونش آن چنان از "علم کتاب" سرشار بود که در یک لحظه می توانست تخت بلقیس را حاضر کند.

و قرآن او را با اوصافی همچون اواب (بسیار بازگشت کننده به سوی خدا) و نعم العبد (بنده بسیار خوب) خوانده.

کسی که خداوند "حکومت" و "علم" را در اختیار او قرار داده بود و کسی که او را مشمول هدایت خویش فرموده بود، و کسی که یک لحظه در عمرش به خدا شرک نورزید.

ولی با این حال ببینیم تورات تحریف یافته کنونی چگونه دامان پاک این پیامبر بزرگ را آلوده به شرک و غیر آن می کند.

تورات بدترین نسبتها را در زمینه بنا کردن بتکده و ترویج از بت پرستی

و عشق بیحساب به زنان و تعبیرات بسیار زننده از توصیفهای عاشقانه او بیان کرده که نقل همه آن شرم آور است تنها به یک قسمت که ملایمتر به نظر می رسد قناعت می کنیم.

در کتاب اول ملوک و پادشاهان چنین می خوانیم:

و سلیمان ملک سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را از "موآبیان" و "عمونیان" و "ادومیان" و "صیدونیان" و "حتیان" دوست می داشت از امتهایی که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیائید (و ازدواج نکنید) و ایشان به شما در نیایند که ایشان قلب شما را به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید، و سلیمان از راه محبت به ایشان ملصق شد! و او را هفتصد زن بانویه (عقدی) و سیصد متعه (موقت) بود! و ایشان قلبش را برگردانیدند، و واقع شد وقت پیری سلیمان که زنهایش قلبش را به سمت خدایان غریب برگردانیدند، و قلبش مثل قلب پدرش داود با خدایش کامل نبود! و سلیمان در عقب "عشرون" خدای صیدونیان و "ملکوم" مکروه عمونیان (بت عمونیان) رفت، و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد و مثل پدرش داود راه خداوند را تماما نرفت!! آن گاه سلیمان مقام بلندی را به کوهی که رو بروی "اورشلیم" است بخصوص "کموش" مکروه پسران عمون بنا کرد، پس خداوند به سلیمان غضبناک شد، بسبب اینکه قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد برگردانید... و خداوند به سلیمان گفت چون که این عمل از تو صادر شد، و عهد مرا و فرائضی که به تو امر فرموده نگاه نداشتی، البته مملکت تو را از دست تو خواهم گرفت! و به بنده ات خواهم داد! نهایت به ایام تو این را نخواهم کرد، به سبب پدرت داود، و از دست پسر تو آن را خواهم گرفت... نهایت تمامی مملکت را از دست او (سلیمان) نخواهم گرفت، بلکه به پاس خاطر بنده من

داود که برگزیدم بجهت اینکه او امر و فرائض مرا نگاه داشته بود! او را در تمامی روزهای عمرش سلطان خواهم نمود... (۱).

از مجموع این داستان دروغین تورات چنین بر می آید:

۱- سلیمان علاقه زیادی به زنان طوایف بت پرست داشت، و بر خلاف دستور خدا عده زیادی از آنان را گرفت، و کم کم به مذهب آنها تمایل پیدا کرد! و با اینکه "شخص زن ندیده ای" هم نبود، بلکه ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ زن متعه داشت! علاقه شدید او به زنها او را از راه خدا بیرون برد! (نعوذ بالله).

۲- سلیمان صریحا دستور ساختن بتخانه داد، و روی کوهی که در برابر "اورشلیم" آن مرکز مقدس اسرائیل قرار داشت، بتکده ای برای بت "کמוש" بت معروف طایفه "مواییان" و بت "مولک" بت مخصوص طایفه "بنی عمون" بنا کرد و به بت "عشترون" بت "صیدونیان" نیز علاقه خاصی پیدا کرد و همه اینها در سر پیری واقع شد! ۳- خداوند بخاطر این انحراف و گناه بزرگ مجازاتی برای او قائل شد و آن مجازات این بود که کشور او را از دستش بگیرد، ولی نه از دست خودش بلکه از دست فرزندش "رجعام"! او به او مهلت خواهد داد هر چه می خواهد سلطنت کند، اینهم بخاطر بنده خاص خدا داود پدر سلیمان بود، همان بنده خاص خدا که طبق تصریح تورات العیاذ بالله مرتکب قتل نفس و زنا، محصنه و تصاحب زن افسر رشید و خدمتگزار خود گردیده بود!! آیا این تهمتهای ناروا را کسی می تواند به ساحت مقدس مردی مانند سلیمان نسبت دهد؟! اگر ما سلیمان را- همانطور که قرآن می گوید- پیامبر بدانیم که وضع روشن است و اگر هم او را در ردیف پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم باز چنین نسبتهایی ممکن نیست در باره او صادق باشد.

ص: ۵۰

---

۱- ۱) "تورات" کتاب اول "ملوک و پادشاهان" فصل یازدهم جمله های ۱ تا ۳۴.



چه اینکه اگر او را پیامبر ندانیم مسلماً تالی تلو پیامبر بوده، زیرا دو کتاب از کتب عهد قدیم یکی بنام "مواظ سلیمان-یا- حکمت‌های سلیمان" و دیگری بنام "سرود سلیمان" از گفته‌های این مرد بزرگ الهی است.

به راستی یهودیان و مسیحیان که به تورات کنونی معتقدند چه جوابی برای این سؤالات دارند؟ و این رسواییها را چگونه می پذیرند؟! \*\*\*

#### ۴- شکر گزاران واقعی اندکند

قبل از هر چیز در این زمینه توجه به ریشه اصلی لغت "شکر" لازم است:

"راغب" در "مفردات" می گوید: "شکر" همان تصور نعمت و اظهار آن است، بعضی گفته اند در اصل "کشر" به معنی "کشف" (بر وزن آن) بوده است سپس مقلوب گشته و "شکر" شده است، و نقطه مقابل آن "کفر" است که فراموشی نعمت و پوشاندن آن می باشد.

سپس به تقسیم "شکر" به شعب سه گانه: "شکر قلب" یعنی اندیشه در باره نعمت، و "شکر زبان" یعنی ثنا گفتن بر منعم، و "شکر سایر اعضا" یعنی قدردانی و پاسخگویی در برابر نعمت، پرداخته است.

تعبیر قرآن در آیات فوق به جمله "إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا" نشان می دهد که شکر بیشتر از مقوله "عمل" است، و باید آن را در لابلای اعمال انسان ارائه داد، و شاید به همین دلیل قرآن تعداد شکر گزاران واقعی را اندک شمرده است، و علاوه بر آیات فوق، در آیه ۲۳ سوره ملک بعد از آنکه نعمتهای بزرگی همچون آفرینش گوش و چشم و دل را بر می شمرد اضافه می کند: قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (کمتر شکر او را بجا می آورید) و در آیه ۷۳ نمل نیز آمده و لکن أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (بیشتر آنها شکر گزاری نمی کنند) این از یک سو.

از سوی دیگر با توجه به این نکته که نعمتهای خداوند که سر تا پای وجود

انسان را احاطه کرده آن قدر زیاد است که قابل شماره و احصا نیست، چنان که قرآن می گوید وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا (ابراهیم-۳۴) روشن می شود چرا شکر به مفهوم واقعی در برابر تمام نعمتها به گونه ای که همه را بدون استثنا در طریق بندگی خدا که نعمتها برای آن آفریده شده است به کار گیرد کمتر یافت می شود.

به تعبیر دیگر، و به گفته بعضی از مفسران بزرگ، "شکر مطلق" این است که انسان همواره به یاد خدا باشد بی هیچگونه فراموشی، و در راه او گام بردارد بدون هیچگونه معصیت، و اطاعت فرمان او کند خالی از هر گونه سر پیچی، و مسلم است که این اوصاف در کمتر کسی جمع می شود، و اینکه بعضی اصولا آن را محال پنداشته اند بی اساس است، و دلیل بر عدم آشنایی آنها به این مفاهیم و این مراحل از عبودیت است (۱).

گاه گفته می شود: ادای حق شکر پروردگار از یک نظر بسیار مشکل است، زیرا همین که انسان در مقام شکر بر می آید و این توفیق نصیبش می گردد و وسائل شکرگزاری در اختیارش قرار می گیرد خود نعمت تازه ای است که نیاز به شکر مجددی دارد، و این موضوع به صورت تسلسل ادامه می یابد، و هر چه انسان تلاش بیشتر در طریق شکر او می کند مشمول نعمت افزونتری می گردد که قادر بر شکر آن نیست! ولی با توجه به اینکه یکی از طرق ادای حق شکر الهی همان اظهار عجز از ادای شکر اوست روشن می شود که قلیلی از بندگان پروردگار- همانگونه که قرآن بیان فرموده به راستی در این مسیر قرار می گیرند.

توجه به احادیث زیر می تواند در این بحث به قدر کافی روشنگر باشد:

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: "کسی پرسید آیا شکر پروردگار

ص: ۵۲

حدی دارد که اگر انسان به آن حد برسد شاکر محسوب شود؟ فرمود: آری سؤال کرد: چگونه؟ فرمود:

□  
یحمد الله علی کل نعمه علیه فی اهل و مال، و ان کان فیما انعم علیه فی ماله حق اداه: خدا را بر تمام نعمتهایش چه در خانواده و چه در اموال حمد و ستایش کند، و اگر در اموالی که به او داده حقی باشد ادا نماید " (۱).

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم:

شکر النعمه اجتناب المحارم:

"شکر نعمت پرهیز از گناه است" (۲).

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت ع آمده است که فرمود:

□  
فیما اوحی الله عز و جل الی موسی: یا موسی! اشکرنی حق شکری، فقال یا رب! و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علی؟ قال یا موسی! الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی!:

"خداوند متعال به موسی وحی کرد ای موسی! حق شکر مرا بجای آور، عرض کرد: چگونه حق شکر تو را بجا آورم در حالی که هر شکری بجا آورم بخاطر آن نعمت تازه ای به من داده ای؟ فرمود: ای موسی الان شکر مرا بجای آوردی، چون می دانی همین توفیق نیز از من است!" (۳).

توجه به این نکته نیز لازم است که تشکر و قدردانی از کسانی که وسیله نعمتی برای انسان هستند نیز شعبه ای از شکر خداست، چنان که امام سجاد علی بن الحسین ع می فرماید: "روز قیامت که می شود خداوند متعال به بعضی از بندگانش می گوید: آیا شکر فلان کس را بجای آوردی عرض می کند: پروردگارا! من شکر تو را بجای آوردم، خداوند می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا بجا نیاورده ای!".

ص: ۵۳

---

۱- ۱ و ۲) "اصول کافی" جلد ۲ "باب الشکر" حدیث ۱۲ و حدیث ۱۰.

۲- ۳) "اصول کافی" "باب الشکر" حدیث ۲۷.

سپس افزود

□

اشکرکم لله اشکرکم للناس: "از همه شما شکر گزارتر در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر از نعمتها و زحمات مردم قدردانی و شکرگزاری کند" (۱).

در باره حقیقت "شکر" و اینکه چگونه مایه فزونی نعمت و "کفر" مایه فنای آن است بحث مشروحی در جلد دهم ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم (صفحه ۲۷۸ به بعد) آورده ایم.

\*\*\*

ص: ۵۴

---

۱-۱) "اصول کافی" "باب الشکر" حدیث ۳۰.

اشاره

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْجِدِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَهُ وَ رَبُّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَى أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَنَثٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷)

ترجمه:

۱۵- برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه های فراوان، به آنها گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان).

۱۶- اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پر برکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ، و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! ۱۷- این را بخاطر کفرشان به آنها جزا دادیم، و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟!

تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت!

بعد از بیان نعمتهای مهمی که خداوند به داود و سلیمان ارزانی داشت، و قیام این دو پیامبر به وظیفه شکرگزاری، سخن از قوم دیگری به میان می آورد که در نقطه مقابل آنها قرار داشتند، و شاید در همان زمان و یا کمی بعد از آن می زیستند، قومی بودند که خدا انواع نعمتها را به آنها بخشید، ولی راه کفران را در پیش گرفتند، و خدا نعمتهای خود را از آنها سلب کرد، و چنان پراکنده و در بدر شدند که ماجرای زندگی آنها درس عبرتی برای جهانیان شد و آنها "قوم سبا" بودند.

قرآن مجید سرگذشت عبرت انگیز آنها را ضمن پنج آیه بیان کرده، و به قسمت مهمی از جزئیات و خصوصیات زندگی آنها در همین پنج آیه مختصر اشاره کرده است:

نخست می گوید: "برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای از قدرت الهی بود" (لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ).

به طوری که خواهیم دید این آیت بزرگ الهی از اینجا سرچشمه می گرفت که قوم سبا با استفاده از شرایط خاص مکانی و چگونگی کوه های اطراف آن منطقه و هوش سرشار خدا داد، توانستند سیلابهایی را که جزو ویرانی نتیجه ای نداشت، در پشت سد نیرومند متمرکز کنند، و به وسیله آن کشوری بسیار آباد بسازند، چه آیت بزرگی که عامل ویرانی تبدیل به مهمترین عامل عمران گردد؟ در اینکه "سبا" (بر وزن سبد) نام کیست؟ و چیست؟ در میان مورخان گفتگوست ولی معروف این است که "سبا" نام پدر اعراب "یمن" است، و طبق روایتی که از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده مردی بود بنام "سبا" که ده فرزند از او متولد شد، و از هر کدام از آنها قبیله ای از قبائل عرب در آن سامان

به وجود آمدند (۱).

بعضی "سبا" را نام سرزمین یمن یا منطقه ای از آن دانسته اند، ظاهر قرآن مجید در داستان "سلیمان" و "هدد" در سوره "نمل" نیز نشان می دهد که "سبا" نام مکانی بوده است، آنجا که می گوید وَ جَنَّكَ مِنْ سَبَاً بَنِيَّ يَقِينٍ: "من از سرزمین سبا خبر قاطعی برای تو آوردم" (نمل-۲۲).

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث این است که سبا قومی بوده اند که در آن منطقه می زیسته اند، زیرا ضمیر جمع مذکر(هم) به آنها باز گشته است.

ولی منافاتی میان این دو تفسیر نیست، زیرا ممکن است سبا در ابتدا نام کسی بوده، سپس تمام فرزندان و قوم او به آن نام نامیده شده اند، و بعد این اسم به سرزمین آنها نیز منتقل گردیده.

سپس قرآن به شرح این آیت الهی که در اختیار قوم سبا قرار داشت پرداخته چنین می گوید: "دو باغ(بزرگ) بود از طرف راست و چپ" (جَنَّانٍ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ).

ماجرای چنین بود که قوم سبا توانستند با سد عظیمی که در میان کوه های مهم آن ناحیه بر پا ساختند سیلابهای فراوانی را که موجب ویرانی می گشت یا لا اقل در بیابانها بیهوده تلف می شد، در پشت آن سد عظیم ذخیره کنند، و با ایجاد دریچه هایی در سد استفاده از آن مخزن عظیم آب را تحت کنترل خود قرار دهند و به این ترتیب سرزمینهای وسیع و گسترده ای را زیر کشت در آورند. اشکالی را که فخر رازی در اینجا نقل کرده که وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود، و سپس به پاسخ آن پرداخته، به نظر ما اساساً قابل طرح نیست، چرا که آنها دو باغ ساده معمولی نبودند، بلکه یک رشته باغهای به هم پیوسته در دو طرف نهر عظیمی بود که از آن سد بزرگ آبیاری می شد، و به قدری پر برکت بود که

ص: ۵۷

در تواریخ آمده اگر کسی سبدی بر روی سر می گذاشت و در فصل میوه از زیر درختان عبور می کرد آن قدر میوه در آن می ریخت که بعد از مدت کوتاهی سبد پر می شد! آیا سیلابی که مایه خرابی است اینچنین مایه آبادانی شود عجیب نیست؟ آیا این آیت بزرگ خدای محسوب نمی شود؟ علاوه بر همه اینها امنیت فوق العاده ای بر آن سرزمین سایه افکن بود که آن خود نیز از آیات حق محسوب می شد، چنان که قرآن بعد به آن اشاره خواهد کرد.

سپس می افزاید: ما به آنها گفتیم از این روزی فراوان پروردگارتان بخورید که این شکر او را بجا آورید (كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ).

"شهری است پاکیزه و پروردگاری آمرزنده مهربان" (بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ) (۱)(۲).

این جمله کوتاه مجموعه نعمتهای مادی و معنوی را به زیباترین وجهی منعکس ساخته از نظر نعمتهای مادی سرزمین پاک و پاکیزه داشتند، پاک از آلودگیهای گوناگون، از دزدان و ظالمان، از آفات و بلاها، از خشکسالی و قحطی، از ناامنی و وحشت، و حتی گفته می شود از حشرات موذی نیز پاک بود.

هوایی پاک و نسیمی فرح افزا داشت، و سرزمینی حاصلخیز و درختانی پر بار و اما از نظر نعمت معنوی غفران خداوند شامل حال آنها بود، از تقصیر و کوتاهی

ص: ۵۸

---

۱-۱) "بلده" خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر چنین است هذه بلدة طيبة و هذا رب غفور.  
۲-۲) آیا این پیام الهی به وسیله پیامبرانی که در میان آنها مبعوث شدند ابلاغ شد چنان که بعضی از مفسران گفته اند، یا این شرائط و احوال با زبان حال و درک عقل چنین پیامی را به آنها می داد هر دو ممکن است.



آنها صرفنظر می کرد، و آنها را مشمول عذاب و سرزمینشان را گرفتار بلا نمی ساخت. \*\*\*اما این ناسپاس مردم قدر این همه نعمت را ندانستند از بوته آزمایش سالم بیرون نیامدند، راه کفران و اعراض را پیش گرفتند، و خداوند نیز آنها را سخت گوشمالی داد.

لذا در آیه بعد می فرماید: "آنها از خدا روی گردان شدند" (فَأَعْرَضُوا) نعمتهای خدا را ناچیز شمردند، عمران و آبادی و امنیت را ساده انگاشتند، از یاد حق غافل شدند، و مست نعمت گشتند، اغنیاء بر تهیدستان فخرفروشی کردند، و آنها را مزاحم حال خویش پنداشتند که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد.

اینجا بود که شلاق مجازات بر پیکر آنها نواخته شد، چنان که قرآن می گوید:

"ما سیل وحشتناک و بنیان کن را بر آنها فرستادیم" و سرزمین آباد آنها به ویرانه ای مبدل شد (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ).

"عرم" در اصل از "عرامه" (بر وزن علامه) به معنی خشونت و کج خلقی و سختگیری است، و توصیف سیلاب به آن اشاره به شدت خشونت و ویرانگری آن است، و تعبیر به "سَيْلَ الْعَرِمِ" به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است.

بعضی "عرم" را به معنی موشهای صحرائی گرفته اند که بر اثر رخنه در این سد مایه ویرانی آن شد (مساله نفوذ موشها در سد گرچه قابل قبول است به طوری که بعدا شرح خواهیم داد اما تعبیر آیه تناسب چندانی با این معنی ندارد).

در "لسان العرب" در ماده "عرم" معانی مختلفی آمده از جمله: سیلاب طاقتفرسا، موانعی که در میان دره ها برای مهار کردن آب می سازند و همچنین موش

ولی از همه مناسبتر همان معنی اول است و در تفسیر علی بن ابراهیم نیز روی آن تکیه شده است.

سپس قرآن وضع بازپسین این سرزمین را چنین توصیف می کند: "ما دو باغ وسیع و پر نعمت آنها را به دو باغ بی ارزش با میوه های تلخ و درختان بی مصرف "شوره گز" و اندکی از درخت سدر مبدل ساختیم" (وَبَدَّلْنَا هُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِی أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَیْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ).

"اکل" به معنی هر گونه ماده خوراکی است.

"خَمْط" (بر وزن عمد) به معنی گیاه تلخ است.

"اثل" (بر وزن اصل) به معنی درخت "شوره گز" است.

و به این ترتیب بجای آن همه درختان خرم و سرسبز، مستی درخت بیابانی وحشی و بسیار کم ارزش که شاید مهمترین آنها همان درخت سدر بود که آن هم به مقدار کم در میان آنها وجود داشت باقی ماند (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، که چه بر سر آنها و سرزمین آبادشان آمد؟).

ممکن است بیان این سه نوع درخت که در آن سرزمین ویران باقی ماند اشاره به سه گروه مختلف بوده باشد که بخشی از این درختان زیانبخش بود، و بعضی بی مصرف، و بعضی بسیار کم منفعت بود. \*\*\*در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری با صراحت می گوید: "این مجازاتی بود که ما به خاطر کفرانشان قائل شدیم" (ذَلِکَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا کَفَرُوا).

اما برای اینکه تصور نشود این سرنوشت مخصوص به این گروه بود، بلکه

عمومیت آن نسبت به همه کسانی که دارای اعمال مشابهی هستند مسلم است چنین می افزاید: "آیا جز کفران کنندگان را به چنین مجازاتی گرفتار می سازیم"؟ ( وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكٰفِرَ ).

این بود فشرده ای از سرگذشت قوم سبا که در آیات بعد به طور مشروحتر مطرح خواهد شد.

\*\*\*

ص: ۶۱

اشاره

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيَرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَرَفَأَهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹)

ترجمه:

۱۸- میان آنها و سرزمینهایی که برکت داده بودیم شهرها و آبادیهای آشکار قرار دادیم، و فاصله های متناسب و نزدیک مقرر داشتیم (و به آنها گفتیم) شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل مسافرت کنید.

۱۹- ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند و ما آنها را اخبار و داستانی (برای دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم، در این ماجرا آیات و نشانه های عبرتی است برای هر صابر شکر گزار.

تفسیر:

چنان آنها را متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند!

در این آیات بار دیگر به داستان قوم سبا باز می گردد، و شرح و تفصیل بیشتری پیرامون آنها می دهد، و مجازات آنها را نیز مشروحتر بیان می کند،

به گونه ای که برای هر شنونده درسی است بسیار مهم و آموزنده.

می فرماید: سرزمین آنها را تا آن حد آباد کردیم که نه تنها شهرهایشان را غرق نعمت ساختیم بلکه "میان آنها و سرزمینهای را که برکت به آن داده بودیم شهرها و آبادیهای آشکار قرار دادیم" (وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً).

در حقیقت در میان آنها و سرزمین مبارک آبادیهای متصل و زنجیره ای وجود داشت، و فاصله این آبادیها به اندازه ای کم بود که از هر یک دیگری را می دیدند (و این است معنی "قُرَى ظَاهِرَةً" - آبادیهای آشکار).

بعضی از مفسران "قری ظاهره" را طور دیگری تفسیر کرده اند، گفته اند:

اشاره به آبادیها است که درست در مسیر راه بطور آشکار قرار داشته، و مسافران به خوبی می توانستند در آنها توقف کنند، و یا اینکه این آبادیها بر بالای بلندی قرار داشته و برای عابرین ظاهر و آشکار بوده.

اما در اینکه منظور از "سرزمینهای مبارک" کدام منطقه است غالب مفسران آن را به سرزمین شامات (شام و فلسطین و اردن) تفسیر کرده اند، چرا که این تعبیر در باره همین سرزمین در آیه اول سوره اسراء و ۸۱ انبیاء آمده است.

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور آبادیهای "صنعاء" یا "مارب" بوده باشد که هر دو در منطقه یمن واقع شده است، و این تفسیر بعید نیست زیرا فاصله بین "یمن" که در جنوبی ترین نقطه جزیره عربستان است و با "شامات" که در شمالی ترین نقطه قرار دارد به قدری زیاد است و از بیابانهای خشک و سوزان پوشیده بوده است که تفسیر آیه به آن بسیار بعید به نظر می رسد، و در تواریخ نیز نقل نشده است، بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از سرزمینهای مبارک سرزمین "مکه" باشد، که آن هم بعید است.

این از نظر آبادی، ولی از آنجا که تنها عمران کافی نیست، و شرط مهم

و اساسی آن "امنیت" است اضافه می کند "ما در میان این آبادیها فاصله های مناسب و نزدیک مقرر کردیم" (وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ).

و به آنها گفتیم: "در میان این قریه ها شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل مسافرت کنید" (سَيَّرُوا فِيهَا لَيْلًا وَ أَيَّامًا آمِنِينَ).

به این ترتیب آبادیها فواصل متناسب و حساب شده ای داشت، و از نظر حمله و حوش و درندگان بیابان، یا سارقین و قطاع الطریق نیز در نهایت امنیت بود، به گونه ای که مردم می توانستند بدون زاد و توشه و مرکب، بی آنکه احتیاج به حرکت دستجمعی و استفاده از افراد مسلح داشته باشند، بدون هیچ خوف و ترس از جهت ناامنی راه یا کمبود آب و آذوقه به مسیر خود ادامه دهند.

در اینکه جمله سیروا فیها... (در این آبادیها سیر کنید...) به وسیله چه کسی به آنها ابلاغ شد، دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه به وسیله پیامبران آنها به آنها ابلاغ شد، و دیگر اینکه زبان حال آن سرزمین آباد و جاده های امن و امان همین بود.

مقدم داشتن "لیالی" (شبها) بر "ایام" (روزها) ممکن است از این جهت باشد که مهم وجود امنیت در شبهاست هم امنیت از نظر دزدان راه و هم وحوش بیابان، و گرنه تامین امنیت در روز آسانتر است. \*\*\*اما این مردم ناسپاس در برابر آن همه نعمتهای بزرگ الهی که سرتاسر زندگانی آنها را فرا گرفته بود-مانند بسیاری دیگر از اقوام متنعم- گرفتار غرور و غفلت شدند، مستی نعمت و کمی ظرفیت آنها را بر آن داشت که راه ناسپاسی پیش گیرند، از مسیر حق منحرف شوند و به دستورات الهی بی اعتنا گردند.

از جمله تقاضاهای جنون آمیز آنها اینکه از خداوند تقاضا کردند که در میان سفرهای آنها فاصله افکند، "گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن"

تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیاء سفر کنند! (فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا).

منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیاء و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم در آمد همانند آنها سفر کنند، و به هر جا می خواهند بی زاد و توشه و مرکب بروند! گویی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود و می بایست این امتیاز و برتری همیشه برای آنان ثبت شود! و یا اینکه راحتی و رفاه آنها را ناراحت کرده بود، همان گونه که بنی- اسرائیل از "من" و "سلوی" (دو غذای آسمانی) خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند! بعضی نیز احتمال داده اند جمله بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا اشاره به این است به قدری راحت طلب شدند که دیگر حاضر به مسافرت برای استفاده از مراتع به منظور دامداری و یا تجارت و زراعت نبودند و از خدا تقاضا کردند که همیشه در وطن به مانند و فاصله های زمانی سفرهایشان زیاد شود! ولی تفسیر اول از همه بهتر به نظر می رسد.

به هر حال "آنها با این عملشان به خودشان ستم کردند" (وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ).

آری، اگر فکر می کردند به دیگران ستم می کردند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می شکافتند، و دود همه این آتوها در چشم خودشان فرو رفت.

چه تعبیر جالبی؟ قرآن به دنبال این جمله که در باره سرنوشت دردناک آنها بیان می کند، می گوید: چنان آنها را مجازات کردیم، و زندگانیشان را در هم پیچیدیم که "آنها را سرگذشت و داستان و اخباری برای دیگران قرار دادیم" (فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ).

آری از آن همه زندگانی با روتق و تمدن درخشان و گسترده چیزی جز اخباری بر سر زبانها، و یادی در خاطره ها، و سطوری بر صفحات تاریخها باقی نماند، " و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم" (و مَزَفْنَا هُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ).

چنان سرزمین آنها ویران گشت که توانایی اقامت از آنان سلب شد، و برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سویی روی آورند، و مانند برگهای خزان که بر سینه تند باد قرار گرفته هر کدام به گوشه ای پرتاب شدند، آن چنان که پراکندگی آنها به صورت "ضرب المثل" در آمد که هر گاه می خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند می گفتند "تفرقوا ایادی سبا!" (همانند قوم سبا و نعمتهای آنها پراکنده شده اند!) (۱).

به گفته بعضی از مفسران قبیله "غسان" به شام رفتند و "اسد" به عمان و "خزاعه" به سوی تهامه و طایفه "انمار" به یثرب (۲).

و در پایان آیه می فرماید: "قطعاً در این سر گذشت آیات و نشانه های عبرتی است برای صبر کنندگان و شکر گزاران" (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

چرا "صابران" و "شکر گزاران" می توانند از این ماجراها درس عبرت گیرند؟ (مخصوصاً با توجه به اینکه صبار و شکور هر دو صیغه مبالغه است و تکرار و تاکید را بیان می کند).

این بخاطر آنست که آنها به واسطه صبر و استقامتشان مرکب سرکش هوا

ص: ۶۶

---

۱-۱) این ضرب المثل به دو صورت نقل شده "تفرقوا ایدی سبا" و "ایادی سبا" در صورت اول اشاره به پراکندگی لشکر و نفرات آنها است، و در صورت دوم ناظر به پراکندگی اموال و امکانات و مواهب آنها است، زیرا "ایادی" معمولاً به معنی نعمتها استعمال می شود.

۲-۲) "تفسیر قرطبی" و "تفسیر" ابو الفتوح رازی "ذیل آیات مورد بحث.



و هوس را مهار می کنند و در برابر معاصی پر قدرتند، و به خاطر شکر گزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند به همین دلیل به خوبی عبرت می گیرند، اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند و به مواهب الهی بی اعتنا، چگونه می توانند از این ماجراها عبرت گیرند؟! \*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- ماجرای عجیب قوم سبا**

به طوری که از قرآن و روایات اسلامی و همچنین تواریخ استفاده می شود آنها جمعیتی بودند که در جنوب جزیره عربستان می زیستند، دارای حکومتی عالی و تمدنی درخشان بودند.

خاک یمن گسترده و حاصلخیز بود، اما علی رغم این آمادگی، چون رودخانه مهمی نداشت از آن بهره برداری نمی شد، بارانهای سیلابی در کوهستانها می بارید، و آبهای آن در دشتهای به هدر می رفت، مردم با هوش این سرزمین به فکر استفاده از این آبها افتادند، و سدهای زیادی در نقاط حساس ساختند که از همه مهمتر و پر آب تر سد "مارب" بود.

مارب (بر وزن مغرب) شهری بود که در انتهای یکی از این دره ها قرار داشت، و سیلهای عظیم کوه های "صراه" از کنار آن می گذشت، در دهانه این دره و دامنه دو کوه "بلق" سد عظیم و نیرومندی بنا کردند، و مجاری مختلف آب در آن ایجاد کرده بودند، به قدری ذخیره آب پشت سد زیاد شد که با استفاده از آن توانستند باغهای بسیار زیبا، و کشتزارهای پر برکت در دو طرف مسیر رودخانه ای که به سد منتهی می شد ایجاد کنند.

همانگونه که گفتیم قریه های آباد این سرزمین تقریباً به هم متصل بود، و سایه های گسترده درختان دست به دست هم داده بود، آن قدر میوه های فراوان

ص: ۶۷

بر شاخسار آن ظاهر شده بود که می گویند هر گاه کسی سبیدی روی سر می گذاشت و از زیر آنها می گذشت پشت سر هم میوه در آن می افتاد و در مدت کوتاهی پر می شد.

و فور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفه برای زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی مهیا برای اطاعت پروردگار، و تکامل در جنبه های معنوی.

اما آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به دست فراموشی سپردند، و به کفران نعمت مشغول شدند، به فخر فروشی پرداختند و به اختلافات طبقاتی دامن زدند.

در بعضی از تواریخ آمده است موشهای صحرایی دور از چشم مردم مغرور و مست به دیواره این سد خاکی روی آوردند، و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیواره های سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یک مرتبه در هم شکست، و آبهای بسیار زیادی که پشت سد متراکم بود ناگهان بیرون ریخت، و تمام آبادیها، باغها، کشتزارها و زراعتها، و چهار پایان را تباه کرد، و قصرها و خانه های مجلل و زیبا را یکباره ویران نمود، و آن سرزمین آباد را به صحرایی خشک و بی آب و علف مبدل ساخت، و از آن همه باغهای خرم و اشجار بارور تنها چند درخت تلخ "اراک" و "شورگز" و اندکی درختان "سدر" بجای ماند، مرغان غزلخوان از آنجا کوچ کردند، و بومها و زاغان جای آنها را گرفتند (۱).

آری هنگامی که خداوند می خواهد قدرت نمایی کند تمدنی عظیم را با چند موش! بر باد می دهد، تا بندگان به ضعف خود آشنا گردند و به هنگام قدرت مغرور نشوند!\*\*\*

ص: ۶۸

## ۲- یک اعجاز تاریخی قرآن

قرآن مجید داستان "قوم سبا" را در آیات فوق آورده است، و مدتها بود که مورخان جهان از وجود چنین قوم و چنان تمدنی اظهار بی اطلاعی می کردند.

جالب اینکه مورخان قبل از اکتشافات جدید، نامی از سلسله ملوک سبا و تمدن عظیم آنها نمی بردند، و "سبا" را فقط شخص فرضی می دانستند که پدر مؤسس دولت "حمیر" بود، در حالی که در قرآن یک سوره به نام این قوم است و به یکی از مظاهر تمدن آنها که بنای سد تاریخی مارب است اشاره می کند، اما پس از کشف آثار تاریخی این قوم در یمن عقیده دانشمندان دگرگون شد.

علت اینکه آثار تمدن سبا تا این اواخر استخراج نشده بود، دو چیز بود:

یکی صعوبت راه و گرمای شدید هوا، و دیگر بدبینی سکنه این نواحی نسبت به بیگانگان، که اروپائیان ناآگاه و بی خبر گاهی از آن تعبیر به توحش می کردند، تا اینکه عده معدودی از باستان شناسان بخاطر علاقه شدیدی که نسبت به کشف اسرار آثار سبا داشتند توانستند به قلب شهر "مارب" و نواحی آن وارد شوند، و از آثار و خطوط و نقوش فراوانی که بر روی سنگها ثبت شده بود نمونه برداری کنند، و از آن پس گروه هایی پشت سر هم در قرن ۱۹ میلادی به آنجا راه یافتند، و آثار گرانبهایی از آنجا با خود به اروپا بردند، و از مجموعه این نقوش و خطوط و آثار دیگر که به هزار نقش بالغ می شد به جزئیات تمدن این قوم و حتی تاریخ بنای سد مارب و خصوصیات دیگر پی بردند، و برای غربیان ثابت شد که آنچه را قرآن در این زمینه بیان کرده، یک افسانه نیست، بلکه یک واقعیت تاریخی است که آنها از آن بیخبر بودند به طوری که الان نقشه هایی را توانسته اند از این سد عظیم و محل عبور آب و مجاری باغستانهای سمت چپ و راست و سایر خصوصیات آن تنظیم کنند (۱).

ص: ۶۹

### ۳- نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه

قرار گرفتن داستان قوم "سبا" بعد از سرگذشت "سلیمان" در قرآن مجید مفهوم خاصی دارد.

۱- داود و سلیمان پیامبران بزرگی بودند که حکومت عظیمی تشکیل دادند، و تمدن درخشانی به وجود آوردند، اما با وفات داود و سلیمان این تمدن رو به افول نهاد، قوم سبا نیز تمدن عظیمی بر پا کردند که با در هم شکستن سد "مارب" متلاشی شد.

جالب اینکه طبق روایات، عصای سلیمان ع را موریانه ای خورد، و سد عظیم مارب را موش صحرائی سوراخ کرد، تا این انسان مغرور بدانند مواهب مادی هر چند عظیم باشد و خیره کننده گاه با یک نسیم در هم می ریزد و به وسیله یک حشره یا یک حیوان کوچک زیر و رو می شود، تا آگاهان به آن دل نبندند و مؤمنان اسیر آن نشوند، و مغروران از مستی غرور به هوش آیند، و راه استکبار و ظلم و ستم پیش نگیرند.

۲- از این که بگذریم در اینجا دو چهره تمدن باشکوه دیده می شود که یکی رحمانی بود و دیگری سرانجام شیطانی شد، اما نه آن ماند و نه این! و هر دو رو به فنا رفتند.

۳- این نکته نیز قابل توجه است که مغروران قوم سبا که نمی توانستند توده های جمعیت را در کنار خود ببینند، و خیال می کردند باید میان اقلیت اشرافی و اکثریت کم در آمد سدی بزرگ و مرزی عظیم باشد تا هرگز به هم آمیخته نشوند، از خداوند تقاضای دوری آبادیها و بعد سفر کردند، خداوند هم این دعایشان را مستجاب کرد و آن چنان متلاشی شدند که هر گروهی به سویی رفتند، و به گونه ای از هم دور شدند که اگر می خواستند یکدیگر را پیدا کنند

یک عمر باید در سفر باشند! ۴- هر گاه کسی به وضع آن سرزمین قبل از هجوم سیل عرم و بعد از آن نگاه می کرد باورش نمی شد که این همان سرزمینی است که روزی مملو از درختان سر سبز و خرم و پر میوه بوده که امروز به شکل بیابانی وحشتناک که تک تک درختان شوره گز و اراک و سدر همچون مسافرانی که راه را گم کرده و پراکنده شده اند در آن به چشم می خورد.

این صحنه با زبان حال می گوید: سرزمین وجود انسان نیز اینچنین است اگر نیروهای خلاق او مهار شود و استعدادهای او به صورت صحیحی مصرف گردد، باغهایی پر طراوت از علم و عمل و فضائل اخلاقی بیار می آورد، اما اگر سد تقوی بشکنند، و غرائز به صورت سیلی ویرانگر سرزمین زندگی انسان را زیر پوشش خود قرار دهند، جز ویرانه ای بی ارزش باقی نخواهد ماند، و گاه یک عامل به ظاهرا کوچک ریشه را تدریجا می زند، و همه چیز را در هم می ریزد، باید حتی از این مسائل کوچک ترسید و بر حذر بود.

۵- آخرین سخن که اشاره به آن را در اینجا لازم می دانیم این است که این ماجرای عجیب بار دیگر این حقیقت را ثابت می کند که مرگ انسان در دل زندگی او نهفته شده، و همان چیزی که یک روز مایه حیات و آبادانی او است روز دیگر ممکن است عامل مرگ و ویرانی گردد.

\*\*\*

اشاره

وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)

ترجمه:

۲۰- (آری) به یقین ابلیس گمان خود را در باره آنها محقق یافت که همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان!  
۲۱- او سلطه بر آنها نداشت (و آنها را بر پیروی خود مجبور نساخت) و هدف از آزادی شیطان در وسوسه هایش این بود که مؤمنان به آخرت از آنها که در شک هستند شناخته شوند و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است.

تفسیر:

هیچ کس مجبور به پیروی وسوسه های شیطان نیست!

این آیات در حقیقت یک نوع نتیجه گیری کلی از داستان "قوم سبا" است که در آیات گذشته آمده بود و دیدیم چگونه آنها بر اثر تسلیم در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان گرفتار آن همه بدبختی و ناکامی شدند.

در نخستین آیه می فرماید: "به یقین ابلیس گمان خود را در باره آنها (و هر جمعیتی که از ابلیس پیروی کنند) محقق یافت!" (وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ).

"آنان همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان" (فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ).

یا به تعبیر دیگر پیش از بینی ابلیس که بعد از سرپیچی از سجده برای آدم و طرد شدن از درگاه کبریایی خداوند گفت فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ: "به عزت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت گمراه خواهم کرد" در باره این گروه درست از آب در آمد (۱).

گرچه او این سخن را از روی گمان و تخمین گفت ولی همین گمان و تخمین سرانجام به واقعیت پیوست، و این سست اراده ها و ضعیف الایمانها گروه گروه به دنبال او حرکت کردند، تنها گروه اندکی از مؤمنین بودند که زنجیرهای وسوسه های شیطان را در هم شکستند، و فریب دامهای او را نخوردند، آزاد آمدند و آزاد زیستند و آزاد رفتند، گرچه آنها از نظر عدد کم بودند ولی از نظر ارزش هر کدام با جهانی برابری داشتند:

اولئك هم الاقلون عددا و الاكثرون عند الله قدرا

(۲)

.\*\*\* در آیه بعد در رابطه با وسوسه های ابلیس و کسانی که در حوزه نفوذ او قرار می گیرند، و آنها که بیرون از این حوزه اند، به دو مطلب اشاره می کند:

نخست می گوید: "شیطان سلطه ای بر آنها نداشت" و کسی را به پیروی خود مجبور نمی کند" (وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ).

این ما هستیم که اجازه ورود به او می دهیم و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلبمان صادر می کنیم! این همان است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می کند: (وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي): "من سلطه ای بر شما

ص: ۷۳

۱-۱) نمل-۱۹.

۲-۲) نهج البلاغه کلمات قصار.

نداشتم جز اینکه شما را دعوت کردم و شما هم دعوت مرا اجابت نمودید (ابراهیم-۲۲).

ولی پیدا است بعد از اجابت دعوت او از ناحیه افراد بی ایمان و هواپرست او آرام نمی نشیند و پایه های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می کند.

لذا در دنباله آیه می افزاید: "هَدِّفَ از آزادی ابلیس در وسوسه هایش این بود، که مؤمنان به آخرت از افراد بی ایمان و کسانی که در شکند شناخته شوند" (إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ) (۱).

بدیهی است خداوند از ازل به همه چیز که در این جهان تا ابد واقع می شود آگاه است، بنا بر این جمله "لِنَعْلَمَ" مفهومی این نیست که ما مؤمنان را به آخرت را از آنها که در شک و تردیدند نمی شناسیم، باید وسوسه های شیطان به میان آید تا شناخته شوند، بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند است، چرا که خداوند هرگز به علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه آنها کسی را مجازات نمی کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد، وسوسه های شیاطین و هوای نفس شروع شود تا هر کس آنچه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد، و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی شود.

به تعبیر دیگر: تا آنچه بالقوه است فعلیت نیابد تنها به حسن باطن یا سوء باطن، کسی را پاداش نمی دهند و مجازات نمی کنند.

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار به همه بندگان می گوید: "و پروردگار

ص: ۷۴

---

۱- ۱) بنا بر این معنی که در تفسیر آیه گفتیم استثناء در اینجا استثنای متصل است به قرینه چیزی که در آیه ۴۲ سوره حجر آمده: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ، زیرا ظاهر این آیه آن است که شیطان بر غاوین سلطه پیدا می کند-البته بعضی از مفسران احتمال استثنای منقطع نیز داده اند.



تو حافظ همه چیز و نگاهبان آن است" (وَرَبُّكَ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ).

تا پیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آنها در این جهان از بین می رود یا خداوند آن را فراموش می کند، نه، هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می نماید.

ص: ۷۵

اشاره

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِيكَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أُجِرْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)

## ترجمه:

۲۲- بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند.

۲۳- هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده سودی ندارد، (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دلهای آنها زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود، در این هنگام مجرمان به شفیعان) می گویند: پروردگارتان چه دستوری داده؟ می گویند: حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت در باره مستحقان داد) و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه.

□  
۲۴- بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟ بگو: الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

۲۵- بگو شما از گناهی که ما کرده ایم سؤال نخواهید شد (همانگونه که) ما در برابر اعمال شما مسئول نیستیم.

۲۶- بگو: پروردگار ما همه ما را جمع می کند سپس در میان ما به حق داوری می نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد) و او است داور (و جدا کننده) آگاه.

۲۷- بگو: کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق ساخته اید به من نشان دهید، هرگز چنین نیست، (او شریک و شبیهی ندارد) بلکه او خداوند عزیز و حکیم است.

## تفسیر:

به من بگوئید چرا...

در آغاز سوره گفتیم بخش قابل ملاحظه ای از آیات این سوره پیرامون مبدأ و معاد و اعتقادات حق سخن می گوید، و از پیوند آنها مجموعه ای از معارف راستین حاصل می شود.

در این بخش از آیات در واقع مشرکان را به محاکمه می کشد، با ضربات

کوبنده سؤالات منطقی آنها را به زانو در می آورد، و بی پایه بودن منطق پوسیده آنها را در زمینه شفاعت بتها آشکار می سازد.

در این سلسله آیات پنج بار پیامبر ص را مخاطب می سازد و می گوید به آنها بگو... و در هر بار مطلب تازه ای را در ارتباط با سرنوشت بت و بت پرستی مطرح می کند، به گونه ای که انسان در پایان به خوبی احساس می کند که مکتبی تو خالی تر از مکتب بت پرستان نیست بلکه نمی توان نام مکتب و مذهب بر آن گذاشت.

در نخستین آیه می فرماید: "به آنها بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید، اما بدانید آنها هرگز دعای شما را اجابت نمی کنند و گرهی از کارتان نمی گشایند" (قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ (۱)).

سپس به دلیل این سخن پرداخته می گوید: "این به خاطر آن است که این معبودهای ساختگی نه مالک ذره ای در آسمان و زمینند، و نه شرکت و نصیبی در خلقت و مالکیت آنها دارند، و نه هیچیک از آنها یاور خداوند در آفرینش بوده اند!" (لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ).

اگر آنها قادر بر حل مشکلی باشند باید یکی از این سه وصف را دارا باشند، یا مالکیت مستقل چیزی در آسمانها و زمین، و یا لا اقل شرکت با خداوند در امر خلقت، و یا دست آخر معاونت پروردگار در چیزی از این امور.

در حالی که روشن است واجب الوجود یکی است، و بقیه همه ممکن الوجود و وابسته به اویند، که اگر لحظه ای نظر لطفش از آنها برداشته شود راهی

ص: ۷۸

---

۱- ۱) در این جمله در حقیقت دو تقدیر است: نخست بعد از "زعمتم" جمله انهم آلهه مقدر است و بعد از مِنْ دُونِ اللَّهِ جمله "لا يستجیبون دعائکم" و مجموعاً چنین می شود قل ادعو الذين زعمتم انهم آلهه من دون الله لا يستجیبون لكم.

دیار عدم می شوند "اگر نازی کند یک دم، فرو ریزند قالبها!".

جالب اینکه می گوید: مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ یعنی موجوداتی که به اندازه سنگینی یک ذره بی مقدار مالک چیزی در این آسمان بیکران و زمین پهناور نیستند چه مشکلی را از خود می توانند حل کنند تا از شما؟!\*\*\* در اینجا فوراً این سؤال به ذهن می آید که اگر چنین است پس مساله "شفاعت" شفیعیان چه می شود؟ در آیه بعد به پاسخ این سؤال پرداخته، چنین می گوید: اگر شفیعیانی در درگاه خدا وجود دارند آن هم به اذن و فرمان او است، زیرا: "هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده فایده ندارد" (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ).

بنا بر این بهانه بت پرستان برای پرستش بتها که می گفتند هُوَ لَا شُفَعَاءَ عِنْدَ اللَّهِ: "اینها شفیعیان ما نزد خدایند!" (یونس-۱۸) به این وسیله قطع می شود، چرا که خدا هرگز اجازه شفاعتی به آنها نداده است.

در اینکه جمله إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ (مگر کسی که برای او اذن دهد) اشاره به شفیعیان است یا شفاعت شدگان؟ مفسران دو احتمال داده اند، اما به تناسب اینکه در آیه قبل سخن از بتها مطرح بود و آنها بتها را شفیعیان خود می پنداشتند مناسب این است که اشاره به "شفیعیان" باشد.

آیا منظور از "شفاعت" در اینجا شفاعت در دنیا است یا آخرت؟ هر دو محتمل است، ولی جمله های بعد نشان می دهد که نظر به شفاعت آخرت می باشد.

لذا بعد از این جمله چنین می گویند: در آن روز اضطراب و وحشتی بر دلها چیره می شود (هم شفاعت کنندگان و هم شفاعت شوندگان غرق در اضطراب می شوند، و در انتظار این هستند که ببینند خداوند به چه کسانی اجازه

شفاعت می دهد؟ و در باره چه کسانی؟ و این حالت اضطراب و نگرانی هم چنان ادامه می یابد" تا زمانی که فزع و اضطراب از دل‌های آنها زایل گردد، و فرمان از ناحیه خدا صادر شود" (حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) (۱).

به هر حال آن روز غوغایی برپاست، چشم شفاعت شوندگان به شافعان دوخته شده، و با زبان حال، یا به زبان قال، ملتمسانه از آنها تقاضای شفاعت می کنند.

اما شفاعت کنندگان نیز چشم به فرمان خدا دوخته اند، تا چگونه، و در باره چه کسی اجازه شفاعت دهد؟ این وحشت و اضطراب عمومی و همگانی ادامه می یابد، تا فرمان شفاعت در باره کسانی که لایق آن هستند از طرف خداوند حکیم صادر شود.

اینجاست که هر دو گروه رو به یکدیگر می کنند و از هم "می پرسند (یا مجرمان از شافعان می پرسند) پروردگار شما چه دستوری داد"؟ (قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ).

"در پاسخ می گویند: خداوند حق را بیان کرد" (قَالُوا الْحَقَّ).

و حق چیزی جز اجازه شفاعت در باره آنها که رابطه خود را به کلی از درگاه خدا قطع نکرده اند می باشد، نه آلودگانی که تمام حلقه های ارتباطی را در هم شکستند، و به کلی از خدا و پیامبر ص و دوستان او بیگانه شدند.

و در پایان آیه اضافه می کند: "او است خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه" ( وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

این جمله دنباله سخن شافعان و مکمل آنست در حقیقت آنها می گویند

ص: ۸۰

---

۱-۱) "فزع" از ماده "فزع" هر گاه به وسیله "عن" متعدی شود به معنی ازاله فزع و بر طرف ساختن وحشت و اضطراب است، این ماده حتی در صورتی که در شکل ثلاثی مجرد باشد و با عن متعدی شود نیز همین معنی را دارد.

چون خداوند علی و کبیر است هر دستوری می دهد عین واقعیت و هر واقعیتی منطبق بر دستور اوست.

آنچه در بالا گفتیم نزدیکترین تفسیری است که با جمله های آیه هماهنگ و منسجم است، در اینجا مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند و عجب اینکه در بعضی از آنها ارتباط و پیوند صدر و ذیل آیه و قبل و بعد آن به هیچ وجه در نظر گرفته نشده است.

\*\*\* در آیه بعد از طریق دیگری برای ابطال عقائد مشرکان وارد می شود و مساله "رازقیت" را بعد از مساله "خالقیت" که در آیات گذشته مطرح بود عنوان می کند، این دلیل نیز به صورت سؤال و جواب است تا وجدان خفته آنها را از این طریق بیدار سازد، و از پاسخی که از درونشان می جوشد به اشتباه خود پی ببرند.

می گوید: "بگو چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد و برکات آن را در اختیاران می گذارد؟! (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) بدیهی است هیچکس از آنها نمی توانستند بگویند این بتهای سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می کنند، گیاهان را از زمین می رویانند، و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می گذارند.

جالب اینکه بدون آنکه در انتظار پاسخ آنها باشد بلافاصله می فرماید:

"بگو الله" (قُلِ اللهُ).

بگو خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ طرف ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر همصدا هستند، چرا که حتی مشرکان خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند، و برای بتهای تنها مقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که روزیهای پروردگار که از ناحیه آسمان به انسانها می رسد منحصر به باران نیست، "نور و حرارت آفتاب" و "هوا" که در جو زمین وجود دارد، از قطرات حیاتبخش باران نیز مهمتر است.

همانگونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست، بلکه انواع منابع آبهای زیرزمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود، و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت همه در این عنوان جمعند.

در پایان آیه اشاره به مطلبی می کند که خود می تواند پایه دلیلی را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و توأم با نهایت انصاف و ادب، به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پائین آید، و به اندیشه و فکر پردازد، می گوید: "مسلمما یا شما بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم!" (وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلِّي هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (۱).

اشاره به اینکه عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنا بر این ممکن نیست هر دو حق باشد، چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتما یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت.

اکنون بیندیشید کدامیک هدایت یافته و کدامیک گمراه است؟ نشانه ها را در هر دو گروه بنگرید که با کدامین گروه نشانه های هدایت و با دیگری ضلالت است؟!.

و این یکی از بهترین روشهای مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خود جوشی وا دارند، و اینکه بعضی آن را یک نوع تقیه پنداشته اند نهایت اشتباه است.

ص: ۸۲

---

۱- ۱) این جمله در تقدیر بازگشت به دو جمله به این ترتیب می کند: و انا لعلی هدی او فی ضلال مبین و انکم لعلی هدی او فی ضلال مبین (تفسیر مجمع البیان جلد ۷ ص ۳۸۸).



جالب اینکه "هدایت" را با کلمه "علی" ذکر کرده، و "ضلالت" را با "فی" اشاره به اینکه هدایت یافتگان گویی بر مرکب را هواری نشسته، و یا بر فراز بلندی قرار گرفته و کاملاً بر همه چیز مسلطند، در حالی که گمراهان در گمراهی و ظلمت جهلشان فرو رفته اند.

این نیز قابل توجه است که نخست از "هدایت" سخن گفته سپس از "ضلالت" چرا که در آغاز جمله نخست می گوید "ما" و بعد می گوید "شما" تا اشاره لطیف و کم رنگی به هدایت گروه اول و عدم هدایت گروه دوم باشد!

گرچه توصیف "مبین" را جمعی از مفسران تنها مربوط به "ضلال" می دانند، چرا که ضلالت انواعی دارد و ضلالت شرک از همه آشکارتر است.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که این توصیف برای "هدایت" و "ضلالت" هر دو باشد، زیرا در اینگونه موارد در کلمات فصحا وصف تکرار نمی شود، بنا بر این، هم "هدایت" توصیف به "مبین" شده است، و هم "ضلالت" همانگونه که در سایر آیات قرآن این توصیف در هر دو قسمت دیده می شود (۱). \*\*\*آیه بعد باز همان استدلال را به شکل دیگری-باز با همان لحن منصفانه ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد-ادامه می دهد، می گوید:

"بگو شما مسئول گناهان ما نیستید، و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود" (قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

عجب اینکه در اینجا پیامبر ص مامور است در مورد خودش تعبیر به "جرم" کند، و در مورد مخالفان تعبیر به کارهایی که انجام می دهند! و به این ترتیب این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخگوی اعمال و کردار خویش

ص: ۸۳

---

۱- ۱) به آیات ۱-سوره نمل و ۱۲-نور و ۶-هود و ۲-قصص و ۷۹-نمل مراجعه شود.

باشد، چرا که نتایج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او می رسد.

ضمناً اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که اگر ما اصرار به راهنمایی شما داریم نه به خاطر این است که گناه شما را پای ما می نویسند و یا شرک شما ضرری به ما می زند، ما روی دلسوزی و حق جویی و حق طلبی بر این کار اصرار می ورزیم. \*\*\*آیه بعد در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است، زیرا هنگامی که به آنها اخطار کرد که یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم، و نیز اخطار کرد که هر کدام از ما مسئول اعمال خویشتن هستیم، به بیان این حقیقت می پردازد که چگونه به وضع همگی رسیدگی می شود، و حق و باطل از هم جدا می گردد، و هر کدام بر طبق مسئولیتهاشان پاداش و کیفر می بینند، می فرماید: "به آنها بگو پروردگار ما همه ما را در روز رستاخیز جمع می کند، سپس در میان ما به حق داوری می کند" و ما را از یکدیگر جدا می سازد، تا هدایت شدگان از گمراهان باز شناخته شوند، و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند (قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ).

اگر می بینید امروز همه با هم آمیخته اند و هر کسی ادعا می کند من بر حقم و اهل نجاتم، این وضع برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد، و روز جدایی صفوف سرانجام فرا خواهد رسید، چرا که "ربوبیت" پروردگار چنین اقتضا می کند که "سره" از "ناسره" و "خالص" از "ناخالص" و "حق" از "باطل" سرانجام جدا شوند، و هر کدام در بستر خویش قرار گیرند.

اکنون بیندیشید در آن روز چه خواهید کرد؟ و در کدامین صف قرار خواهید گرفت؟ و آیا پاسخی برای سؤالات پروردگار در آن روز آماده کرده اید در پایان آیه برای اینکه روشن سازد این کار قطعاً شدنی است می افزاید:

"اوست داور و جدا کننده آگاه" (وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ).

این دو نام که از اسماء الحسنی الهی است، یکی اشاره به قدرت او بر مساله جداسازی صفوف می کند، و دیگری به علم بی پایان او، چرا که جدا ساختن صفوف حق و باطل از یکدیگر بدون این دو ممکن نیست.

تکیه کردن در آیه فوق بر روی عنوان "رب" (پروردگار) اشاره به این است که خداوند مالک و مربی همه ماست، و این مقام ایجاب می کند که برنامه چنین روزی را فراهم سازد، و در حقیقت اشاره لطیفی است به یکی از دلائل "معاد".

واژه "فتح" به طوری که "راغب" در "مفردات" می گوید: در اصل به معنی از بین بردن پیچیدگی و اشکال است، و آن بر دو گونه است: گاهی با چشم دیده می شود، مانند گشودن قفل، و گاه با اندیشه درک می شود مانند گشودن پیچیدگی اندوهها و غصه ها، و یا گشودن رازهای علوم، و همچنین داوری کردن میان دو کس و گشودن مشکل نزاع و مخاصمه آنها.

بنا بر این اگر در مورد جداسازی صفوف مخصوصا در آنجا که همه با هم آمیخته اند این واژه به کار رفته، به خاطر همین است، چرا که علاوه بر جداسازی در میان آنها قضاوت و داوری که یکی از معانی فتح است نیز انجام می گیرد و هر کدام را به آنچه استحقاق دارد جزا می دهد.

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات روی ذکر "یا فتاح" برای حل مشکلات تکیه شده است، چرا که این اسم بزرگ الهی که به صورت صیغه مبالغه از "فتح" آمده بیانگر قدرت پروردگار بر گشودن هر مشکل و از میان بردن هر اندوه و غم، و فراهم ساختن اسباب هر فتح و پیروزی است، در واقع هیچکس جز او "فتاح" نیست، و "فتاح" و کلید همه درهای بسته در دست قدرت اوست.

\*\*\*

در آخرین آیه مورد بحث که پنجمین فرمان به پیامبر ص می باشد بار دیگر به مساله توحید که سخن را از آن آغاز کرده بود باز می گردد و با این مساله بحث را خاتمه می دهد:

می فرماید: "بگو کسانی را که به عنوان شریک به خداوند ملحق ساخته اید به من ارائه دهید" (قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ).

آنها چه ارزشی و لیاقتی دارند؟ اگر منظورشان این یک مشت سنگ و چوب بیجان و خاموش است، زهی بدبختی و شرمساری که ساخته ها و پرداخته های دست خود را از عالم جمادات که پائین ترین موجوداتند برگیرید و همسان خداوند بزرگ پندارید.

و اگر اینها را سمبل ارواح و فرشتگان می دانید باز مصیبت است و گمراهی، چرا که آنها نیز مخلوق او هستند و سر بر فرمان او.

لذا به دنبال این جمله با یک کلمه خط بطلان بر همه این اوهام کشیده می گوید "نه هرگز چنین نیست!" (کلا).

اینها هرگز ارزش معبود بودن را ندارند، و در این پندارهای شما چیزی از واقعیت نیست، بس است بیدار شوید، تا کی این راه نادرست را ادامه می دهید؟! در حقیقت "کلا" کلمه کوچکی است که همه این معانی را در بر گرفته.

و سرانجام برای تاکید و تحکیم این سخن می گوید: "بلکه تنها اوست خداوند عزیز و حکیم" (بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

عزت و شکست ناپذیریش ایجاب می کند که در حریم ربوبیتش کسی راه نیابد، و حکمتش اقتضا می کند که این قدرت را بجا صرف کند.

آری داشتن این صفات نشانه واجب الوجود بودن اوست و واجب الوجود هستی بی انتهاست هرگز قابل تعدد نیست و شریک و شبیهی ندارد، چرا که هر تعددی او را محدود و ممکن می سازد، که وجود بی پایان همیشه یکی است

(دقت کنید).

\*\*\*

**نکته:**

راه تسخیر دلها!

بسیار دیده شده است افراد با فضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنایی به فنون بحث و استدلال، و عدم رعایت جنبه های روانی، هرگز نمی توانند در افکار دیگران نفوذ کنند.

به عکس افرادی را سراغ داریم که به آن حد از نظر علمی نیستند ولی در جذب قلوب و تسخیر دلها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفقند.

علت اصلی آن است که نحوه طرح بحثها، و طرز برخورد با طرف مقابل باید با اصولی از نظر اخلاق و روان توأم باشد تا جنبه های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند، و او را به لجاج و عناد و ادا سازد، بلکه به عکس و جدان او را بیدار کرده و روح حق طلبی و حق جویی را در او زنده کند.

در اینجا مهم این است که بدانیم انسان تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم گردد، بلکه علاوه بر آن مجموعه ای از "عواطف" و "احساسات" گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل می دهد در وجود او نهفته است که باید آنها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد.

قرآن این راه و روش را به ما آموخته که چگونه در برابر مخالفان در عین طرح بحثهای منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آنها نفوذ کند.

شرط نفوذ اینست که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر است:

ص: ۸۷

۱- به گفته های خود ایمان دارد، و آنچه را که می گوید از اعماق جانش برمی خیزد.

۲- هدفش از بحث، حق جویی و حق طلبی است، نه برتری جویی و تفوق طلبی.

۳- او هرگز نمی خواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.

۴- او آنچه می گوید از طریق دلسوزی می گوید و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.

۵- او برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمی کند.

۶- او نمی خواهد حس لجاجت طرف را بی جهت برانگیزد، و اگر در باره موضوعی به اندازه کافی بحث شده به همان قناعت می کند، و از اصرار در بحث و به کرسی نشانیدن حرف خویش پرهیز دارد.

۷- او منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمی دهد، هر چند طرف مقابل این اصول را رعایت نکند.

۸- او نمی خواهد افکار خود را بر دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوششی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی، این خود جوشی آنها را به حقیقت برساند.

دقت در آیات فوق طرز بر خورد پیامبر ص- به فرمان خدا- با مخالفان که توأم با ریزه کاریهای جالبی بود گواه بسیار زنده ای بر بحثهای بالاست.

او گاه تا اینجا پیش می رود که حتی دقیقا تعیین نمی کند که ما در طریق هدایتیم و شما در طریق گمراهی، بلکه می گوید: "ما یا شما در طریق هدایتیم یا در ضلالت" تا در فکر فرو روند که نشانه های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است؟

و یا اینکه می گوید: "روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری می کند و هر کس را به آنچه لایق است جزا می دهد".

البته انکار نمی توان کرد که اینها همه در مورد کسانی است که امید هدایت آنها باشد، و الا با دشمنان لجوج و ستمگر و بی رحم که امیدی به پذیرش آنها نیست قرآن طور دیگری برخورد می کند (۱).

بررسی طرز بحثهای پیامبر اسلام ص و امامان ع با مخالفانشان الگوی بسیار زنده ای برای این مبحث است، به عنوان نمونه به آنچه از امام صادق ع در این زمینه در کتب حدیث ثبت است توجه کنید:

در مقدمه حدیث معروف توحید "مفضل بن عمر" چنین می خوانیم: او می گوید من در کنار قبر پیغمبر ص بودم و در عظمت مقام پیامبر ص اندیشه می کردم، ناگهان دیدم "ابن ابی العوجاء" (مرد مادی معروف) وارد شد و در گوشه ای نشست به طوری که سخنش را می شنیدم، هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند شروع به سخنان کفر آمیزی کرد که نتیجه آن انکار نبوت محمد ص و از آن بالاتر انکار خداوند تبارک و تعالی بود، بسیار شیطنت آمیز و حساب شده بیان کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم، برخاستم و فریاد زدم ای دشمن خدا! راه الحاد پیش گرفتی؟ و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی؟...

"ابن ابی العوجاء" رو به من کرد و گفت: تو کیستی اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم، و اگر نیستی سخن مگو، و اگر از پیروان جعفر بن محمد صادق هستی او این چنین با ما سخن نمی گوید، و مانند

ص: ۸۹

---

۱- ۱) در جلد شانزدهم تفسیر نمونه در ذیل آیه ۴۶ سوره عنکبوت نیز بحث مشروحی در این زمینه داشتیم.

برخورد تو برخورد نمی کند.

او از این بالاتر از ما شنیده است هرگز به ما فحش و ناسزا نگفته، و در پاسخ ما راه خشونت و تعدی نپیموده، او مرد برد بار عاقل هوشیار و متینی است، که هرگز سبکسری دامن گیرش نمی شود، او به خوبی به سخنان ما گوش فرا می دهد، حرفهای ما را می شنود، و از دلایل ما آگاه می شود، هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که ما بر او پیروز شدیم با متانت شروع به سخن می کند، با جمله های کوتاه و سخنانی فشرده تمام دلایل ما را پاسخ می گوید، و بهانه های ما را قطع می کند، آن چنان که قدرت بر پاسخ گفتن نداریم، تو اگر از یاران او هستی اینچنین با ما سخن بگو " (۱).

ص: ۹۰

---

۱-۱) توحید مفضل (اوائل کتاب).



اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹)  
قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

ترجمه:

۲۸- ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پادشاهای الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی، ولی اکثر مردم نمی دانند.

۲۹- می گویند: اگر راست می گوئید این وعده (رستاخیز) کی خواهد بود.

۳۰- بگو: وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تاخیر می کنید و نه (بر آن) پیشی خواهید گرفت.

تفسیر:

تو مبعوث برای همه جهانیان هستی!

نخستین آیه مورد بحث سخن از نبوت پیامبر اسلام ص می گوید، و آیات بعد از آن پیرامون معاد بحث می کند، و با توجه به اینکه در آیات گذشته نیز سخن از توحید بود یک مجموعه کامل را از عقائد دینی تشکیل می دهد که متناسب با سوره های مکی همچون سوره سبأ است.

نخست به وسعت دعوت پیامبر ص و عمومیت نبوت او به همه انسانها

اشاره کرده می گوید: "ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم جهان در حالی که همگان را به پادشاهای بزرگ الهی بشارت می دهی، و از عذاب الهی انذار می کنی، ولی اکثر مردم از این معنی بیخبرند" (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

"کافه" از ماده "کف" به همان معنی کف دست است، و از آنجا که انسان با دست خود اشیاء را می گیرد، یا از خود دور می کند این کلمه گاهی به معنی "جمع کردن" و گاهی به معنی "منع کردن" آمده است.

در آیه مورد بحث نیز هر دو معنی را مفسران احتمال داده اند، نخست اینکه به معنی "جمع کردن" باشد و در این صورت مفهوم آیه همانست که در بالا گفتیم "که ما تو را جز برای مجموع مردم جهان نفرستادیم" یعنی جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام ص را شرح می دهد.

روایات متعددی که در تفسیر آیه از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت می کند.

بنا بر این محتوای آیه همچون آیه ۱-سوره فرقان است که می گوید: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا "جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند".

و همچون آیه ۱۹-سوره انعام که می گوید: وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ: "این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آنها می رسد انذار کنم".

در حدیثی که بعضی از مفسران به تناسب آیه فوق ذکر کردند عمومیت دعوت پیامبر به عنوان یکی از افتخارات بزرگش منعکس است، آنجا که می گوید:

اعطيت خمسا-ولا اقول فخرا-بعثت الى الاحمر و الاسود، و جعلت

لی الارض طهورا و مسجدا، و احل لی المغنم و لا یحل لاحد قبلی، نصرت بالرعب فهو یصیر امامی مسیره شهر، و اعطیت الشفاعة فادخرتها لامتی یوم القیامه:

"پنج چیز خداوند به من مرحمت فرموده- و این را از روی فخر و مباهات نمی گویم (بلکه بعنوان شکر نعمت می گویم)- من به تمام انسانها از سفید و سیاه مبعوث شدم و زمین برای من پاک و پاک کننده و همه جای آن مسجد و معبد قرار داده شده، غنیمت جنگی برای من حلال است در حالی که برای هیچکس قبل از من حلال نشده بود، من به وسیله رعب و وحشت در دل دشمنان یاری شده ام (و خداوند رعب ما را در دل خصم ما افکنده) بطوری که در پیشاپیش من به اندازه یک ماه راه طی طریق می کند، و مقام شفاعت به من داده شده و من آن را برای امتم در قیامت ذخیره کرده ام" (۱).

گرچه در حدیث فوق تصریحی به تفسیر آیه نشده، ولی احادیث دیگری در این زمینه داریم که یا در آن تصریح به تفسیر آیه شده، و یا تعبیر للناس کافه که همان تعبیر آیه فوق است آمده (۲) و همگی نشان می دهد که آیه فوق ناظر به جهانی بودن دعوت پیامبر ص می باشد تفسیر دیگری که برای آیه ذکر شده از معنی دوم کف به معنی منع گرفته شده است طبق این تفسیر "کافه" صفت پیامبر می شود (۳) و منظور این است: خداوند پیامبر را به عنوان یک "بازدارنده" برای انسانها از کفر و معصیت و گناه فرستاده است، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

به هر حال از آنجا که انسانها همه دارای غریزه جلب نفع و دفع ضرر

ص: ۹۳

---

۱-۱) "تفسیر مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث، این حدیث در "در المنثور" نیز از ابن عباس نقل شده است.

۲-۲) "تفسیر نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۲۵۵ و ۲۲۶.

۳-۳) گاهی "تاء" به اسم فاعل ملحق می شود و معنی مبالغه را می رساند نه تانیث مانند "راویه".

هستند پیامبران نیز دارای مقام "بشارت" و "انذار" بوده اند، تا این هر دو غریزه را بسیج کنند و به حرکت در آورند، ولی اکثریت غافل و بیخبر بی آنکه توجه به سرنوشت خویش داشته باشد به مقابله با آنها برمی خاستند و این مواهب عظیم الهی را انکار می کردند. \*\*\*از آنجا که در آیات قبل به این معنی اشاره شده بود که خداوند همه مردم را در روز رستاخیز جمع کرده و میان آنها داوری می کند، در آیه بعد سؤالی از ناحیه منکران معاد به این صورت نقل می کند: "آنها می گویند: اگر راست می گوئید این وعده رستاخیز در چه زمانی است؟" (! وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ).

این سؤال را بارها منکران معاد از پیامبر اسلام ص یا سائر پیامبران می کردند که گاه برای درک مطلب بود، و شاید غالباً از روی استهزاء که آخر این قیامتی که شما مرتباً روی آن تکیه می کنید اگر راست می گوئید کی خواهد آمد؟ اشاره به اینکه آدم راستگو باید تمام جزئیات مطلبی را که خبر می دهد بداند، از کم و کیف و زمان و مکان آن آگاه باشد. \*\*\*ولی قرآن همواره از پاسخ صریح به این مطلب و تعیین زمان وقوع رستاخیز خود داری می کند و تاکید می کند این از اموری است که علم آن مخصوص خدا است، واحدی جز او از آن آگاه نیست.

لذا در آیه بعد همین معنی را با عبارت دیگری بازگو کرده می فرماید:

"بگو وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تاخیر خواهید کرد، و نه ساعتی بر آن پیشی خواهید گرفت" (قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ

.)

این مخفی ماندن تاریخ قیام قیامت حتی بر شخص پیامبر اسلام-چنان که قبلا- هم اشاره کرده ایم به خاطر آن است که خداوند می خواهد مردم یک نوع آزادی عمل توأم با حالت آماده باش دائمی داشته باشند، چرا که اگر تاریخ قیامت تعیین می شد هر گاه زمانش دور بود همه در غفلت و غرور و بیخبری فرو می رفتند، و هر گاه زمانش نزدیک بود ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند و اعمالشان جنبه اضطراری پیدا کند، و در هر دو صورت هدفهای تربیتی انسان عقیم می ماند، به همین دلیل تاریخ قیامت از همه مکتوم است، همانگونه که تاریخ شب قدر همان شبی که فضیلت هزار ماه دارد، و یا تاریخ قیام حضرت مهدی ع.

تعبیری که در آیه ۱۵ سوره طه آمده إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادٌ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ: "رستاخیز به طور یقین خواهد آمد، من می خواهم آن را مخفی دارم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا داده شود" اشاره لطیفی به همین معنی دارد.

در ضمن اینکه آنها تصور می کردند پیامبر ص که از رستاخیز خبر می دهد اگر راست می گوید باید تاریخ دقیق آن را نیز بداند این نهایت اشتباه است، و دلیل بر عدم آگاهی آنها از وظیفه نبوت، او تنها مامور ابلاغ بود و بشارت و انذار، اما مساله قیامت مربوط به خدا است و او است که از تمام جزئیات آن آگاه است و آن قسمتی را که برای مسائل تربیتی لازم دیده در اختیار پیامبرش گذارده است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه قرآن در مقام تهدید مخالفان می گوید: "لحظه ای از موعد مقرر قیامت تاخیر نخواهید کرد" (لا تستاخرون) اما چرا می گوید لحظه ای نیز مقدم نمی شود این چه تاثیری در هدف قرآن دارد؟ در پاسخ باید به دو نکته توجه داشت: نخست اینکه ذکر این دو با هم

همیشه اشاره به قطعی بودن و دقیق بودن تاریخ چیزی است، درست همانگونه که می گوئیم فلان مطلب دیر و زود ندارد، و موعدهش قطعی است.

دیگر اینکه جمعی از کفار لجوج پیوسته به پیامبران فشار می آوردند که چرا این قیامت نمی آید و به تعبیر دیگر برای آن عجله داشتند خواه به عنوان استهزاء یا غیر استهزاء قرآن به آنها می گوید عجله نکنید تاریخش همان است که خدا مقرر داشته.

\*\*\*

ص: ۹۶

اشاره

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعِيدٍ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَ اسْرَوْا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)

۳۱- کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتب دیگر که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد، اگر بینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) بازداشت شده اند (از وضع آنها تعجب می کنی) در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، مستضعفان به مستکبران می گویند:

اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم! ۳۲- (اما) مستکبران به مستضعفان پاسخ می دهند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد (و آن را به خوبی در یافتید) بلکه شما خود مجرم بودید! ۳۳- مستضعفان به مستکبران می گویند و سوسه های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد) هنگامی که به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و شریکهایی برای او قرار دهیم آنها هنگامی که عذاب (الهی) را می بینند ندامت خود را کتمان می کنند (مبادا بیشتر رسوا شوند) و ما غل و زنجیر در گردن کافران می نهیم آیا جز آنچه عمل می کردند به آنها جزا داده می شود؟!

### تفسیر:

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون موضعگیری مشرکان در برابر مساله معاد بود در آیات مورد بحث بعضی از صحنه های دردناک معاد را برای آنها مجسم می سازد تا به سرانجام کار خویش واقف گردند.

نخست می گوید: "کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتب آسمانی دیگر که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد" (وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

کلمه "لن" همانگونه که می دانیم برای نفی ابد است، بنا بر این آنها می خواهند بگویند که اگر تا ابد هم تبلیغ کنید ما ایمان نخواهیم آورد، و این دلیل بر لجاجت آنهاست، که تصمیم خود را برای ابد گرفته بودند، در حالی که یک



فرد حق طلب اگر به دلیلی قانع نشد نمی تواند دلایل احتمالی آینده را نشنیده انکار کند و بگوید دلایل دیگر را نیز در بست رد می کنم! در اینکه منظور از "الَّذِينَ كَفَرُوا" کیست؟ جمعی از مفسران آن را به مشرکان تفسیر کرده اند، و بعضی به یهود و اهل کتاب، ولی قرائن آیات بعد که سخن از شرک می گوید دلیل بر این است که منظور مشرکان است.

منظور از بِالَّذِي بَيَّنَّ يَدَيْهِ هَمَانِ كَتَبَ آسْمَانِي است که قبل از قرآن بر پیامبران دیگر نازل شده است، چرا که این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن به همین معنی -مخصوصا بعد از ذکر قرآن- به کار رفته، و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور "معاد" و یا "محتوای قرآن" بوده بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال انکار ایمان نسبت به کتب انبیای پیشین شاید به این منظور بوده که قرآن روی این مطلب تکیه می کند که نشانه های پیامبر اسلام ص در تورات و انجیل به وضوح آمده است، آنها برای نفی نبوت پیامبر اسلام کتب آسمانی دیگر را نیز نفی می کنند، و می گویند: نه به این کتاب ایمان می آوریم نه به کتب پیش از آن! سپس به وضع آنها در قیامت پرداخته روی سخن را به پیامبر ص کرده، می گوید: "اگر بینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان برای حساب و دادرسی بازداشت شده اند (از وضع آنها در حیرت فرو خواهی رفت) در حالی که هر یک از آنها گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، و با یکدیگر مشغول به جدال و مخاصمه اند؟! (وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ) (۱).

ص: ۹۹

۱ - ۱) "یرجع" هم به صورت فعل لازم به کار می رود هم به صورت فعل متعدی، و در اینجا به صورت دوم است، و معنی "ارجاع" و بازگشت دادن را می رساند، و از آنجا که بعد از آن "بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ" آمده است نتیجتاً معنی "مفاعله" را می دهد.

بار دیگر از آیه فوق استفاده می شود که یکی از مهمترین مصداقهای "ظلم" همان "شُرک و کفر" است.

تعبیر به عند ربهم اشاره به این است که آنها در پیشگاه کسی حاضر می شوند که مالک و پروردگار آنها بوده، و چه شرمساری از این برتر و بالاتر که انسان نزد کسی احضار گردد که هرگز به او و فرمانهایش ایمان نیاورده در حالی که تمام وجودش غرق نعمتهای او بوده است.

"در این حال "مستضعفین" همان افراد بی خبری که چشم و گوش بسته دنباله رو دیگران بوده اند به "مستکبرین" یعنی همانها که راه کبر و غرور و سلطه جویی بر دیگران و دادن خط فکری شیطانی به آنها را می پیموندند چنین می گویند: اگر شما نبودید، اگر وسوسه های فریبنده شیطنت آمیز شما نبود، ما در صف مؤمنان بودیم" (يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ).

آنها می خواهند به این وسیله تمام گناهان خویش را بر گردن این "مستکبران" بی رحم بیندازند، هر چند در دنیا حاضر نبودند چنین برخورد قاطعی با آنها داشته باشند، چرا که ضعف و زبونی بر وجودشان چیره شده بود، و حریت خویش را از دست داده بودند، اما اکنون که آن مفاهیم کاذب که مستکبران را از آنها جدا می کرد بر باد رفته، و نتایج اعمال همه آشکار گشته، رو در روی آنها می ایستند و با صراحت سخن می گویند و پرخاش می کنند. \*\*\*ولی مستکبران خاموش نمی مانند، "در پاسخ به مستضعفین می گویند: آیا ما شما را از طریق هدایت باز داشتیم بعد از آنکه هدایت به سراغ شما آمد و به قدر کافی اتمام حجت شد و پیامبران گفتنی ها را گفتند" (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أَلَمْ نَكُنْ صَادِقًا كُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ).

نه ما مسئول نیستیم، بلکه خود شما گنهکار بودید" که با داشتن آزادی اراده تسلیم سخنان بی اساس ما شدید، به کفر و الحاد روی آوردید و سخنان منطقی انبیاء را به دست فراموشی سپردید (بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ).

درست است که مستکبران با وسوسه های خود مرتکب گناه بزرگی شده بودند، ولی این سخن آنها نیز واقعیت دارد که این دنباله روان نباید چشم و گوش بسته به دنبال آنها می افتادند، و از این نظر گناهشان به گردن خودشان است. \*\*\*اما "مستضعفین" به این پاسخ قانع نمی شوند، و بار دیگر برای اثبات مجرم بودن مستکبران به سخن می آیند" و به مستکبرین چنین می گویند بلکه وسوسه ها و توطئه ها و تبلیغات مکارانه شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم، در آن هنگام که شما به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و برای او شریک و شبیه قرار دهیم" (وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا).

آری شما بودید که دست از تبلیغات سوئتان بر نمی داشتید، و هیچ فرصتی را از شب و روز برای پیشبرد اهداف شومتان از دست نمی دادید، درست است که ما در پذیرش آزاد بودیم و مقصر و گنه کار، ولی شما هم به عنوان عامل فساد مسئولید و گنهکار، بلکه سنگ اول به دست ناپاک شما گذاشته شد، به خصوص اینکه همواره از موضع قدرت با ما سخن می گفتید (تعبیر "تامروننا" گواه بر این مطلب است).

بدیهی است مستکبران نمی توانند پاسخی از این سخن داشته باشند و شرکت خود را در این جرم بزرگ انکار کنند.

لذا هر دو گروه از کرده خود پشیمان می شوند، مستکبران از گمراه ساختن دیگران و مستضعفان از پذیرش بی قید و شرط این وسوسه های شوم، "اما

هنگامی که عذاب الهی را می بینند ندامت خود را کتمان می کنند مبدا بیشتر رسوا شوند، و ما، غل و زنجیر بر گردن کافران می نهیم" (وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا).

گرچه کتمان کردن در آن جهان که یوم البروز است و چیزی قابل مخفی کردن نیست فائده ای ندارد، اما آنها طبق عادت دیرینه ای که در دنیا داشتند به پندار اینکه می توانند حال خود را مکتوم دارند به پنهان کاری دست می زنند.

آری آنها هر وقت در دنیا به اشتباه خود پی می بردند و نادم می شدند شجاعت اظهار ندامت که مقدمه ای برای بازگشت و تجدید نظر بود نداشتند، و همین خصیصه اخلاقی خود را در قیامت نیز به کار می گیرند و اما چه سود؟ بعضی از مفسران احتمال داده اند که این پنهان داشتن ندامت به خاطر شدت وحشتی است که از مشاهده عذاب الهی و گذاردن غل و زنجیر بر گردن آنها دست می دهد، نفس هایشان در سینه ها حبس می شود و زبانشان از سخن باز می ماند.

هر چند همانها در مواقف دیگر قیامت فریاد "يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ" را "ای وای ما ستمگر بودیم" سر می دهند (انبیاء-۱۴).

بعضی نیز "اسرار" را در اینجا به معنی "اظهار" کرده اند و گفته اند این واژه در لغت عرب در دو معنی متضاد استعمال می شود، و نظیر آن نیز کم نیست ولی با توجه به موارد استعمالات این لغت (اسرار) در قرآن و غیر قرآن این معنی بعید به نظر می رسد چرا که "سر" معمولاً در مقابل "علن" قرار می گیرد، و راغب نیز در مفردات به ضعیف بودن این قول تصریح کرده است، هر چند بعضی از علمای لغت به هر دو معنی اشاره کرده اند (۱).

ص: ۱۰۲

---

۱-۱) در "لسان العرب" ذیل ماده "سر" بحث مشروحی در این زمینه آمده و اختلافات اهل لغت و ادب را در این باره نقل کرده است (جلد ۴ صفحه ۳۵۷)

به هر حال اینها نتیجه اعمال خودشان است که از پیش فراهم ساخته اند "آیا آنها جزائی جز اعمالی که انجام می دادند دارند؟! (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

آری این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیرهای اسارت بر گردن و دست و پای آنها گذارده می شود، آنها در این جهان نیز اسیر هوای نفس، و زر و زور و پست و مقام بودند، و در قیامت که تجسم اعمال صورت می گیرد همان اسارتها به شکل دیگری ظاهر می شود.

آیه فوق بار دیگر مساله تجسم اعمال را که بارها به آن اشاره کرده ایم روشن می سازد، زیرا سخن از این می گوید که "جزای آنها خود اعمال آنها است" و چه تعبیری از این زنده تر و روشتر برای تجسم اعمال؟! تعبیر به "الَّذِينَ كَفَرُوا" دلیل بر این است که هم اغواگران مستکبر به این سرنوشت گرفتار می شوند و هم اغوا شوندگان مستضعف و همه کافران و اصولاً ذکر این وصف اشاره به این است که علت مجازات آنها همان کفر آنها است.

\*\*\*

ص: ۱۰۳

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَمِمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا نُزْلَفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آلِيَانَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸)

ترجمه:

۳۴- ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذار کننده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها(همانها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافر هستیم!

۳۵- گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد! ۳۶- بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسیع یا تنگ می کند (این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمی دانند.

۳۷- اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده اند، و آنها در غرفه های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود ۳۸- و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می کنند و می پندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد در عذاب (الهی) احضار می شوند.

### تفسیر:

مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از اغواگری مستکبران بود در آیات مورد بحث گوشه ای از این اغواگری را منعکس می سازد و ضمناً به پیامبر گرامی اسلام ص نیز دلداری می دهد که اگر با تو مخالفت کنند تعجب مکن مخالفت مستکبران مرفه با پیامبران راستین یک شیوه دائمی آنها بوده است.

می گوید: "ما هرگز در هیچ شهر و دیاری پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر اینکه مترفین- همان متنعمان مغرور و مست نعمت- می گفتند ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم، و آنچه را نامش پیام الهی می نهید قبول نداریم" (وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ).

"نذیر" به معنی بیم دهنده، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج روی ها و بیدادگری ها و گناه و فساد بیم می دادند.

"مترفوها" جمع "مترف" از ماده "ترف" (بر وزن طرف) به معنی تنعم است، و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست

و مغرور و غافل کرده و به طغیان گری واداشته است (۱).

آری معمولا- کسانی که در صف اول مخالفین انبیاء بودند این گروه مترف طغیانگر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می دیدند، و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غضب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند، و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می کشیدند، و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می دیدند، لذا فوراً به مبارزه برمی خاستند.

عجب اینکه آنها انگشت روی حکم و تعلیم خاصی نمی گذاشتند، بلکه در بست می گفتند "ما به تمام آنچه شما مبعوث شده اید کافریم" و حتی یک گام هم با شما همراه نیستیم که این خود بهترین دلیل بر لجاجت و عناد آنها در برابر حق بود.

این معنی مساله مهمی است که قرآن در آیات مختلف از آن پرده برداشته که غالباً محرومان، نخستین کسانی بودند که دعوت انبیاء را "لیک" می گفتند، و متنعین مغرور نیز اولین گروهی بودند که علم مخالفت را برمی داشتند.

با اینکه منکران دعوت انبیاء مسلماً منحصر به این گروه نبودند، ولی غالباً عاملان فساد و داعیان به شرک و خرافات آنها بودند که دائماً سعی داشتند دیگران را هم به زور به این طرق به کشانند.

در آیات ۲۳ زخرف، ۱۱۶ سوره هود، و ۳۳ سوره مؤمنون نیز همین معنی آمده است.

نه تنها در برابر انبیاء که در برابر هر قدم اصلاحی از ناحیه هر دانشمند مصلح و عالم مجاهدی برداشته شود این گروه سر به مخالفت برمی دارند، و برای

ص: ۱۰۶



در هم شکستن برنامه های مصلحان توطئه می چینند و از هیچ جنایتی روی گردان نیستند. \*\*\*آیه بعد به منطق پوشالی آنها که در هر زمانی برای اثبات برتری خود متوسل می شدند و به اغفال عوام می پرداختند اشاره کرده، می گوید: "و آنها گفتند ما از همه ثروتمندتر و پراولادتریم" (وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا).

خداوند به ما محبت دارد هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده، و هم نیروی انسانی بسیار، و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیت ما در نزد او است" و ما (نور چشمی ها) هرگز مجازات نخواهیم شد!" (وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ).

مگر خداوند عزیز کرده های خود را هم مجازات می کند؟! اگر ما مطرود در گاه او بودیم این همه نعمت چرا به ما می داد؟! خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست! بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله "و ما نحن بمعذبين" دلیل بر آن است که آنها بطور کلی منکر قیامت و عذاب بودند. ولی آیات بعد نشان می دهد که این جمله ناظر به این معنا نیست، بلکه منظورشان این بوده که آنها به دلیل ثروتشان مقرب در گاه خدایند. \*\*\*آیه بعد این منطق پوشالی و عوام فریبانه را به عالیتین وجهی پاسخ می دهد و در هم می کوبد، روی سخن را به پیامبر ص کرده، می فرماید: "به آنها بگو پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد، و برای هر کس بخواهد سخت می گیرد" (و این ها همه طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ)).

بنا بر این هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت، و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد<sup>۱</sup> اما اکثر مردم از این واقعیت بی‌خبرند<sup>۲</sup> (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

البته اکثریت ناآگاه و بیخبر چنین هستند و گرنه این مساله برای آگاهان واضح و روشن است. \*\*\*سپس با صراحت بیشتری همین معنی را تعقیب کرده، می‌گوید: "هرگز چنان نیست که اموال و اولادتان شما را نزد ما مقرب سازد"<sup>۳</sup> (وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ) (۱).

این اشتباه بزرگی است که دامنگیر گروهی از عوام شده است که تصور می‌کنند آنها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند مغضوب و مطرود در گاه خدا هستند و آنها که در رفاه نعمت غوطه‌ورند محبوب و مقبول او می‌باشند.

چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می‌شوند و به برترین مقامات می‌رسند، و چه بسیار افراد متمعی که اموال و ثروتشان بالای جانشان و مقدمه مجازاتشان است.

مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صریحا نمی‌گوید: إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ<sup>۴</sup> "اموال فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است".

این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای

ص: ۱۰۸

---

۱-۱) "زلفی" و "زلفه" به معنی مقام و منزلت و منزلگاه آمده است (مفردات راغب) و به همین دلیل منازل شب را زلف اللیل گویند-تعبیر به "التي" به خاطر آن است که در بسیاری از موارد ضمیر مفرد مؤنث به جمع مکسر بر می‌گردد، بنا بر این در این جا نیازی به تقدیر نیست.

زندگی بر دارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان هرگز معیار ارزش معنوی انسانها در پیشگاه خدا نمی شود.

سپس به معیار اصلی ارزشهای انسانها و آنچه مایه تقرب به درگاه خدا می شود پرداخته (به صورت یک استثنای منفصل) می گوید: "مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها در برابر اعمالشان پاداش مضاعف است، و در غرفه های بهشتی در نهایت امنیت به سر می برند" (إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ) (۱).

بنا بر این تمام معیارها به این دو امر باز می گردد "ایمان" و عمل "صالح" از هر کس و در هر زمان و در هر مکان، و از هر قشر و هر گروه، و تفاوت انسانها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آنها است، و جز این چیز دیگری نیست.

حتی علم دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر توأم با این دو معیار نباشد به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی افزاید.

اینجا است که قرآن با صراحت بی نظیرش قلم بطلان بر تمام پندارهای انحرافی و خرافی در زمینه عوامل قرب به پروردگار، و ارزش وجودی انسان کشیده، و معیار اصیل را در دو چیز خلاصه کرده که همه انسانها قدرت بر تحصیل آن را دارند، و امکانات و محرومیت های مادی در آن مؤثر نیست.

آری اموال و اولاد نیز اگر در این مسیر قرار گیرند به همین صبغه الهی در می آیند و رنگ ایمان و عمل صالح می پذیرند، و مایه قرب خدا می شوند، اما اموال و اولادی که انسان را از خدا دور سازند و همچون بتی مورد پرستش قرار گیرند و مایه فساد و افساد گردند آتش گیره های جهنمند، و به گفته قرآن: دشمن جان انسان و دشمن سعادت او هستند:

ص: ۱۰۹

---

۱-۱) تعبیر به "جزاء الضعف" از قبیل اضافه موصوف به صفت است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ فَآخِذُوا بِهَبْوَةٍ﴾: "ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آنها بر حذر باشید!" (تغابن-۱۴).

ضمنا چنان که قبلا نیز اشاره کرده ایم "ضعف" تنها به معنی "دو چندان" نیست، بلکه به معنی "چند برابر" آمده است، و در آیه مورد بحث به همین معنی است، زیرا می دانیم پادشاه هر کار نیک در نزد خدا حد اقل ده برابر است، مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (انعام-۱۶۰) و گاه به مراتب از این هم فراتر می رود.

"غرفات" جمع "غرفه" به معنی حجره هایی است در طبقه بالا قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر، و هم از آفات به دور است، به همین دلیل این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است.

این لغت در اصل از ماده "غرف" (بر وزن برف) به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است.

تعبیر به آمنون (کسانی که در امنیت به سر می برند) در مورد بهشتیان تعبیر بسیار جامعی است که آرامش روح و جسم آنها را از هر نظر منعکس می کند، چرا که نه ترس فنا و زوال و مرگ دارند، و نه ترس هجوم دشمن، و نه بیماری و آفت و اندوه، و نه حتی ترس از ترس! و نعمتی برتر از این نیست که انسان از هر نظر در امنیت به سر برد، همان گونه که بلائی بدتر از ناامنی در جنبه های مختلف زندگی وجود ندارد. \*\*\* و در آیه بعد گروه مقابل آنها را توصیف کرده و می گوید: "اما آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش و کوشش می کنند، نه خود ایمان دارند و نه اجازه می دهند دیگران در راه حق گام نهند، در حالی که چنین می پندارند که می توانند از چنگال قدرت ما فرار کنند، آنها در عذاب دردناک روز قیامت احضار می شوند"

(وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ).

آنها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفرات خود به تکذیب انبیاء پرداخته اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می کردند از چنگال عذاب الهی می گریزند، ولی همگی به فرمان خدا در دل آتش سوزان دوزخ احضار می شوند.

جمله "أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ" چون سخنی از زمان آینده در آن نیست، ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که با مال و اولاد برای خود ساخته اند؟! این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر فوق به خاطر آن باشد که این وعده الهی چنان مسلم است که گویی الان در آن قرار دارند، همان گونه که در جمله "فَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمُونُونَ" آمده است.

تعبیر به "مُعَاجِزِينَ" به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته اند به معنی این است که آنها چنین می پندارند که می توانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند، در حالی که این پنداری باطل و بی اساس است (۱).

\*\*\*

#### نکته ها:

ارزیابی ارزشها!

مساله مهم در زندگانی فرد و جامعه ها مساله معیارهای سنجش، و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است.

زیرا تمام حرکتها در زندگی فرد و جمع از همین نظام ارزشی سرچشمه

ص: ۱۱۱

---

۱- (۱) "لسان العرب" و "مفردات راغب" معاجزین را به معنی "ظانین انهم يعجزون الله" تفسیر کرده اند و در حقیقت شبیه تعبیر "يخادعون الله و رسوله" که در آیه ۹ سوره بقره است، زیرا باب مفاعله گاه به این معنا می آید.

می گیرد، و برای آفریدن این ارزشها است.

اشتباه یک قوم و ملت در این مساله، و روی آوردن به ارزشهای خیالی و بی اساس، کافی است که تاریخ آنها را به تباهی بکشد، و درک ارزشهای واقعی و معیارهای راستین محکم ترین زیربنای کاخ سعادت آنها است.

دنیا پرستان مغرور ارزش را تنها منحصر در مال و قدرتهای مادی و نفرات خود می دانند، حتی معیار شخصیت در پیشگاه خدا را در این چهار چوب تصور می کنند، چنان که در آیات فوق نمونه ای از آن دیدیم، و نمونه های فراوان دیگری از آن در قرآن مجید به چشم می خورد.

۱- فرعون جبار و زر و زورپرست به اطرافیانش می گوید: من باور نمی کنم موسی از طرف خدا باشد اگر راست می گوید پس چرا دست بند طلا به او داده نشده است؟! "فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ" (سوره زخرف آیه ۵۳).

او حتی نداشتن چنین زر و زیوری را دلیل بر پستی مقام موسی می شمرد و می گوید: (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ) (سوره زخرف آیه ۵۲).

۲- مشرکان عصر پیامبر ص از اینکه قرآن به مرد تهیدستی نازل شده تعجب می کردند، و می گفتند "لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ": "چرا این قرآن بر شخصیت بزرگ و مرد ثروتمندی از سرزمین مکه یا طائف نازل نشده است؟! (زخرف آیه ۳۱).

۳- بنی اسرائیل به "اشموئیل" پیغمبر زمانشان در مورد انتخاب "طالوت" به فرماندهی لشکر ایراد کردند، و گفتند: "نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْت سَعَةً مِنَ الْمَالِ": "ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم، چرا که از دودمان معروفیم، بعلاوه طالوت ثروتی ندارد؟! (سوره بقره ۲۴۷).

۴- مشرکان ثروتمند قوم نوح به او ایراد کردند "چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته اند؟! او منظورشان از پستی، نداشتن مال و ثروت بود!

"قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَمَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ": "آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که اراذل به تو ایمان آورده اند؟! (سوره شعراء آیه ۱۱۱).

۵- همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبر اسلام ص کردند که از چه رو اطراف تو را پا برهنه ها گرفته اند؟ ما حتی از بوی بدن اینها ناراحت می شویم، اگر آنها را از خود برانی ما در کنار توایم، قرآن در سوره کهف سخت به آنها می تازد، با شدیدترین لحنی آنها را تهدید می کند، و به پیامبر ص دستور می دهد: تو باید با مردانی همنشین باشی که هر چند تهدیدستند اما قلبشان مملو از عشق خدا است و صبح و شام رو به درگاه خدا می آورند، و جز او کسی را نمی خواهند، ای پیامبر ص با اینها باش و هرگز روی از اینها مگردان " وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ " (کهف-۲۸).

روی این جهات نخستین و مهمترین گام اصلاحی انبیاء در هم شکستن این چارچوبه های ارزشی دروغین بود، آنها با تعلیماتشان این معیارهای غلط را در هم ریختند، و ارزشهای اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با یک "انقلاب فرهنگی" محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت قبیله و فامیل به تقوا و ایمان و عمل صالح مبدل ساختند.

نمونه آن را در آیات مورد بحث خواندیم که بعد از کشیدن خط بطلان بر "اموال" و "اولاد" به عنوان یک وسیله تقرب در پیشگاه الهی و گفتن و "مَمَّا اَمْوَالِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ بِالَّتِي تَقْرَبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ" بلافاصله ارزش اصیل را با جمله " اِلَّا مَنْ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا " جانشین آن می کند.

آیه شریفه: " اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ " که به صورت یک شعار اسلامی درآمده، بعد از نفی ارزشهای وابسته به قبیله و عشیره بیانگر همین انقلاب فکری و ارزشی است.

طبق این آیه (سوره حجرات-۱۳) هیچ چیز جز تقوا، ایمان توأم با احساس مسئولیت و پاکی عمل، معیار ارزیابی شخصیت انسانها و قربشان در درگاه خدا نیست، و هر کس از این معیار اصیل سهم بیشتری دارد مقرب تر و گرامی تر است.

جالب اینکه در محیط عربستان قبل از آنکه تعلیمات حیاتبخش اسلام و قرآن ظهور کند بر اثر حاکمیت نظام ارزشی زر و زور محصول آن محیط مشتی غارتگر و زورگو همچون "ابو سفیانها" و "ابو جهلهها" و "ابو لهبها" بود.

اما از همان محیط بعد از انقلاب نظام ارزشی "سلمانها" و "بوذرها" و "مقدادها" و "عمار یاسرها" برخاستند.

جالب اینکه قرآن مجید در سوره "زخرف" بعد از ذکر آیاتی که در فوق به آن اشاره کردیم، می گوید: "نه تنها زرق و برق مادی دلیل بر شخصیت نیست بلکه اگر مفاسدی از این رهگذر به وجود نمی آمد ما برای کافران خانه هایی قرار می دادیم که سقفهایش از نقره و پله ها و نردبانهای (گرانقیمتی) داشته باشد که به وسیله آن به طبقات بالا-روند، و برای اطاقهای آنها درهایی (پر زرق و برق) و تختهایی (زیبا) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند، و هر گونه زیوری را در اختیار آنها می گذاردیم، ولی اینها همه متاع زندگی دنیا است و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است" (وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُظَاهِرَ مِنْ فِضَّةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ - وَإِيبُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ - وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذِكِّكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ) (زخرف آیات ۳۳-۳۴-۳۵).

اینها همه برای این است که ارزشهای دروغین جای ارزشهای واقعی انسانی را نگیرد.

\*\*\*



اشاره

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَ هَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعاً وَ لَا ضَرّاً وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲)

ترجمه:

۳۹- بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می سازد، و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.

۴۰- به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها را محشور می کند، سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینها شما را پرستش می کردند؟!

۴۱- آنها می گویند: منزهی (از این نسبت‌های ناروا) تنها تو ولی ما هستی نه آنها، (آنان ما را نمی پرستیدند) بلکه جن را پرستش می کردند، و اکثرشان به آنها ایمان داشتند!

۴۲- امروز هیچیک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست و به ظالمان می گوئیم بچشید عذاب آتشی را که تکذیب می کردید!

### تفسیر:

بیزاری معبودان از عابدان

بار دیگر در این آیات به پاسخ گفتار آنها که اموال و اولاد خود را دلیل بر قرب خویش در درگاه خداوند می پنداشتند باز می گردد، و به عنوان تاکید می گوید: "بگو پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده یا محدود می کند" (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ).

سپس می افزاید: "آنچه را در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است" (وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

گرچه محتوای این آیه تاکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد:

نخست اینکه آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود در حالی که تعبیر به "عباد" (بندگان) در آیه مورد بحث نشان می دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان گاه روزی را گسترده می کند- آنجا که صلاح مؤمن باشد- و گاه روزی را تنگ و محدود می سازد- آنجا که مصلحتش ایجاب کند، و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیزی نمی تواند باشد.

ص: ۱۱۶

دیگر اینکه آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را در باره دو گروه مختلف بیان می کرد در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است.

به علاوه آنچه در آغاز این آیه آمده در حقیقت مقدمه ای است برای آنچه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است.

جمله " فَهُوَ يُخْلِفُهُ " (او جایش را پر می کند) تعبیر جالبی است که نشان می دهد آنچه در راه خدا انفاق گردد در حقیقت یک تجارت پر سود است، چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته، و می دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می گیرد رعایت برابری و مساوات نمی کند بلکه چند برابر و گاه صد چندان می کند.

البته این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن که در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاقها را به نحو احسن پر می کند.

جمله " هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ " (او بهترین روزی دهندگان است) معنای گسترده ای دارد و از ابعاد مختلف قابل دقت است.

او از همه روزی دهندگان بهتر است به خاطر اینکه می داند چه چیز ببخشد و چه اندازه روزی دهد که مایه فساد و تباهی نگردد، چرا که به همه چیز عالم است.

او هر چه بخواهد می تواند اعطاء کند چرا که به هر چیز قادر است.

او در برابر آنچه می بخشد پاداش و جزائی نمی خواهد چرا که غنی بالذات است.

او حتی بدون درخواست می دهد چرا که از همه چیز با خبر است و حکیم است.

بلکه در حقیقت هیچکس جز او "روزی دهنده" نیست، چرا که هر کس هر چه دارد از او است و هر کس چیزی به دیگری می دهد "واسطه انتقال روزی" است، نه روزی دهنده.

این نکته نیز قابل دقت است که او در برابر اموال "فانی" نعمتهای "باقی" می دهد، و در مقابل "قلیل" "کثیر" می بخشد. \*\*\* و از آنجا که این گروه از ثروتمندان ظالم و طاغی در زمره مشرکان بودند و ادعا می کردند که ما فرشتگان را می پرستیم و آنها شفیعان ما در قیامت هستند، قرآن به پاسخ این ادعای بی اساس نیز پرداخته چنین می گوید: "به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها-چه عبادت کنندگان و چه عبادت شوندگان- را محشور می کند، سپس فرشتگان را مخاطب ساخته می گوید: آیا اینها شما را عبادت می کردند؟! (وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ).

بدیهی است این سؤال سؤالی نیست که مجهولی را برای ذات پاک خداوند کشف کند چرا که او به همه چیز عالم است، هدف این است از بیان فرشتگان حقایق گفته شود، تا این گروه عبادت کننده سرافکنده و شرمنده شوند، و بدانند آنها از عمل اینها کاملاً بیزارند، و برای همیشه مایوس شوند.

ذکر "ملائکه" از میان تمام معبودهایی که مشرکان داشتند، یا به خاطر آن است که فرشتگان شریف ترین مخلوقی بودند که آنها پرستش می کردند، جایی که از آنها در قیامت شفاعتی حاصل نشود از یک مشت سنگ و چوب یا جن و شیاطین چه می تواند حاصل شود؟! یا از این نظر است که بت پرستان سنگ و چوبها را مظهر و سمبل موجودات علوی (فرشتگان و ارواح انبیاء) می دانستند، و به این عنوان آنها را پرستش

می کردند، چنان که در تاریخچه بت پرستی در میان قوم عرب آمده است که "عمرو بن لحي" (۱) در سفری که به شام رفته بود جمعی را در حال بت پرستی دید از آنها در این باره سؤال کرد گفتند اینها خدایانی هستند که به شکل موجودات علوی ساخته ایم، از آنها یاری می جوئیم، و به وسیله آنها تقاضای باران می کنیم! عمرو بن لحي این عمل را پسندید و از آنها پیروی کرد، و بتی همراه خود برای حجاز به سوغات آورد، و از آن زمان بت پرستی آغاز شد، و گسترش یافت تا اینکه اسلام آمد و آن را ریشه کن ساخت (۲). \*\*\* اکنون ببینیم "فرشتگان" در پاسخ سؤال پروردگار چه می گویند؟ آنها جامعترین و مؤدبانه ترین پاسخ را انتخاب کرده چنین "عرض می کنند: منزهی تو ای پروردگار از این نسبتهای ناروا که به ساحت مقدست داده اند" (قَالُوا سُبْحَانَكَ).

ما به هیچوجه با این گروه ارتباط نداشته ایم، "تنها تو ولی ما هستی نه آنها" (أَنْتَ وَآلِنَا مِنْ دُونِهِمْ).

"آنها ما را پرستش نمی کردند، بلکه جن را می پرستیدند و اکثرشان به جنیان ایمان داشتند" (بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ).

در اینکه مفهوم پاسخ فرشتگان چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، و هر یک تفسیری برای آن کرده اند، اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که منظور از "جن" شیطان و سایر موجودات خبیثی است که بت پرستان را به

ص: ۱۱۹

---

۱-۱) عمرو بن لحي از سرشناسان مکه بود (لحي به ضم لام و فتح حاء و تشدید یاء).

۲-۲) تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۲ صفحه ۱۴۰ (ذیل آیه مورد بحث) - در سیره "ابن هشام" همین معنی با تفاوت مختصری آمده است، و در آنجا می خوانیم که او بت "هبل" را از شام با خود آورد (سیره ابن هشام جلد ۱ صفحه ۷۹).

این عمل تشویق می کردند، و آن را در نظرشان زینت می دادند، بنا بر این مراد از عبادت جن همان اطاعت و پیروی از فرمان و پذیرش وسوسه های آنها است.

فرشتگان ضمن اظهار تنفر و بیزاری و اعلام عدم رضایت به این کار می گویند عامل اصلی این فساد شیاطین بودند هر چند ظاهراً ما را پرستش می کردند، باید چهره واقعی این کار را برملا کرد.

و به این ترتیب عبادت کنندگان را به تمام معنی از خود می رانند و نومید می کنند.

نظیر این معنی را در سوره "یونس" نیز داشتیم آنجا که می فرماید: **وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَيَذَرُوكُمْ بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَارٌ تَعْبُدُونَ**: "به خاطر بیاور آن روز را که همه آنها را جمع می کنیم سپس به مشرکان می گوئیم شما و معبودهایتان در جای خود باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود) سپس آنها را از هم جدا می کنیم، و معبودهایشان به آنها می گویند: شما هرگز ما را عبادت نمی کردید!" (یونس-۲۸).

یعنی شما در حقیقت هوا و هوسها و اوهام و پندارهای خویش را می پرستیدید نه ما را، و از این گذشته این عبادت شما نه به امر و فرمان ما بود و نه به رضایت ما، و عبادتی که چنین باشد در حقیقت عبادت نیست. \*\*\*به این ترتیب امید مشرکان در آن روز به نومیدی کامل تبدیل می شود و به وضوح این حقیقت برای آنها روشن می گردد که معبودان آنها کوچکترین گرهی از کارشان نخواهند گشود، بلکه از آنان متنفر و بیزارند.

لذا در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری پر معنی می گوید: "امروز هیچیک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست" (فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا).

بنا بر این نه فرشتگان که ظاهراً معبود آنها بودند می توانند شفاعتی کنند، و نه آنها نسبت به یکدیگر می توانند کمکی انجام دهند.

"اینجاست که به این ظالمان می گوئیم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید" (و نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ).

این نخستین بار نیست که قرآن از مشرکان تعبیر به "ظالم" و ستمگر می کند، بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن از "کفر" تعبیر به "ظلم" یا از "کافران و مشرکان" تعبیر به "ظالمان" شده است، چرا که قبل از هر چیز بر خود ستم می کنند که تاج پرافتخار عبودیت پروردگار را از سر برداشته، و طوق بندگی خفت بار بتها را بر گردن می نهند، و همه حیثیت و شخصیت و سرنوشت خود را بر باد می دهند.

در حقیقت آنها در روز قیامت هم مجازات شرک خود را می بینند، و هم مجازات انکار معاد را، و در جمله "و نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ" هر دو معنی جمع است.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- انفاق مایه فزونی است نه کمبود**

تعبیری که در آیات فوق در مورد انفاق خواندیم که فرمود هر چیزی را که در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را پر می کند تعبیری است بسیار پر معنی.

اولاً: از این نظر که "شیء" به معنی وسیع کلمه، تمام انواع انفاقها را اعم از مادی و معنوی، کوچک و بزرگ، به هر انسان نیازمند اعم از صغیر و کبیر، همه را شامل می شود، مهم اینست که انسان از سرمایه های موجود خود در راه

ص: ۱۲۱

خدا ببخشد به هر کیفیت و به هر کمیت باشد.

ثانیا: انفاق را از مفهوم فنا بیرون می آورد، و رنگ بقا به آن می دهد، چرا که خداوند تضمین کرده با مواهب مادی و معنوی خود که چندین برابر و گاه هزاران برابر - و حد اقل ده برابر است - جای آن را پر کند، و به این ترتیب شخص انفاق کننده هنگامی که با این روحیه و این عقیده به میدان می آید دست و دل بازتری خواهد داشت، او هرگز احساس کمبود و فکر فقر به مغز خود راه نمی دهد، بلکه خدا را شکر می گوید که او را موفق به چنین تجارت پرسودی کرده است.

همان تعبیری که قرآن مجید در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره صف فرموده است: ﴿إِنَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ - تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: "ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارت پرسودی که از عذاب دردناک رهائتان می بخشد راهنمایی بنمایم؟ - ایمان به خدا و پیامبرش بیاورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما بهتر است اگر می دانستید".

در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم که فرمود:

ینادی مناد کل ليله لدوا للموت! و ینادی مناد ابنوا للخراب! و ینادی مناد اللهم هب للمنفق خلفا.

و ینادی مناد اللهم هب للممسك تلفا! و ینادی مناد ليت الناس لم يخلقوا.

و ینادی مناد ليتهم اذ خلقوا فكروا فيما له خلقوا!:

"در هر شب منادی آسمانی ندا می دهد بزائید برای مردن! و منادی دیگری ندا می دهد بنا کنید برای ویرانی!



و منادی ندا می دهد خداوندا! برای آنها که انفاق می کنند عوضی قرار ده.

و منادی دیگری ندا می کند خداوندا! برای آنها که امساک می کنند تلفی قرار ده! و منادی دیگری می گوید: ای کاش مردم آفریده نمی شدند! و منادی دیگری صدا می زند ای کاش اکنون که آفریده شدند، اندیشه می کردند که برای چه آفریده شده اند؟! (۱).

(منظور از این منادیهها که ندا می دهند فرشتگانند که به فرمان خدا تدبیر امور این عالم می کنند).

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقه!

"کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود" (۲).

همین معنی از امام باقر ع و امام صادق ع نیز نقل شده است.

اما مساله مهم اینست که انفاق از اموال حلال و مشروع باشد که خدا غیر آن را قبول نمی کند و برکت نمی دهد.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: شخصی خدمتش عرض کرد دو آیه در قرآن است که هر چه من به سراغ آن می روم آن را نمی یابم (و به محتوای آن نمی رسم).

امام فرمود کدام آیه است.

عرض کرد نخست این سخن خداوند بزرگ است که می گوید: اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: "مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم" من خدا را می خوانم

ص: ۱۲۳

---

۱-۱) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۳۴۰.

اما دعایم مستجاب نمی شود! فرمود: آیا فکر می کنی خداوند عز و جل وعده خود را تخلف کرده؟.

عرض کرد نه.

فرمود پس علت آن چیست؟ عرض کرد نمی دانم.

فرمود ولی من به تو خبر می دهم:

من اطاع الله عز و جل فیما امره من دعائه من جهة الدعاء اجابه: "کسی که اطاعت خداوند متعال کند در آنچه امر به دعا کرده و جهت دعا را در آن رعایت کند اجابت خواهد کرد.

عرض کرد: جهت دعا چیست؟ فرمود نخست حمد خدا می کنی، و نعمت او را یادآور می شوی، سپس شکر می کنی بعد درود بر پیامبر ص می فرستی، سپس گناهانت را به خاطر می آوری اقرار می کنی و از آنها به خدا پناه میبری، و توبه می نمایی، اینست جهت دعا! سپس فرمود: آیه دیگر کدام است؟ عرض کرد: این آیه است که می فرماید: **وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** اما من در راه خدا انفاق می کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند عائد من نمی شود! امام ع فرمود: فکر می کنی خداوند از وعده خود تخلف کرده؟! عرض کرد: نه.

فرمود: پس چرا چنین است؟ عرض کرد نمی دانم.

فرمود:

لو ان احدكم اکتسب المال من حله، و انفقه فی حله، لم ینفق درهما الا - اخلف علیه: "اگر کسی از شما مال حلالی به دست آورد و در راه حلال انفاق کند هیچ درهمی را انفاق نمی کند مگر اینکه خدا عوضش را به او

ص: ۱۲۴

## ۲- اموال خود را بیمه الهی کنید:

یکی از مفسران در اینجا تحلیل جالبی دارد می گوید:

عجب این است که تاجر هنگامی که بداند یکی از اموالش در معرض تلف است حاضر است آن را حتی به صورت نسبه بفروشد، هر چند طرف فقیر باشد، می گوید: این بهتر از این است که بگذارم و نابود شود.

و اگر تاجری در چنین شرایطی اقدام به فروش اموالش نکند تا نابود شود او را "خطا کار" می شمرند! و اگر در چنین شرایطی خریدار سرمایه داری پیدا شود و به او بفروشد او را "بی عقل" معرفی می کنند.

و اگر علاوه بر همه اینها خریدار با داشتن تمکن مالی همه گونه وثیقه بسپارد و سند قابل اطمینانی نیز بنویسد در عین حال به او بفروشد "دیوانه" اش می خوانند! ولی تعجب در این است که همه ما این کارها را انجام می دهیم و هیچکس آن را جنون نمی شمرد! زیرا تمام اموال ما قطعاً در معرض زوال است و خواه ناخواه از دست ما بیرون خواهد رفت، و انفاق کردن در راه خدا یک نوع وام دادن به او است، و ضامنی بسیار معتبر یعنی خداوند بزرگ فرموده: **وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ**: "هر چه را انفاق کنید عوضش را می دهد" و در عین حال املاک خود را نزد ما گروگان گذاشته، چرا که هر چه در دست انسان است عاریتی از ناحیه اوست (و محکمترین سندها از کتب آسمانی در این زمینه در اختیار ما نهاده).

اما با همه اینها بسیاری از ما اموال خود را انفاق نمی کنیم و می گذاریم

ص: ۱۲۵

از دستمان برود، نه اجرای داریم و نه شکری (۱).

\*\*\*

### ۳- وسعت مفهوم "انفاق"

برای اینکه بدانیم مفهوم "انفاق" تا چه حد در اسلام گسترده است کافی است حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم:

پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

كل معروف صدقه، و ما انفق الرجل على نفسه و اهله كتب له صدقه، و ما وقى به الرجل عرضه فهو صدقه، و ما انفق الرجل من نفقه فعلى الله خلفها، الا ما كان من نفقه في بنیان او معصيه:

"هر کار نیکی به هر صورت باشد صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می شود (و منحصر به انفاقهای مالی نیست).

و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می کند صدقه نوشته می شود.

و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می کند صدقه محسوب می گردد.

و آنچه را انسان در راه خدا انفاق می کند عوض آن را به او خواهد داد مگر چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه!) یا در راه معصیت صرف گردد" (۲).

استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

\*\*\*

ص: ۱۲۶

---

۱- ۱) تفسیر "فخر رازی" جلد ۲۵ صفحه ۲۶۳ (ذیل آیات مورد بحث).

۲- ۲) تفسیر "قرطبی" جلد ۶ صفحه ۵۳۸۹ (ذیل آیه مورد بحث).

اشاره

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ مِمَّا قَالُوا وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتٌ مِّنَ السَّمَاءِ لَكُنَّا مِنَ الَّذِينَ لَمَّ جَاءَهُمُ الْغَمُّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳) وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)

ترجمه:

۴۳- هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده شود می گویند او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان پرستش می کردند باز دارد، و می گویند:

این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست، و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این فقط یک سحر آشکار است! ۴۴- ما (قبلا-) چیزی از کتب آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند) و قبل از تو هیچ پیامبری (نیز) برای آنها نفرستادیم.

۴۵- کسانی که پیش از آنها بودند (نیز آیات الهی را) تکذیب کردند در حالی که اینها به یک دهم (از قدرت و نیروی آنان) نمی رسند، (آری) آنها رسولان مرا تکذیب کردند و بین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟!

### تفسیر:

با کدام منطق آیات ما را انکار می کنند؟

آیات گذشته از وضع مشرکان و افراد بی ایمان در قیامت سخن می گفت، آیات مورد بحث بار دیگر به وضع آنها در این دنیا پرداخته عکس العمل آنان را در برابر شنیدن قرآن بازگو می کند، تا روشن شود آن سرنوشت شوم در قیامت معلول این موضعگیری غلط در مقابل آیات الهی در دنیا است.

نخست می گوید: "هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده می شود می گویند این مرد فقط می خواهد شما را از آنچه نیاکانتان پرستش می کردند باز دارد" (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصِيدَكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ).

این نخستین عکس العمل آنها در برابر این "آیات بینات" است که به منظور تحریک حس عصیبت در این قوم متعصب مطرح می کردند.

مخصوصاً تعبیر به "آبائکم" (پدران شما) به جای "آبائنا" (پدران ما) بیشتر برای همین منظور است که به آن قوم متعصب حالی کنند میراث نیاکان شما در خطر است، پاخیزید و دست این مرد را از آن کوتاه کنید! تعبیر ما هَذَا إِلَّا رَجُلٌ... از دو نظر برای تحقیر پیامبر بوده است، یکی کلمه هَذَا (این) و دیگری رَجُل (مردی) به صورت نکره، در حالی که همه آنها پیامبر ص را به خوبی و با سوابق روشن می شناختند.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن، "آیات" را توصیف به "بینات" می کند، یعنی دلایل حقایقتش همراه خود آن است، و آنجا که عیان است نیاز

به بیان ندارد.

سپس دومین گفتاری را که برای ابطال دعوت پیامبر ص مطرح می ساختند بیان می کند می فرماید: "آنها می گویند این (قرآن) جز دروغ بزرگی که به خدا بسته شده چیز دیگری نیست" (! وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ ).

"افک" (بر وزن فکر) چنان که قبلا هم گفته ایم به معنی هر چیزی است که از صورت اصلی دگرگون شود، لذا بادهای مخالف را "مؤتفکات" می گویند، سپس به دروغ و تهمت و هر سخن خلافی "افک" گفته شده ولی به گفته بعضی "افک" به دروغهای بزرگ گفته می شود.

با اینکه تعبیر به "افک" برای متهم ساختن پیامبر ص به دروغ کافی بود ولی آنها با کلمه "مفتري" آن را تاکید می کردند، بی آنکه هیچ دلیلی بر این ادعای خویش داشته باشند.

و بالاخره سومین اتهامی را که به پیامبر ص بستند تهمت "سحر" بود، چنان که در پایان آیه مورد بحث می خوانیم "کسانی که کافر شدند هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست" (! وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ).

عجب اینکه این گروه گمراه هر سه تهمت خود را با صریحترین تاکید که همان حصر است بیان می کردند، یک جا می گفتند این فقط سحر است جای دیگر می گفتند: این فقط دروغ است، و بالاخره در جای سوم می گفتند: او فقط می خواهد شما را از معبودهای نیاکان باز دارد.

البته این سه نسبت ناروا با هم تضادی ندارد- هر چند آنها از کلام ضد و نقیض ابا نداشتند- بنا بر این دلیلی ندارد که طبق گفته بعضی از مفسران ما هر یک از این تهمتها را به گروهی از کافران نسبت دهیم.

این نکته نیز قابل توجه است که در مرتبه اول و دوم قرآن جمله:

ص: ۱۲۹

قالوا را به کار برده، اما در مرحله سوم بجای آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا آورده است اشاره به اینکه همه این بدبختیها ناشی از کفر و انکار حق و دشمنی با حقیقت است، و گرنه چگونه ممکن است انسان بدون هیچ دلیل اینهمه تهمت را پشت سر هم به مردی که دلائل حقانیت از سخنش، عملش و سابقه اش روشن است نثار کند؟! گویا آنها با این تهمت‌های سه گانه برنامه حساب شده ای را در مبارزه با پیامبر ص تعقیب می کردند از یک سو می دیدند که آئین نوینی است و جاذبه دارد.

از سوی دیگر تهدیدهای پیامبر ص به عذاب الهی در دنیا و آخرت خواه ناخواه گروهی را متوحش می ساخت.

از سوی سوم معجزات پیامبر ص خواه ناخواه در نفوس توده مردم اثر داشت.

آنها برای خنثی کردن هر یک از این موضوعات سه گانه تدبیری اندیشیده بودند در برابر این آئین نوین مساله حفظ میراث گذشتگان را پیش می کشیدند، در حالی که گذشتگان آنها به گفته قرآن مصداق لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ (چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند) بودند (بقره-۱۷۰).

گاهی ندارد که مردم را از چنین رسومات خرافی که میراث جاهلان ابله است باز دارد.

و در برابر تهدیدهای پیامبر ص به عذاب الهی مساله دروغگویی را مطرح ساخته بودند تا توده های مردم را آرام سازند.

و در برابر معجزات، تهمت "سحر" را مطرح می کردند، تا آن را به این وسیله توجیه کرده، مردم را از گرایش به آن باز دارند.

ولی چنان که می دانیم و تاریخ اسلام گواه آن است هیچیک از این وسوسه های شیطانی مؤثر نیفتاد، و سرانجام مردم فوج فوج وارد این آئین پاک شدند.

\*\*\*



قرآن در آیه بعد بر تمام ادعاهای آنها خط بطلان می کشد، هر چند ناگفته بطلانش روشن است، تمام ادعاهای واهی آنها را با یک "جمله پاسخ می دهد، می گوید " ما قبلا چیزی از کتابهای آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند و بر اساس آن به انکار دعوت تو بپردازند، و قبل از تو هیچ پیامبری برای آنها نیز نفرستادیم " ( وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ).

اشاره به اینکه این ادعاها از کسی قابل طرح است که قبلا پیامبری به سراغ او آمده و کتاب آسمانی برای او آورده و محتوای دعوت تازه را با آن مخالف می بیند و به تکذیب برمی خیزد، گاه می گوید آئین نیاکانتان از دست نرود، و گاه می گوید این دعوت جدید دروغ است، و گاه آورنده اش را ساحر می خواند.

اما کسی که تنها به اتکاء فکر خود-بدون هیچگونه وحی آسمانی- و با نداشتن بهره ای از علم، خرافاتی به هم بافته حق ندارد چنین قضاوت کند.

از این آیه ضمنا این نکته استفاده می شود که انسان تنها به نیروی عقل خویش نمی تواند راه پر نشیب و فراز زندگی را طی کند، بلکه باید از نیروی وحی مدد گیرد و با کمک خضر رسالت گام بردارد و گر نه ظلمات است که باید از خطر گمراهی بترسد. \*\*\*در آخرین آیه مورد بحث این گروه سرکش را با بیانی مؤثر و گویا مورد تهدید قرار داده، چنین می گوید: "کسانی که قبل از اینها بودند نیز آیات الهی را تکذیب کردند" ( وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ).

"در حالی که اینها از نظر قوت و قدرت حتی به یک دهم آنچه به اقوام پیشین دادیم نمی رسند" ( وَ مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ ).

اما ببینید سرنوشت آنها به کجا رسید؟ آری "آنها رسولان مرا تکذیب

کردند، بنگرید مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟! (فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

شهرهای ویران شده آنها در زیر ضربات کوبنده مجازات الهی در نزدیکی شما و در مسیرتان به سوی شام قرار دارد، آنها را آئینه عبرت بگیرید، و پندهای لازم را از زبان این ویرانه ها بشنوید، و سرنوشت خود را بر آن قیاس کنید که نه سنت الهی تغییر پذیر است و نه شما از آنها برترید! "معشار" از ماده "عشر" و به همان معنی است (یک دهم).

بعضی آن را به معنی "عشر عشر" یعنی یک صدم گرفته اند، ولی بیشتر کتب لغت و تفاسیر همان معنی اول را ذکر کرده اند، ولی به هر حال اینگونه اعداد جنبه تعدادی ندارد، و برای تقلیل است در مقابل عدد هفت و هفتاد و هزار و مانند آن که برای تکثیر می باشد.

بنا بر این مفهوم آیه اینست که ما گردنکشان نیرومندی را در هم کوبیدیم که اینها جزء کوچکی از قدرت آنان را ندارند! نظیر همین معنی در آیات متعدد دیگر قرآن وارد شده، از جمله در آیه ۶ سوره انعام می خوانیم: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَوْمٍ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ وَالْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ وَالْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أُنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ "آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم اقوامی که از شما نیرومندتر بودند، امکاناتی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم، بارانهای مفید پی در پی برای آنها فرستادیم، و نهرها از زیر درختان باغهای آنها جاری ساختیم، اما به هنگامی که طغیان کردند آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم و گروه دیگری بعد از آنان به وجود آوردیم".

نظیر همین معنی در آیات ۲۱ سوره مؤمن، و آیه ۹ سوره روم، نیز وارد شده است.

واژه "نکیر" از ماده "انکار" و به معنی همانست و منظور از انکار خداوند همان مجازات و عذاب او است (۱).

\*\*\*

ص: ۱۳۳

---

۱-۱) بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر این آیه داده اند، و آن اینکه منظور از جمله **وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ** این است که حتی یک دهم از آیاتی که برای اتمام حجت در اختیار مشرکان قریش قرار دادیم در اختیار اقوام پیشین نبود، هنگامی که گذشتگان را با این شدت عذاب کردیم حال مشرکان قریش که مطابق ده برابر آنها اتمام حجت شده اند روشن است، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد (بنا بر تفسیر اول از چهار ضمیری که در آیه وجود دارد ضمیر اول و دوم به کفار قریش بر می گردد، و ضمیر سوم و چهارم به مشرکان پیشین، اما بنا بر تفسیر دوم ضمیر اول به مشرکان قریش و دوم به کفار پیشین و سوم به مشرکان قریش و چهارم به کفار پیشین باز می گردد-دقت کنید).

اشاره

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶)

ترجمه:

۴۶- بگو: تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم و آن اینکه دو نفر دو نفر، یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار گیرید، این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه جنون ندارد، او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است.

تفسیر:

انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل

در این بخش از آیات و آیات آینده که بحثهای اواخر این سوره را تشکیل می دهد بار دیگر به پیامبر اسلام ص دستور می دهد که آنها را با دلائل مختلف به سوی حق دعوت کند، و از گمراهی باز دارد، و همچون بحثهای گذشته پنج بار پیامبر را مخاطب ساخته می گوید: "به آنها بگو... (قل...).

در نخستین آیه به خمیر مایه همه تحولات و دگرگونیهای اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اشاره کرده، و در جمله هایی بسیار کوتاه و پر محتوا می گوید: "به آنها بگو من تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم، و آن اینکه برای خدا قیام کنید. دو نفر، دو نفر، یا یک نفر، یک نفر، سپس اندیشه کنید" (قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا).

"این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه انحراف فکری و جنون ندارد"

( مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ )

بلکه "او فقط بیم دهنده شما است در برابر عذاب شدید الهی" (إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ).

کلمات و تعبیرات این آیه هر کدام اشاره به مطلب مهمی است که ده نکته آن را ذیلاً می آوریم:

۱- جمله "اعظکم" (شما را اندرز می دهم) در حقیقت بیانگر این واقعیت است که من خیر و صلاح شما را در این سخن در نظر می گیرم نه هیچ مسأله دیگر.

۲- تعبیر به "واحد" (تنها یک چیز) مخصوصاً با تأکید به وسیله "انما" اشاره گویایی است به این واقعیت که ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه هاست، ما دام که فکر ملتی در خواب است مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار می گیرند، اما هنگامی که افکار بیدار شد راه بر آنها بسته می شود.

۳- تعبیر به "قیام" در اینجا به معنی ایستادن روی دو پا نیست بلکه به معنی آمادگی برای انجام کار است، چرا که انسان به هنگامی که روی پای خود می ایستد آماده برای انجام برنامه های مختلف زندگی می شود، بنا بر این اندیشه کردن نیاز به آمادگی قبلی دارد، که انگیزه و حرکتی در انسان به وجود آید که با اراده و تصمیم به تفکر پردازد.

۴- تعبیر "لله" بیانگر این معنی است که قیام و آمادگی باید انگیزه الهی داشته باشد، و تفکری که از چنین انگیزه ای سرچشمه می گیرد ارزنده است، اصولاً اخلاص در کارها و حتی در اندیشیدن خمیرمایه نجات و سعادت و برکت است.

جالب اینکه ایمان به "الله" در اینجا مسلم گرفته شده بنا بر این تفکر

به خاطر مسائل دیگر است اشاره به اینکه توحید یک امر فطری است که حتی بدون اندیشه نیز روشن است.

۵- تعبیر به "مثنی و فرادی" (دو دو، یا یک یک) اشاره به این است که اندیشه و تفکر باید دور از غوغا و جنجال باشد، مردم به صورت تکفیری، یا حد اکثر دو نفر دو نفر قیام کنند، و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند، چرا که تفکر در میان جنجال و غوغا عمیق نخواهد بود، به خصوص اینکه عوامل خود خواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد خود در حضور جمع بیشتر پیدا می شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این دو تعبیر به منظور این است که افکار "فردی" و "جمعی" یعنی آمیخته با مشورت را فرا گیرد، انسان باید هم به تنهایی بیندیشد، و هم از افکار دیگران بهره گیرد که استبداد در فکر و رأی مایه تباهی است، و همفکری و تلاش برای حل مشکلات علمی به کمک یکدیگر - در آنجا که به جنجال و غوغا نکشد مطمئناً اثر بهتری دارد و شاید به همین دلیل "مثنی" بر "فرادی" مقدم داشته است.

۶- جالب اینکه قرآن در اینجا می گوید تفکروا (بیندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح "حذف متعلق" دلیل بر عموم است "یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک، و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهمتر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است:

از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بوده؟ به کجا می روم؟ و اکنون در کجا هستیم؟ ولی بعضی از مفسران معتقدند که متعلق "تفکر" در این جا جمله بعد از آن است (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ) یعنی اگر کمی تفکر کنید به خوبی در می یابید

که پیامبر ص از اتهام واهی شما در مورد جنون پاک و منزّه است.

معنی اول روشتر به نظر می رسد.

اما مسلماً از اموری که باید در آن اندیشید همین مساله نبوت و صفات برجسته ای است که در شخص پیامبر اسلام و عقل و درایت او بود بی آنکه منحصر به آن باشد.

۷- تعبیر "صاحبکم" (همنشین و دوست شما) در مورد شخص پیغمبر ص اشاره به این است که او برای شما چهره ناشناخته ای نیست، او سالیان دراز در میان شما بوده، او را به امانت و درایت و صدق و راستی شناخته اید، تا کنون نقطه ضعفی در پرونده زندگی او مشاهده نکرده اید، بنا بر این انصاف دهید اتهاماتی که به او می بندید همه بی اساس است.

۸- "جنه" به معنی جنون در اصل از ماده "جن" (بر وزن ظن) به معنی ستر و پوشش است، و از آنجا که مجنون چنان است که گویی عقلش پوشیده شده این تعبیر در باره او به کار می رود، و به هر حال نکته قابل ملاحظه اینجاست که گویا می خواهد این حقیقت را بیان کند که دعوت کننده به اندیشه و بیداری فکر چگونه ممکن است خود مجنون باشد، و همین که منادی تفکر است خود دلیل بر نهایت عقل و درایت اوست.

۹- جمله "إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ" رسالت پیامبر ص را در مساله "انذار" خلاصه می کند یعنی بیم دادن از مسئولیتها، از دادگاه و کیفر الهی، درست است که پیامبر رسالت بشارت هم دارد، ولی آنچه بیشتر انسان را وادار به حرکت می کند مساله انذار است، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز به عنوان تنها وظیفه پیامبر ص ذکر شده، مانند آیه ۹ سوره احقاف وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ "من جز انذار کننده آشکار نیستم" نظیر این معنی در سوره ص آیه ۶۵ و آیات دیگر نیز آمده است.

ص: ۱۳۷

۱۰- تعبیر "بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ" اشاره به این است که قیامت چنان نزدیک است که گویی پیش روی شما است، و به راستی در برابر عمر دنیا نیز چنین است، این تعبیر در روایات اسلامی نیز آمده است که پیامبر اکرم ص فرمود:

بعثت انا و الساعه کهاتین (و ضم ص) الوسطی و السبابه "بعثت من و قیام قیامت مانند این دو است- سپس انگشت اشاره و انگشت وسط خود را به هم چسبانید و نشان داد" (۱).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- زیر بنای همه تحولاتها**

مکتبهای مادی و کمونیستی که همیشه از ناحیه مذاهب راستین احساس خطر می کنند همیشه اصرار دارند که دعوت ادیان را دعوت به تخدیر افکار توده ها معرفی کنند، تعبیر رسوای آنها که "دین افیون توده هاست" معروف است.

همچنین استعمارگران شرق و غرب به خاطر هراسی که از قیام توده های مؤمن در سایه افکار مذهبی و استقبال از شهادت در راه خدا داشته اند سعی می کردند که به روان شناسان و جامعه شناسان خود این مطلب را تلقین کنند، تا در کتابهای به اصطلاح علمیشان منعکس سازند که مذهب زائیده جهل و نادانی بشر نسبت به عوامل طبیعت است! البته این بحثی است دامنه دار و در جای خود جوابهای قاطع و دندان شکن به آنها داده شده که اینجا جای شرح همه آنها نیست، ولی آیاتی از قبیل آیات مورد بحث که دعوت به تفکر و اندیشه می کند، بلکه عصاره دین و خمیرمایه تکامل و پیشرفت انسان را همین اندیشه و تفکر می داند مشت این دروغپردازان را باز می کند.

ص: ۱۳۸

---

۱- ۱) تفسیر "روح المعانی" ذیل آیه مورد بحث جلد ۲۲ صفحه ۱۴۳.



چگونه ممکن است آئینی همچون اسلام وسیله تخدیر یا مولود جهل باشد در حالی که آورنده اش به اعلا صوت خود همه انسانها را مخاطب ساخته و می گوید قیام و نهضت کنید برای زنده کردن اندیشه های خفته، آنهم در محیطی آرام و خالی از غوغا.

در محیطی دور از هوا و هوس و امواج تبلیغاتی مسموم.

دور از تعصبا، و دور از لجاجتها.

برای خدا قیام کنید و اندیشه کنید.

که تنها اندرز من به شما همین است و بس! آیا چنین آئینی را که نه تنها در اینجا بلکه در موارد بسیار زیادی همین دعوت را تکرار کرده متهم به تخدیر افکار ساختن مضحک نیست؟! به خصوص اینکه می گوید نه فقط در حال تنهایی و انفرادی اندیشه کنید، بلکه به صورت دو نفری و با معاضدت یکدیگر بتفکر پردازید، محتوای دعوت انبیاء را بشنوید، دلائل آنها را مورد مطالعه قرار دهید، اگر با عقل شما هماهنگ بود پذیرا شوید.

حوادثی که در عصر و زمان ما به خاطر قیام مسلمانان انقلابی در کشورهای مختلف در برابر قدرتهای جهنمی شرق و غرب روی داد، و دنیا را در نظر مستکبران تیره و تار کرد و پایه های قدرتش را لرزان ساخت نشان داد که آنها این نکته را درست فهمیده بودند که عقائد اصیل مذهبی دشمن سرسخت آنها و خطر عظیمی است برای آنها، و نیز نشان داد که هدف این اتهاماتی که به مذهب بسته اند چیست؟ راستی عجیب است در تحلیلهای به اصطلاح فلسفی جامعه شناسان غربی این مساله را مسلم می گیرند که جهانی ما وراء طبیعت نیست و دین یک پدیده ساختگی بشر است، سپس بر سر این مساله دعوا می کنند که عامل آن چیست؟ مسائل

ص: ۱۳۹

اقتصادی است؟ ترس انسانهاست؟ عدم آگاهی بشر است؟ عقده های روحی است و...؟ اما حاضر نیستند حتی یک لحظه خود را از این پیشداوری غلط تهی کرده و احتمال دهند ما ورای عالم طبیعت عالم دیگری است و در دلایل روشن توحید و نشانه های آشکار نبوت پیامبرانی همچون محمد ص بیندیشند.

اینها بی شباهت به مشرکان عصر جاهلیت نیستند با این تفاوت که آنها متعصب و لجوج بودند و درس نخوانده، اینها نیز متعصب و لجوجند اما درس خوانده! و به همین دلیل خطرناکتر و اغوا کننده ترند! جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است:

گاه می گوید: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (نحل- ۱۱ و ۶۹).

و گاه می گوید: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (رعد- ۳ و زمر- ۴۲ و جاثیه- ۱۳).

و گاه می گوید: لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (حشر- ۲۱ و اعراف- ۱۷۶).

و گاه همین جمله را به صورت رویارو مطرح ساخته می فرماید: كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ: "اینگونه خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند شاید اندیشه کنید" (بقره ۲۱۹ و ۲۶۶).

و از این قبیل در قرآن فراوان است، مانند دعوت به "فقه" (فهم) در آیات زیادی از قرآن، دعوت به "عقل و تعقل" و مدح آنها که عقل خویش را به کار می گیرند، و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی اندازند که در ۴۶ آیه از قرآن مجید وارد شده! توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نموده که اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم خود کتاب مستقلی می شود.

در این مورد همین بس که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ** "دوزخیان می گویند: اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم!" (که جای عاقلان در دوزخ نیست) (ملک-۱۰).

و در جای دیگر می گوید: اصولاً افرادی که گوش دارند و نمی شنوند، چشم دارند و نمی بینند و عقل دارند و اندیشه نمی کنند، برای جهنم نامزد شده اند! **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ** :

"به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، نشانه آنها اینست که عقل دارند و با آن اندیشه نمی کنند، چشم دارند و با آن نمی بینند، و گوش دارند و با آن نمی شنوند، آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر! آنها همان غافلند" (اعراف-۱۷۹).

\*\*\*

## ۲- گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه

### اشاره

در روایات اسلامی-به پیروی از قرآن-مساله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته، و تعبيرات بسیار گویا و جالبی در آن دیده می شود که نمونه هایی از آن را در اینجا می آوریم:

### الف- تفکر بزرگترین عبادت است

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم

**ليس العباده اكثره الصلاه و الصوم انما العباده التفكر في امر الله عز و جل:** "عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش

ص: ۱۴۱

است (۱).

در روایت دیگری می خوانیم

کان اکثر عبادہ ابی ذر التفکر "بیشترین عبادت ابو ذر تفکر و اندیشه بود" (۲).

### **ب- یک ساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است.**

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم شخصی سؤال کرد اینکه مردم از (پیامبر ص نقل می کنند:

تفکر ساعه خیر من قیام ليله: "یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت نمودن است" منظور از آن چیست؟ و چگونه باید تفکر کند؟ امام ع در پاسخ فرمود:

یمر بالخربه او بالدار فبقول این ساکنوک این بانوک مالک لا تتکلمین: "هنگامی که از کنار ویرانه، یا خانه ای (که از ساکنان خالی شده) می گذرد بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان گذاران چه شدند؟ چرا سخن نمی گویی؟" (۳).

### **ج- تفکر سرچشمه عمل است**

امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

ان التفکر یدعوا الی البر و العمل به:

"تفکر دعوت به نیکی و عمل به آن می کند" (۴).

\*\*\*

ص: ۱۴۲

---

۱-۱) "اصول کافی جلد ۲ کتاب "الکفر و الایمان" باب التفکر (صفحه ۴۵).

۲-۲) "سفینه البحار" جلد دوم صفحه ۳۸۳ ماده "فکر".

۳-۳ و ۴) همان مدرک.

اشاره

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنْ رَبِّي يَفْضِلْ بِالْحَقِّ عَلَٰمَ الْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

ترجمه:

۴۷- بگو هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شماست، اجر من تنها بر خداوند است و او گواه بر هر چیزی است.

۴۸- بگو: پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می افکند که او علام الغیوب (و از تمام اسرار نمان آگاه) است.

۴۹- بگو: حق آمد و باطل (کاری از آن ساخته نیست) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.

۵۰- بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خود گمراه می شوم، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم، او شنوا و نزدیک است.

تفسیر:

از باطل کاری ساخته نیست!

گفتیم خداوند در این سلسله آیات پنج بار به پیامبرش دستور می دهد که

از طرق مختلف با این گمراهان بی ایمان سخن بگوید و راه عذر را از هر سو بر آنها ببندد.

در آیه گذشته سخن از دعوت به تفکر، و نفی هر گونه عدم تعادل روحی از پیامبر ص بود.

در نخستین آیه مورد بحث سخن از عدم مطالبه اجر و مزد در برابر رسالت است.

می گوید: "بگو هر اجر و پاداش از شما خواستم برای شماست" (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوَ لَكُمْ).

"اجر و پاداش من تنها بر خداست" (إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ).

اشاره به اینکه انسان عاقل هر کاری را می کند باید انگیزه ای داشته باشد، وقتی کمال عقل من بر شما ثابت شد، و می بینید انگیزه مادی ندارم، باید بدانید محرک الهی و معنوی مرا به این کار واداشته است.

به تعبیر دیگر: من شما را دعوت به تفکر کردم، اکنون ببینید، و از وجدان خود سؤال کنید، چه چیز سبب شده که من شما را از عذاب شدید الهی انذار کنم؟ چه سودی از این کار عائد من می شود؟ و چه فایده مادی برای من دارد؟ اضافه بر این اگر بهانه شما در این اعراض و رویگردانی از حق این است که باید بهای گزافی برای آن پردازید، من اصولاً از شما اجر و پاداشی نخواستہ ام.

چنان که همین معنی با صراحت در آیه ۴۶ سوره قلم آمده: أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ "آیا تو از آنها پاداشی بر ادای رسالت خواسته ای که بر دوش آنها سنگینی می کند؟! در اینکه جمله " فَهَوَ لَكُمْ " چه مفهومی دارد؟ دو تفسیر وجود دارد:

نخست اینکه کنایه باشد از عدم مطالبه هر گونه اجرت بطور مطلق مثل

اینکه ما می گوئیم: "هر چه از تو خواسته ام مال خودت" کنایه از اینکه چیزی از تو نخواستہ ام، شاهد این سخن جمله بعد از آن است که می گوید: **إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ** "پاداش من تنها بر خداست".

دوم اینکه اگر می بینید من در بعضی از سخنانم که از سوی پروردگار آورده ام به شما گفته ام: **لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**: "من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی خویشاوندانم" (شوری-۲۳).

این نیز سودش به خود شما بازگشت می کند چرا که مودت ذی القربی بازگشت به مساله "امامت و ولایت" و "تداوم خط نبوت" است که آن نیز برای ادامه هدایت شما ضروری است.

شاهد این سخن شان نزولی است که بعضی در اینجا نقل کرده اند که وقتی آیه **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** نازل شد، پیامبر ص به مشرکان مکه فرمود: خویشاوندان مرا ناراحت نکنید، آنها نیز این پیشنهاد را پذیرفتند، اما هنگامی که پیامبر ص از بتهای آنها بدگویی کرد گفتند محمد ص منصفانه با ما رفتار نمی کند، از یک سو از ما می خواهد خویشاوندانش را آزار ندهیم، ولی از سوی دیگر با بدگویی از خدایان ما، ما را آزار می دهد در اینجا آیه: **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ** (آیه مورد بحث) نازل شد و به آنها گفت: آنچه من در این باره از شما خواستم به نفع خود شما بود، حال می خواهید آنها را آزار بکنید یا نکنید (۱).

و در پایان آیه می فرماید: "و او بر هر چیزی شاهد و گواه است" (**وَهُوَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**).

اگر من پاداشم را از او می خواهم به خاطر آن است که او از همه اعمال و نیات من آگاه است.

ص: ۱۴۵

بعلاوه، او گواه حقانیت من است، چرا که اینهمه معجزات و آیات بینات را او در اختیار من گذارده.

و به راستی برترین گواه اوست، چرا که کسی که حقایق را از همه بهتر می داند، و از همه بهتر می تواند ادا کند، و هیچ چیزی جز حق از او صادر نمی شود او بهترین گواهان است و او خداست. \*\*\*با توجه به آنچه پیرامون حقانیت دعوت پیامبر ص گفته شد، در آیه بعد می گوید: قرآن واقعیتی است انکار ناپذیر که از ناحیه خدا بر قلب پیامبر القا شده است "بگو پروردگار من حق را می افکند که او علام الغیوب است و از تمام اسرار نمان آگاه است" (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَامُ الْغُيُوبِ).

با توجه به اینکه "یقذف" از ماده قذف (بر وزن حذف) به معنی افکندن به نقطه دور دست، یا پرتاب کردن از راه دور می باشد، برای این آیه تفسیرهای متعددی گفته اند که با هم قابل جمع است:

نخست اینکه: منظور افکندن "حق" یعنی کتب آسمانی و وحی الهی بر قلوب انبیاء و فرستادگان پروردگار است، چرا که او به حکم "علام الغیوب بودن" قلبهای آماده را می شناسد و بر می گزیند، و وحی را در آن می افکند تا در اعماقش نفوذ کند.

و به این ترتیب بی شباهت به حدیث معروف "العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء" علم نوری است که خداوند به دلهای کسانی که بخواهد و شایسته ببیند می افکند "نیست.

تعبیر به علام الغیوب این معنی را تایید می کند.

بعضی دیگر گفته اند منظور افکندن حق بر باطل و کوبیدن باطل به وسیله حق است، یعنی حق آن چنان نیرویی دارد که تمام موانع را از سر راه خود



بر می دارد و هیچکس را قدرت مقابله با آن نیست، و به این ترتیب تهدیدی است برای مخالفان که به مقابله با قرآن بر نخیزند، و بدانند حقانیت قرآن آنها را در هم می کوبد.

و در این صورت شبیه مطلبی است که در آیه ۱۸ سوره انبیاء آمده **بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ**: "ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را نابود و هلاک سازد، و باطل محو و نابود می شود.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از تعبیر به "قذف" در اینجا نفوذ حقانیت قرآن در نقاط دور و نزدیک جهان است و اشاره به اینکه سرانجام، این وحی آسمانی جهانگیر خواهد شد و همه جا را با نور خود روشن می سازد. \*\*\*سپس برای تاکید بیشتر می افزاید: "بگو حق آمد و از باطل در برابر آن کاری ساخته نیست نه کار تازه ای می تواند انجام دهد و نه برنامه گذشته را تجدید کند" (**قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ**) (۱).

و به این ترتیب در برابر حق هیچگونه نقشی نخواهد داشت، نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری چرا که نقشه هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره ها بزدايد.

گرچه بعضی از مفسران خواسته اند "حق" و "باطل" را در این آیه در مصداقهای محدودی محصور کنند، ولی پیداست که مفهوم آن دو وسیع و گسترده است، قرآن، وحی الهی، و تعلیمات اسلام، همه در مفهوم "حق"

ص: ۱۴۷

---

۱- ۱) "بید" از ماده "ابداء" به معنی ایجاد کردن ابتدایی است، و "یعید" از ماده "اعاده" به معنی تکرار است، باطل فاعل آن است، و مفعول آن محذوف می باشد، و تقدیر چنین است: ما بیدء الباطل شیئا و ما یعید شیئا.

جمع است، و "شرك" و "كفر، ضلالت، ظلم و گناه، وسوسه های شیطانی، و ابداعات طاغوتی همه در معنی "باطل" درج است.

و در حقیقت این آیه شبیه آیه ۸۱ سوره اسراء است که می فرماید: **جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**: "بگو حق آمد و باطل از میان رفت، چرا که باطل از بین رفتنی است".

در روایتی از ابن مسعود چنین آمده که پیامبر ص وارد مکه شد در حالی که در اطراف خانه خدا ۳۶۰ بت بود، با چوبی که به دست داشت یک یک از بتها را فرو می انداخت و می فرمود

**جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا** جاء الحق و ما يبدئ الباطل و ما يعيد

(۱)

\*\*\*سؤال:

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه: آیه فوق می گوید: با ظهور حق "باطل" رنگ باخته شده و به کلی ابتکار را از دست داده، با اینکه ما می بینیم هنوز باطل جولان دارد، و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده است؟ در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اولاً با ظهور حق و آشکار شدن آن، باطل یعنی شرک و کفر و نفاق و آنچه از آن سرچشمه می گیرد، بی رنگ می گردد، و اگر به حیات خود ادامه دهد از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود، و گرنه نقاب از صورتش برداشته شده، و چهره کریه آن بر جویندگان حق آشکار گشته، و منظور از آمدن حق و محو شدن باطل همین است.

ثانیاً: برای تحقق حکومت حق و زوال حکومت باطل در پهنه جهان علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند در اختیار بندگان قرار داده شده، وجود

ص: ۱۴۸

شرائطی نیز از ناحیه آنان ضروری است که مهمترین آنها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است.

و به تعبیر دیگر: پیروزی حق بر باطل نه تنها در جنبه های مکتبی و منطقی و هدفی، بلکه در جنبه های اجرایی بر دو اساس قرار دارد "فاعلیت فاعل" و "قابلیت قابل" و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیتها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد دلیل بر عدم پیروزی آن نیست.

چنان که قرآن فی المثل می گوید: اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: "مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم" (مؤمن - ۶۰) اما می دانیم اجابت دعا بی قید و شرط نیست چنانچه شرائطش حاصل شود اجابتش قطعی است، و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت داشت، شرح این معنی در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره (جلد اول صفحه ۶۳۹) آمده است.

این درست به آن می ماند که طیب حاذقی را بر بالین بیماری حاضر کنیم، می گوئیم اسباب نجات تو فراهم شد، و هر گاه دارو را برای او آماده کردیم می گوئیم مشکل تو دیگر حل شده است، در حالی که همه اینها مقتضی است نه علت تامه، بیمار باید از دارو استفاده کند شرائط طیب را به کار بندد، و پرهیزهای لازم را فراموش نکند، تا شفا عینیت خارجی پیدا کند (دقت کنید). \*\*\*سپس برای اینکه روشن سازد که آنچه می گوید از سوی خداست، و هر هدایتی از ناحیه اوست، و در وحی الهی هرگز خطایی رخ نمی دهد، می افزاید:

بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خویشتن گمراه می شوم، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم (قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي) (۱).

ص: ۱۴۹

---

۱-۱) در اینکه چرا در جمله اول "علی" آورده (علی نفسی) و در جمله دوم "با" (فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي) بعضی از مفسران گفته اند هر یک از این دو جمله محذوفی دارد که به قرینه دیگری حذف شده، و در تقدیر چنین بوده: ان ضللت فانما اضل نفسي و ان اهتدیت فانما اهتدی لنفسی بما یوحی الی ربی (دقت کنید) (تفسیر روح المعانی ذیل آیه مورد بحث).

یعنی من نیز اگر به حال خود بمانم گمراه می شوم، چرا که پیدا کردن راه حق از میان انبوه باطلها جز به مدد پروردگار ممکن نیست، و نور هدایتی که هیچ گمراهی در آن راه ندارد نور وحی اوست.

درست است که عقل چراغی است پر فروغ، اما می دانیم که انسان معصوم نیست، و شعاع این چراغ نمی تواند همه پرده های ظلمت را بشکافد، پس شما هم بیایید دست به دامن این نور وحی الهی بزنید تا از وادی ظلمات در آید، و در سرزمین نور قدم بگذارید.

به هر حال جایی که پیامبر با تمام علم و آگاهیش بدون هدایت الهی به جایی نرسد تکلیف دیگران روشن است.

و در پایان آیه می افزاید: "او شنوا و نزدیک است" (إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ).

مبادا فکر کنید سخنان ما و شما را نمی شنود، و یا می شنود اما از ما دور است نه او هم شنواست و هم نزدیک بنا بر این ذره ای از گفتگوها و خواسته های ما از او مخفی نمی ماند.

\*\*\*

ص: ۱۵۰

اشاره

وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَعُوًّا فَلَا قُوَّةَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَفْضِلُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاءِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكِّ مُرِيبٍ (۵۴)

ترجمه:

۵۱- اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود، اما نمی توانند (از چنگال عذاب الهی) بگریزند، و آنها را از مکان نزدیکی (از آنجا که حتی انتظارش را ندارند) می گیرند (از در ماندگی آنها تعجب خواهی کرد).

۵۲- (در آن حال) می گویند ایمان آوردیم، ولی چگونه می توانند از فاصله دور به آن دسترسی پیدا کنند؟! ۵۳- آنها پیش از این (که در نهایت آزادی بودند) به آن کافر شدند (و نسبتهای ناروا به آن می دادند) و از مکان دور دستی به جهان غیب پرتاب می شدند (بی مطالعه در باره آن قضاوت می کردند).

۵۴- (سرانجام) میان آنها و آنچه مورد علاقه شان بود جدایی افکنده شد، همانگونه که به پیروان (و هم مسلکان) آنها از قبل عمل گردید چرا که آنها در شک و تردید بودند.

تفسیر:

آنها راه فرار ندارند

در آیات مورد بحث که آخرین آیات "سوره سبا" است با توجه به بحثهایی

که پیرامون مشرکان لجوج در آیات پیشین گذشت، روی سخن را بار دیگر به پیامبر ص کرده، حال این گروه را به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب الهی مجسم می سازد که چگونه آنها پس از گرفتاری به فکر ایمان می افتند اما ایمانشان سودی نخواهد داشت.

می فرماید: "اگر بینی هنگامی که فریادشان بلند می شود اما نمی توانند فرار کنند، و از چنگال عذاب الهی بگریزند، و آنها را از مکان نزدیکی می گیرند و گرفتار می سازند از بیچارگی آنها تعجب خواهی کرد (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) (۱)."

در اینکه این فریاد و فرع و بیتابی مربوط به چه زمانی است؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مربوط به عذاب دنیا یا هنگام مرگ دانسته اند، و بعضی آن را مربوط به مجازات روز قیامت.

ولی در آخرین آیه مورد بحث تعبیری است که نشان می دهد این آیات همه مربوط به دنیا و عذاب استیصال، و یا لحظه جان دادن است، چرا که در آخرین آیه می گوید: "میان آنها و آنچه مورد علاقه آنها بود جدایی افکنده می شود، همانگونه که قبل از آن در باره گروه های دیگری از کفار این عمل انجام گرفت."

این تعبیر با عذاب روز قیامت سازگار نیست، چرا که در آن روز همه یک جا برای حساب جمع می شوند، چنان که در آیه ۱۰۳ سوره هود آمده است ذَلِكْ يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكْ يَوْمَ مَشْهُودٌ "آن روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند، و روزی است که همه آن را مشاهده می کنند!" و در آیه ۵۰ سوره واقعه می خوانیم: قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ

ص: ۱۵۲

---

۱-۱) "و لو تری" جمله شرطیه است و جزای آن محذوف است، و در تقدیر چنین است... لرأیت امرا عظیمایا- لعجبت من احوالهم.

"بگو اولین و آخرین همگی برای وقت روز معینی جمع آوری می شوند.

بنا بر این منظور از جمله "أَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ" این است که این افراد بی ایمان و ستمگر نه تنها نمی توانند از حوزه قدرت خدا فرار کنند بلکه خدا آنها را از جایی گرفتار می کند که بسیار به آنها نزدیک است! آیا فرعونیان در امواج نیل که سرمایه افتخار آنها بود دفن نشدند؟ و آیا قارون در میان گنجهایش به زمین فرو نرفت؟ و آیا قوم سبا که داستانشان در همین سوره آمده است از نزدیکترین مکان یعنی همان سد عظیمی که قلب آبادی آنها و مایه حیات و حرکت آنان بود گرفتار نگشتند؟ بنا بر این خدا آنها را از نزدیکترین مکان گرفتار می سازد تا بدانند قدرت نمایی او را.

بسیاری از پادشاهان ظالم به وسیله نزدیکترین افرادشان به قتل رسیدند و نابود شدند، و بسیاری از قدرتمندان ستمگر از درون خانه هایشان آخرین ضربه را خوردند.

و اگر می بینیم در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده این آیه تطبیق بر خروج "سفیانی" (گروهی که پیرو مکتب ابو سفیانی و تفاله های عصر جاهلیتند و بر ضد طرفداران حق در آستانه قیام مهدی خروج می کنند) و لشکر او شده است که آنها به هنگام حرکت به سوی مکه به قصد تسخیر آن در صحرا گرفتار می شوند، و زمین لرزه شدیدی سبب شکافتن زمین و فرو رفتن آنها در آن می شود، در حقیقت بیان یکی از مصادیق "أَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ" است که آنها از نقطه ای که زیر پایشان است گرفتار چنگال عذاب الهی می شوند.

مضمون این حدیث را "ابن عباس" و "ابن مسعود" و "ابو هریره" و "ابو حذیفه" و "ام سلمه" و "عایشه" مطابق آنچه در کتب اهل سنت آمده از پیامبر گرامی

و بسیاری از مفسرین شیعه مانند تفسیر "قمی" و "مجمع البیان" و "نور الثقلین" و "صافی" و جمعی از مفسران اهل سنت مانند نویسنده تفسیر "روح المعانی" و "روح البیان" و "قرطبی" نیز آن را ذیل آیات مورد بحث آورده اند.

مرحوم "علامه مجلسی" روایات متعددی در بحار الانوار از امام باقر ع و پیامبر گرامی اسلام در این زمینه نقل کرده که نشان می دهد یکی از مصادیق آیات مورد بحث مساله خروج "سفیانی" به هنگام قیام مهدی ع است که خداوند آنها را از نزدیکترین مکان گرفته و نابود می کند (۲).

همانگونه که بارها گفته ایم روایاتی که در تفسیر آیات وارد می شود غالباً به ذکر مصداقهای روشن می پردازد و هرگز دلیلی بر محدودیت مفهوم آیات نیست. \*\*\*در آیه بعد وضع حال آنها را به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی بیان کرده، می فرماید: "آنها می گویند ما به آن (قرآن و آورنده اش و مبدأ و معاد) ایمان آوردیم" (وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ) (۳).

"ولی چگونه آنها می توانند از آن فاصله دور دسترسی به آن پیدا کنند؟! (وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ).

آری با فرا رسیدن مرگ و عذاب استیصال درهای بازگشت به کلی بسته می شود، و میان انسان و جبران خلافاکاریهای گذشته گویی سد محکمی ایجاد

ص: ۱۵۴

۱-۱) تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۴۱۹.

۲-۲) بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۸۵ به بعد (باب علامات ظهور المهدی من السفیانی و الدجال).

۳-۳) ضمیر در "به" به "حق" باز می گردد که نزدیکترین مرجع به آن است، و می دانیم حق در آیات گذشته به معنی "قرآن و محتوای آن و مبدأ و معاد و پیامبر اسلام" است.



می گردد، به همین دلیل اظهار ایمان در آن هنگام گویی از نقطه دور دستی انجام می گیرد.

اصولا چنین ایمانی که جنبه اضطراری دارد، و به خاطر وحشت فوق العاده از عذابی است که با چشم مشاهده می کنند ارزشی ندارد، و لذا در آیات دیگر قرآن می خوانیم "اینها دروغ می گویند، اگر باز گردند همان برنامه ها را تکرار می کنند" (انعام- ۲۸).

"تناوش" از ماده "نوش" (بر وزن خوف) به معنی بر گرفتن چیزی است، و بعضی آن را به معنی گرفتن با سهولت دانسته اند، یعنی آنها چگونه می توانند به آسانی به چنین هدف دور دستی راه یابند؟ \*\*\* آنها چگونه می توانند در این لحظه ای که همه چیز پایان گرفته در مقام جبران خطاهای خویش بر آیند و ایمان بیاورند" در حالی که پیش از آن- در همان حالتی که در نهایت اختیار و آزادی اراده بودند- به آن کافر شدند؟! (وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ).

نه تنها کافر شدند بلکه انواع اتهامات را به پیامبر اسلام و تعلیمات او بستند و "در باره جهان غیب- عالم ما وراء طبیعت، و قیامت و نبوت پیامبر- داوریهای نادرستی می کردند و از نقطه دور دستی نسبتهایی به آن می دادند" (وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ).

"قذف" چنان که گفتیم به معنی پرتاب کردن چیزی است، و "غیب" جهان ما وراء حس است، و "مکان بعید" به معنی نقطه دور دست است، و مجموعا کنایه لطیفی است از کسی که بدون آگاهی و اطلاع در باره جهان ما وراء طبیعت قضاوت می کند، همانگونه که پرتاب کردن چیزی از نقطه دور دست کمتر به هدف می خورد این ظن و گمان و داوری آنها نیز به هدف اصابت نمی کند.

گاه پیامبر ص را "ساحر" می خواندند، گاه "مجنون"، گاه "کذاب" و گاه قرآن را ساخته فکر بشر می دانستند، و گاه بهشت و دوزخ و قیامت را به کلی انکار می کردند، تمام اینها یک نوع "رجم به غیب" و "تیر در تاریکی" و "قذف مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ" بود. \*\*\*سپس می افزاید: "سرانجام میان آنها و آنچه مورد علاقه آنان بود به وسیله مرگ جدایی افکنده می شود، همانگونه که با گروه های مشابه آنها از قبل چنین عمل شد" (وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ).

در یک لحظه دردناک تمام اموال و ثروتها، تمام کاخها و مقامها، و تمام آرزوهای خود را می بینند که از آنها جدا می شود، آنهایی که سخت به یک درهم و دینار چسبیده بودند و دل از کمترین امکانات مادی بر نمی کنند چه حالی خواهند داشت در آن لحظه که باید با همه آن یکباره وداع گویند، و چشم بپوشند، و به سوی آینده ای تاریک و وحشتناک گام بردارند؟ برای جمله "حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ" (میان آنها و آنچه علاقه داشتند جدایی افکنده می شود) دو تفسیر بیان کرده اند:

نخست تفسیری است که در بالا گفته شد، دیگر اینکه آنها می خواهند ایمان بیاورند و گذشته را جبران کنند اما میان آنها و این تقاضا جدایی افکنده خواهد شد.

ولی تفسیر اول با معنی جمله "ما يشتهون" مناسبتر است، بعلاوه در آیات قبل جمله (أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) مساله عدم دسترسی آنها به ایمان در هنگام مرگ و عذاب استیصال آمده بوده و نیاز به تکرار نیست.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بسیاری از مفسران این آیات را ناظر به مجازات روز قیامت و ندامت گناهکاران در عرصه محشر دانسته اند، ولی

چنان که گفتیم آخرین آیه مورد بحث، با توجه به جمله **كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَائِهِمْ مِنْ قَبْلُ** با این معنی سازگار نیست، بلکه منظور لحظه مرگ و مشاهده عذاب نابود کننده الهی است.

\*\*\*و چه زیبا می گوید امیر مؤمنان علی ع که لحظات جان دادن و جدایی از نعمتهای دنیا را در کلمات نورانش به روشنترین وجه ترسیم می کند:

اجتمعت علیهم سکره الموت، و حسره الفوت، ففترت لها اطرافهم، و تغیرت لهم الوانهم! ثم آزاد الموت فیهم ولوجا، فحیل بین احدهم و بین منطقه، و انه لبین اهلہ، ینظر ببصره و یسمع باذنه...

یفکر فیم افنا عمره؟ و فیم اذهب دهره؟ و یتذکر اموالا جمعها اغمض فی مطالبها، و اخذها من مصرحاتها و مشتبهاتها!...

فهو یعض یده ندامه علی ما اصحر له عند الموت من امره، و یزهد فیما کان یرغب فیه ایام عمره، و یتمنی ان الذی کان یغبطه بها و یحسده علیها قد حازها دونه! "سکرات مرگ، و حسرت از دست دادن نعمتهای دنیا، به آنها هجوم می آورد، اعضای بدنشان به سستی می گراید و رنگ، از چهره آنها می پرد! سپس پنجه مرگ در آنها نفوذ بیشتر می کند، آن چنان که زبانش از کار می افتد در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد، با چشم می بیند و با گوش می شنود (اما یارای سخن گفتن در او نیست!).

در این می اندیشد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرد؟ دوران زندگی خود را در چه راهی گذرانند؟ به یاد ثروتهایی می افتد که بدون توجه به حلال و حرام بودن جمع آوری کرد، و هرگز در طریق تحصیل آنها نیندیشید.

انگشت حسرت به دهان می گیرد، و دست خود را از پشیمانی می گزد،

چرا که به هنگام مرگ مسائلی بر او روشن می شود که تا آن زمان مخفی مانده بود، او در این حال نسبت به آنچه در دوران زندگی به شدت به آن علاقه داشت بی اعتنا می شود، آرزو می کند ای کاش کسانی که در گذشته به ثروت او غبطه می خوردند و بر آن حسد می ورزیدند این اموال در اختیار آنان بود و نه او (۱).

بالاخره در آخرین جمله آیه مورد بحث می گوید: "علت همه این مسائل آن است که آنها پیوسته در حال شک و تردید به سر می بردند" و طبعاً چنین سرنوشتی در انتظار آنها بود (إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ).

\*\*\* پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که پیش از فوت فرصتها بیدار می شوند و به جبران آنچه از آنها فوت شده می پردازند.

بارها! دام دنیا سخت است، و دشمن زورمند و قوی است، اگر لطف تو یار نشود کار ما زار است.

خداوندا! ما را از کسانی قرار ده که به هنگام روی آوردن نعمتها به شکر می پردازند و مغرور و غافل نمی شوند و به هنگام روی آوردن مصیبتها جزع نمی کنند بلکه عبرت می گیرند.

پایان سوره سبا اول اسفند ماه ۱۳۶۲ مطابق: ۱۷/ج ۱/۱۴۰۴ ه

ص: ۱۵۸